

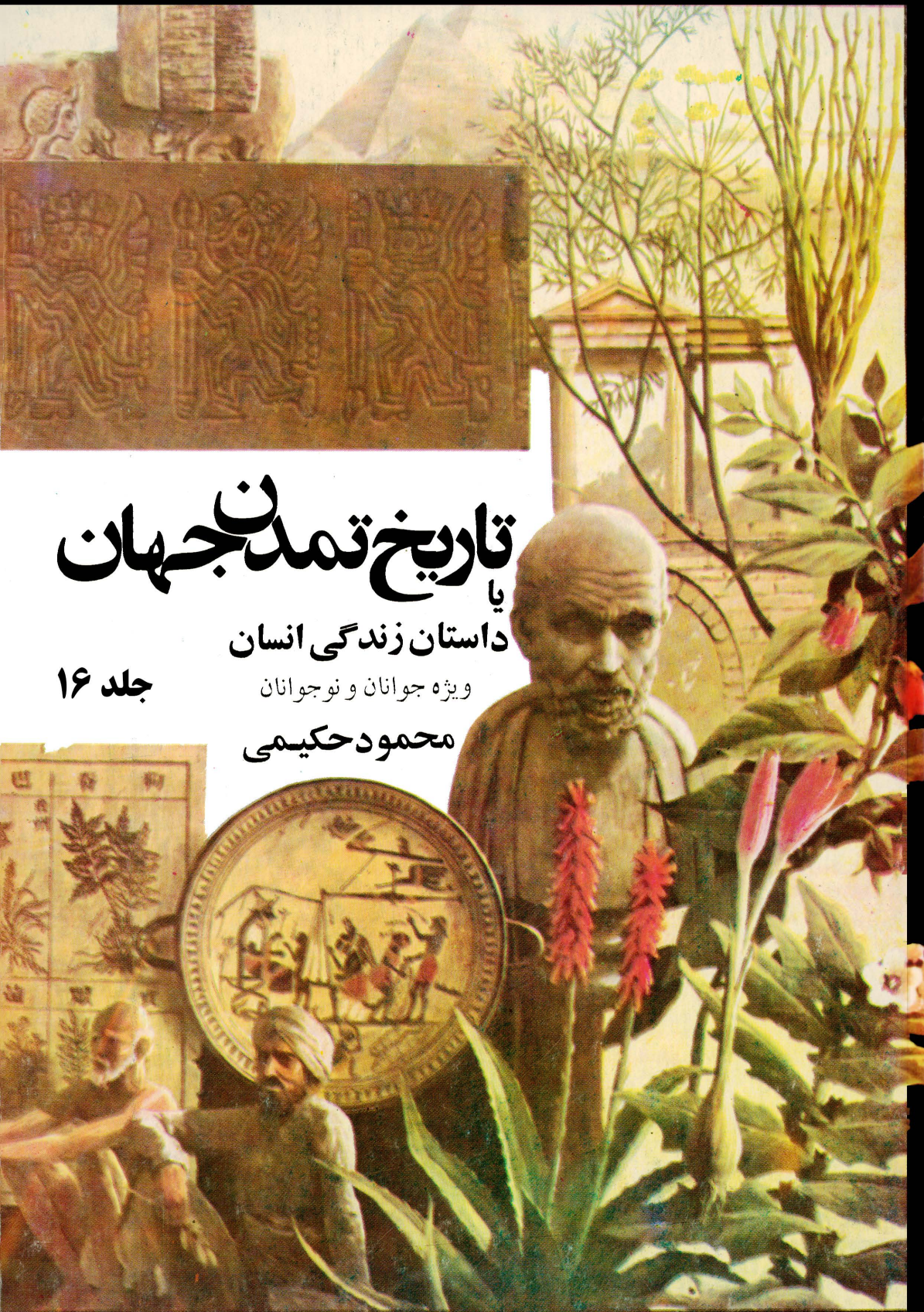
# تاریخ تمدن جهان

داستان زندگی انسان

جلد ۱۶

ویژه جوانان و نوجوانان

محمود حکیمی



تاریخ تمدن

یا

داستان زندگی انسان

(ویژه نوجوانان)

جلد شانزدهم

تألیف : محمود حکیمی



حکیمی، محمود، ۱۳۲۳ -  
تاریخ تمدن جهان، یا، داستان زندگی انسان / تألیف محمود حکیمی - تهران: انتشار،  
۱۳۶۸ - ۱۳۶۶.

(دوره) ISBN 964-5735-01-7 (ج. ۱، ۲) - ISBN 964-325-001-6 (ج. ۳، ۴)  
ISBN 964-325-002-4 (ج. ۵، ۶) - ISBN 964-325-003-2 (ج. ۷، ۸) - ISBN 964-325-004-0  
(ج. ۹، ۱۰) - ISBN 964-325-005-9 (ج. ۱۱، ۱۲) - ISBN 964-325-006-7 (ج. ۱۳، ۱۴)  
ISBN 964-325-019-9 (ج. ۱۵) - ISBN 964-325-013-X (ج. ۱۶) - ISBN 964-325-015-6 (ج. ۱۷)  
ISBN 964-325-009-1 - Δ بهای هر جلد متفاوت.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار).  
عنوان روی جلد: تاریخ تمدن جهان، یا، داستان زندگی انسان «ویژه نوجوانان»  
بعضی از جلدها عناوین خاص دارند.

مندرجات: ج. ۱. - ج. ۳. تاریخ و تمدن اسلامی و سقوط روم. - ج. ۷. ایران در  
عصر صفویه، حکمرانان مسلمان در هند و تحولات عظیم در روسیه. - ج. ۸. مهاجرنشینهای  
جدید در آمریکا، تحولات بزرگ علمی و فلسفی و انقلاب کبیر فرانسه. - ج. ۹. عصر ناپلئون،  
جنبشهای آزادیخواهی در اروپا و امپراتوری عثمانی. - ج. ۱۱، افشاریه، زندیه، قاجاریه.

ج. ۱، ۲ (چاپ سیزدهم: ۱۳۷۷).  
ج. ۳، ۴ (چاپ دوازدهم: ۱۳۷۷).  
ج. ۵ (چاپ هشتم: ۱۳۷۹).  
ج. ۶ (چاپ نهم: ۱۳۷۹).  
ج. ۷، ۸ (چاپ ششم: ۱۳۷۹).  
ج. ۹، ۱۰ (چاپ هشتم: ۱۳۷۷).  
ج. ۱۱، ۱۲ (چاپ چهارم: ۱۳۷۷).  
ج. ۱۳، ۱۴ (چاپ سوم: ۱۳۷۹).  
ج. ۱۵ (چاپ دوم: ۱۳۷۹).  
ج. ۱۶ (چاپ دوم: ۱۳۷۹).  
ج. ۱۷ (چاپ دوم: ۱۳۷۹).  
ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۹).  
۱. تاریخ جهان - ادبیات نوجوانان. الف. عنوان.  
۲. ایران - تاریخ - ادبیات نوجوانان. ب. عنوان: داستان زندگی انسان.  
۳. تمدن -

۹۰۹ [ج]

۳۱۰۷ - ۶۴\*

۲ ت ۸ ح / ۲۲۰  
کتابخانه ملی ایران

شابک ۷-۰۱-۵۷۳۵-۹۶۴ (دوره)  
ISBN 964-5735-01-7 (Set)

شابک ۶-۰۱۵-۳۲۵-۹۶۴ (جلد ۱۶)  
ISBN 964-325-015-6 (Vol. 16)

تاریخ تمدن یا داستان زندگی انسان (جلد شانزدهم)

تألیف: محمود حکیمی

ناشر: شرکت سهامی انتشار

چاپ دوم: ۱۳۷۹

چاپخانه حیدری - ۳۰۰۰ نسخه

۷۰۰ تومان

به نام خدا

## فهرست مطالب

### فصل ۹۱: جنگ جهانی اول

|    |                    |
|----|--------------------|
| ۷  | اتحاد مثلث         |
| ۷  | اتفاق مثلث         |
| ۱۳ | نبرد در دریا       |
| ۱۴ | جنگ در سال ۱۹۱۵    |
| ۱۷ | نبرد در وردن       |
| ۱۸ | نبرد در سوم        |
| ۲۰ | نبرد ژوتلند        |
| ۲۱ | ورود امریکا به جنگ |
| ۲۲ | نبردهای نهایی      |

### فصل ۹۲: قرارداد ورسای و چهارده ماده ویلسون

|    |                    |
|----|--------------------|
| ۲۸ | چهارده ماده ویلسون |
|----|--------------------|

### فصل ۹۳: جنگهای مذهبی در ایرلند

|    |                    |
|----|--------------------|
| ۳۵ | تاریخ ایرلند       |
| ۳۸ | قحطی بزرگ          |
| ۴۰ | قیام در شهر دوبلین |



### فصل ۹۴: انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه

- خانواده در روسیه پس از انقلاب ..... ۶۰  
 مرگ لینن ..... ۶۲  
 سیاستهای اقتصادی لینن ..... ۶۳

### فصل ۹۵: نسیم آزادی در اندونزی می‌وزد

- نهضت سرکات اسلام ..... ۶۷  
 هجوم ژاپن ..... ۷۱

### فصل ۹۶: ظهور فاشیسم و قدرت یافتن موسولینی در ایتالیا

- حرکت به سوی ژم ..... ۷۸  
 تشکیلات دولت فاشیستی ..... ۸۰  
 روابط با پاپ ..... ۸۲  
 بزرگترین دشمن فاشیسم ..... ۸۳  
 حمله به اتیوپی ..... ۸۴

### فصل ۹۷: جنگ داخلی اسپانیا

- آغاز جنگ ..... ۹۲

### فصل ۹۸: بحران اقتصادی در امریکا و اروپا

- سعادت در پشت در!! ..... ۱۰۳  
 بحران اقتصادی در اروپا ..... ۱۰۵

### فصل ۹۹: چین پس از جنگ اول جهانی

- راهپیمایی بزرگ ..... ۱۱۲  
 حمله ژاپن به چین ..... ۱۱۳

### فصل ۱۰۰: ریشه‌ها و علل جنگ جهانی دوم

- تبلیغات در آلمان نازی ..... ۱۲۷  
 الحاق اتریش به آلمان ..... ۱۲۹

## فصل ۱۰۱: جنگ جهانی دوم

|     |                                  |
|-----|----------------------------------|
| ۱۴۴ | جنگ دریایی                       |
| ۱۴۵ | نبرد در جبهه شرق                 |
| ۱۴۷ | جنگ در شرق آسیا                  |
| ۱۴۹ | حمله به پرل هاربر                |
| ۱۴۹ | نبرد در آفریقا                   |
| ۱۵۱ | شکست آلمان                       |
| ۱۵۴ | کنفرانس تهران                    |
| ۱۵۵ | پیاده شدن قوای متفقین در نرماندی |
| ۱۵۵ | نقشه برای کشتن هیتلر             |
| ۱۵۶ | آزاد شدن پاریس                   |
| ۱۵۷ | نبرد در جبهه شرق                 |
| ۱۵۹ | آخرین تلاشهای هیتلر              |
| ۱۶۱ | سرنوشت جنگ در ژاپن               |

## فصل ۱۰۲: شوروی در عصر استالین

|     |                                   |
|-----|-----------------------------------|
| ۱۷۱ | ۱ - تصفیه بزرگ                    |
| ۱۷۶ | اردوگاههای کار اجباری             |
| ۱۷۷ | برنامه اشتراکی کردن زمینهای زراعی |



## جنگ جهانی اول

در آغاز سال ۱۹۱۴ میلادی



کشورهای اروپایی در دو جبهه صف‌آرایی کرده بودند. این

صف‌آرایی به دو اتحاد معروف منجر شده بود: «اتحاد مثلث» و «اتفاق مثلث».

### اتفاق مثلث

دومین اتحاد، توافق نانوشته بود که در اوایل قرن بیستم در مقابل اتحاد مثلث بین فرانسه، روسیه و انگلستان به عمل آمد و به آن «اتفاق مثلث» گفتند. به این ترتیب اروپا به انباری از باروت تبدیل شد که برای انفجار در انتظار جرقه‌ای بود. این جرقه در ژوئن ۱۹۱۴ با قتل فرانز فردیناند<sup>۱</sup> (۱۸۶۳ - ۱۹۱۴ م.) و لیهید اتریش در سارایوو<sup>۲</sup> زده شد.

در آن زمان در شبه‌جزیره بالکان اوضاع بسیار بحرانی بود. در فصلهای گذشته خواندیم که در پایان قرن نوزدهم، با ضعیف شدن دولت عثمانی، کشورهای بالکان یکی پس از دیگری اعلام استقلال کردند. نخست یونان و بعد از آن بلغارستان و رومانی مستقل شدند. در همین ایام مردم مغرور صربستان نیز ادعای استقلال داشتند.

### اتحاد مثلث

همان‌طور که خواندیم پس از ختم کنگره برلن، بیسمارک موفق شد بین آلمان و اتریش - مجارستان، اتحادیه پنهانی تدافعی و تعرضی معروف به «اتحاد دو جانبی» را منعقد سازد (۱۸۷۹). در سال ۱۸۸۲، ایتالیا نیز که از اشغال تونس به دست فرانسه خشمگین بود، به این اتحاد پیوست و به این ترتیب «اتحاد مثلث» تشکیل یافت. در سال ۱۸۸۳، رومانی نیز به این گروه پیوست ولی چون منافع ایتالیا و رومانی با منافع امپراتوری اتریش - مجارستان سازگار نبود، این دو کشور سرانجام به طرفداری متفقین وارد جنگ جهانی اول شدند.

1. Ferdinand

2. Sarajevo



منضم کند و درواقع سلطنت دوگانه را تبدیل به سلطنت سه گانه نماید و این به معنای ازبین رفتن آرزوهای نژادپرستانه صربها بود که در آرزوی «صربستان بزرگ» بودند. بسیاری از تروریستهای صرب نژاد در اندیشه به قتل رساندن فردیناند بودند. وقتی که خبر مسافرت ولیعهد اتریش به سارایوو منتشر شد، تروریستها خود را آماده کردند.

توطئه گران، افرادی بودند که از مسائل سیاسی اروپا آگاهی چندانی نداشتند. آنان مانند بسیاری از صربها معتقد بودند که حکومت اتریش سالهای فراوان به آنان ظلم کرده و باید به گونه ای تنبیه شود.

یکی از اشتباهات فردیناند آن بود که همسرش در این سفر او را همراهی می کرد. همسر او یک زن عادی از اهالی چک بود و به همین جهت پیوسته در دربار اتریش مورد تحقیر قرار گرفته بود. فردیناند قصد داشت که به دور از آن مراسم توهین آمیز سلطنتی با همسر خود در یک مراسم رسمی شرکت کند. اولین توطئه که با پرتاب بمب به سوی اتومبیل آنها انجام شد ناکام ماند. اما توطئه دوم به نتیجه رسید. گاوریلو پرنسیپ<sup>۲</sup>، تروریستی که مأمور قتل ولیعهد بود با نزدیک شدن اتومبیل حامل فردیناند و همسرش جلو آمد تا مأموریت خود را انجام دهد. او در مأموریت شیطانی خود موفق شد و توانست فردیناند و همسرش را در روز ۲۸ ژوئن بیرحمانه

تفاوت صربها با دیگر اقوام ساکن در شبه جزیره بالکان در آن بود که آنها اقوام دیگر را «پست» می شمردند و عقیده داشتند که صربها از «نبوغی جاودانه» برخوردارند. صربها به بوسنی که اغلب ساکنان آن مسلمان بودند نیز چشم طمع داشتند و می خواستند آن منطقه را به «صربستان بزرگ» ملحق سازند.



فرانتس ژوزف امپراتور اتریش - مجارستان

در این میان فرانتس فردیناند ولیعهد اتریش می کوشید که یک کشور در منطقه تحت سرپرستی کرواسی را به سلطنت دوگانه اتریش - مجارستان

به پشتیبانی از ضربها وارد جنگ شود. در آن صورت لازم بود که از پشتیبانی آلمانها اطمینان حاصل شود.

روز پنجم ژوئیه، سفیر اتریش در آلمان با ویلهلم دوم ملاقات کرد. در این ملاقات سفیر

به قتل برساند. یکی از اعضای شبکه ترور این پیام را به بلگراد، پایتخت صربستان، فرستاد: «هر دو اسب بسیار خوب فروخته شد.» در بلگراد مرکز فرماندهی توطئه گران، معنی این پیام را می دانستند.



پرینسپ چند دقیقه پس از کشتن فردیناند دستگیر شد

اتریش به قیصر آلمان گفت:

«طرح توطئه قتل فرانتس فردیناند در صربستان ریخته شد. دولت اتریش قصد دارد

همه در انتظار پاسخ فوری و شاید حمله اتریش به صربستان بودند. اما اتریش از آن بیم داشت که در صورت جنگ با صربستان، روسیه

لغو کند. این اولتیماتوم مورد موافقت دولت  
تزاری روسیه قرار نگرفت.

در روز سی‌ام ژوئیه بتمان هولگ،  
صدراعظم آلمان، کنت فون مولتکه رئیس ستاد  
ارتش آلمان را به حضور طلبید و به او اطلاع داد  
که با اعلان جنگ آلمان به روسیه، ارتش فوراً  
وارد عمل شود.



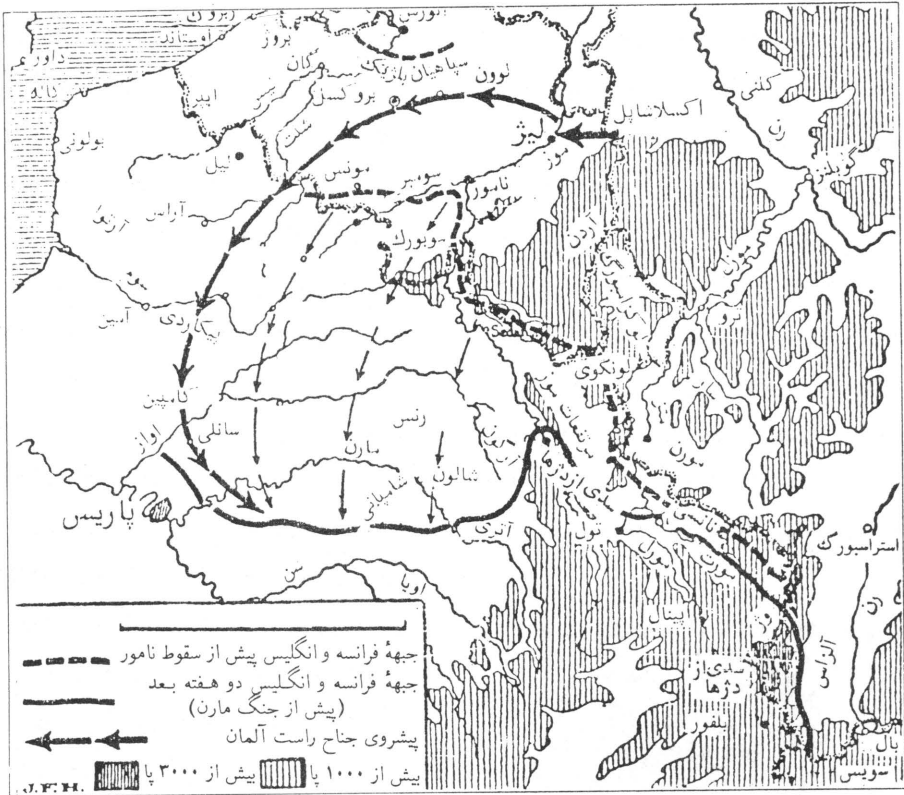
بتمان هولگ صدراعظم آلمان

نخست‌وزیر صربستان را تحت فشار بگذارد  
تا به اتریش اجازه دهد خود رأساً توطئه گران  
را دستگیر کند. اگر این خواسته‌ها انجام  
نپذیرد، دولت اتریش تمایل دارد که صربستان  
اشغال شود.»

چند روز بعد پیام ویلهلم به امپراتور  
اتریش رسید. آلمان اعلام کرد که در صورت  
شروع جنگ با تمام قوا به یاری اتریش برخواید  
خواست. اتریش با دریافت این پیام در روز ۲۳  
ژوئیه به صربها اولتیماتوم داد که: دولت  
صربستان باید فوراً از تبلیغات نژادپرستانه و  
ناسیونالیستی دست بردارد؛ به مأموران اتریشی  
اجازه دهد که به صربستان بروند و پس از  
شناخت کامل عوامل اصلی توطئه، آنها را  
دستگیر نمایند. همچنین دولت صربستان باید  
ضمانت دهد که نخواهد گذاشت توطئه گران از  
مرز ایالت بوسنی اسلحه و مهمات عبور دهند.

نخست‌وزیر صربستان حاضر نشد مأموران  
اتریشی را به صربستان راه دهد ولی خواسته‌های  
دیگر اتریش را پذیرفت. دولت اتریش منع ورود  
مأموران اتریشی به صربستان را به منزله رد کامل  
اولتیماتوم تلقی کرد و در روز ۲۶ ژوئیه به  
صربستان اعلان جنگ داد.

دولت روسیه یک روز پس از شروع جنگ  
فرمان بسیج عمومی در سراسر روسیه را اعلام  
نمود. آلمان اکنون بر طبق تعهد خود می‌بایستی از  
اتریش حمایت کند. البته آلمان می‌دانست که با  
وارد شدن روسیه به جنگ، فرانسه هم که مخفیانه  
با روسیه پیمان نظامی بسته بود وارد جنگ  
خواهد شد. آلمان چند روز بعد به روسیه  
اولتیماتوم داد که ظرف دوازده ساعت بسیج را



پیشروی نیروهای آلمان در آغاز جنگ

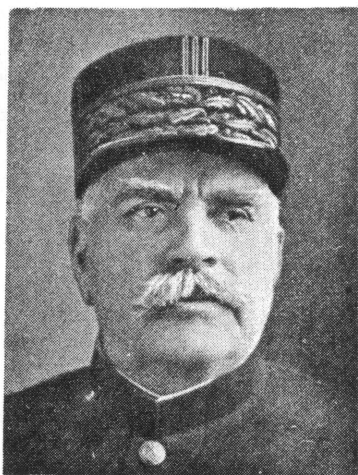
پیروزی برسد. آلفرد فون شلیفن<sup>۵</sup> (۱۸۳۳-۱۹۱۳ م.) رئیس ستاد ارتش آلمان در سالهای ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۵ به طرح نقشه‌ای پرداخته بود که با اجرای آن نیروهای آلمانی در جنگی برق‌آسا فرانسه را مغلوب می‌کنند و سپس همه نیروی خود را بر ضد روسیه به کار می‌اندازند. اجرای طرح مستلزم آن بود که جناح راست ارتش آلمان که بسیار

در اول ماه اوت ۱۹۱۴، آلمان به روسیه اعلان جنگ داد و چون مطمئن بود که فرانسه نیز وارد کارزار خواهد شد، در سوم اوت به فرانسه نیز اعلان جنگ داد. لشکریان آلمان و فرانسه برای نبرد با یکدیگر می‌بایست از خاک بلژیک بگذرند. انگلیس که به دنبال بهانه می‌گشت، به عنوان دفاع از حقوق یک کشور کوچک در روز چهارم اوت به آلمان اعلان جنگ داد و بدین ترتیب جنگ جهانی اول آغاز شد. آلمان امیدوار بود که با اجرای طرح شلیفن، هرچه زودتر به

انگلیسها کاملاً خطوط مقدم آلمان را متلاشی ساختند. با وجود این ارتش آلمان هرگونه مقاومتی را درهم می شکست.

در ۲۰ اوت، بروکسل، پایتخت بلژیک توسط ارتش آلمان تصرف شد. این ارتش مانند یک دریای خاکستری رنگ ابتدا به بلژیک و سپس به فرانسه سرازیر شدند. قوای مجهز آلمان با سرعتی شگفت چندین سپاه فرانسه را تارومار کرد. در همین روزها روسها به پروس شرقی حمله بردند و آلمانها ناچار قسمتی از سربازان خود را به جبهه شرقی منتقل کردند.

روز ششم سپتامبر مارشال ژوزف ژوفر،



مارشال ژوفر

فرمانده فرانسویها تصمیم گرفت که حمله متقابل و سرنوشت سازی را بر ضد نیروهای آلمان آغاز

قدرتمند بود، از طرف هلند و بلژیک پیشروی کرده، پس از فتح بنادر مانش، از غرب به طرف پاریس سرازیر شود، و جناح چپ فرانسویها را که ضعیف بود به طرف جنوب در امتداد سرحد آلمان و فرانسه به عقب براند. شلیفن این طرح را «حمله چکشی» نام نهاده بود و از اجراکنندگان طرح خواسته بود که برای پیروزی سریع و برق آسا، سرچکش تقویت شود. اما مولتکه که اکنون ریاست ستاد ارتش آلمان را در دست داشت سخنان او را نادیده گرفت و جناح چپ یعنی دسته چکش را تقویت کرد.

با شروع عملیات نظامی، آلمان متوجه شد که برخلاف تصور قبلی، بلژیکیها به مراتب بهتر از آلمانیها می جنگند و دلاورانه در مقابل یک میلیون و دویست هزار سرباز آلمانی مقاومت می کنند. شهر لی یژ پس از دوازده روز مقاومت سرسختانه تسلیم شد و شهر آنتورپ نیز تا ماه اکتبر سقوط نکرد.

روسها نیز خیلی زودتر از آنچه آلمانها انتظار داشتند بسیج شدند و به پروس شرقی حمله کردند. این امر سبب شد که مولتکه دو لشکر را از جبهه غرب به روسیه اعزام کند. عجیب تر اینکه صد و بیست و پنج هزار سرباز انگلیسی در فرانسه پیاده و رهسپار جنوب شدند. آلمانیها این ارتش را «سپاه کوچک قابل تحقیر» نامیدند. اما در ۲۱ اوت ۱۹۱۴ تفنگداران انگلیسی خطوط مقدم آلمانها را که به سرعت پیشرفت می کردند متوقف ساختند و بعد از دو روز جنگ، تلفات سنگینی به ارتش آلمان وارد ساختند. در منطقه اوکانو

مارشال ژوفر با غرور بسیار اعلام کرد که «پیروزی ما مسلم است». اما آلمانیها هرگز نمی‌خواستند به شکست تن در دهند. جنگ ماهها ادامه یافت. آلمانیها در ۱۹۱۴ پیروزیهای تازه‌ای به دست آوردند. تمام بلژیک، بیشتر معادن زغال‌سنگ و همهٔ معادن آهن فرانسه در اختیار آنها قرار گرفته بود. طرح «جنگ سریع» با شکست روبه‌رو شده بود اما آلمانیها مصمم بودند که به هر ترتیب در جنگ پیروز شوند.

جنگ به تدریج به صورت یک جنگ جهانی درآمد. ابتدا هفت کشور در آن شرکت داشتند، اما به تدریج سی کشور در آن درگیر شدند. اولین کشور غیراروپایی که در جنگ وارد شد ژاپن بود. ژاپن طبق پیمان اتحادی که با انگلیس داشت به آلمان دستور داد که شهر بندری کیائوچو را تسلیم کند و چون آلمان از انجام آن سرباز زد ژاپن در ۲۲ اوت به متحدین اعلان جنگ داد. نیروهای استرالیا، زلاندنو و ژاپن بلافاصله متصرفات آلمان را در اقیانوس کبیر اشغال کردند. عثمانی هم سرانجام وارد جنگ شد و به انگلیس و فرانسه اعلان جنگ داد.

### نبرد در دریا

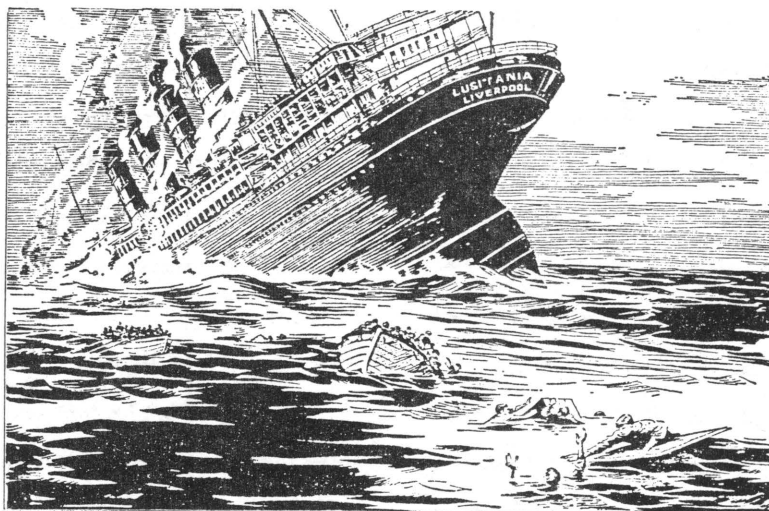
ناوگان آلمان مستقر در اقیانوس کبیر، پس از پیروزی ژاپن، به اقیانوس اطلس گریخت، اما آلمانیها قصد داشتند که با پیروزی در دریا قدرت ناوگان دریایی خود را به متفقین نشان دهند. در

کند. به دنبال این تصمیم نبرد بزرگ مارن<sup>۷</sup> روی داد که در تاریخ جنگهای جهان کم‌نظیر بود. مارن نام رودی در فرانسه است. در این نبرد یک میلیون آلمانی و یک میلیون فرانسوی شرکت داشتند و در طول ۲۵۰ کیلومتر در مقابل هم قرار گرفته و بیرحمانه می‌جنگیدند.

فرانسه برای رساندن نیروهای کمکی با مشکل وسایل حمل و نقل مواجه بود. ستاد ارتش در یک جلسه فوق‌العاده تصمیم گرفت که از تاکسیها استفاده کند. این نقشه‌ای کاملاً مبتکرانه بود. تاکسیهای پاریس به سرعت افراد تازه نفس را به جبهه‌ها می‌رساندند. آلمانیها از پاریس و از جنوب نیز مورد حملات سریع قرار می‌گرفتند و هر روز صدها نفر از آنان کشته می‌شدند. با وجود آن سربازان آلمانی چون سیلی خانمان برانداز جلو می‌آمدند و سربازان تازه نفس جای کشته‌ها را می‌گرفتند.

روز یازدهم سپتامبر با بارانی شدن هوا از هجوم سربازان آلمانی کاسته شد و فرانسویان از این فرصت برای جمع‌آوری اجساد سربازان خود استفاده کردند. گزارش خبرنگاران از دشتهای اطراف پاریس دردناک است. یکی از خبرنگاران نوشت:

«کیلومترها دشت و صحرا پوشیده از اجساد است. آلمانیها با لباس خاکستری در کنار فرانسویها با لباس آبی و انگلیسیها با لباس خاکی‌رنگ افتاده‌اند. اسبهای مرده در کنار توپهای خرد شده، تفنگها، کلاه‌خودها و کوله‌پشتیهای بدون صاحب دیده می‌شوند.»



غرق شدن کشتی بریتانیایی لوزیتانیا

در فوریه سال ۱۹۱۵ آلمانها اعلام کردند که کشتیهای بازرگانی در هر نقطه‌ای از آبهای بریتانیا دیده شوند، با زیردریایی غرق خواهند شد. انگلیسیها در برابر این اولتیماتوم کالاهایی که به مقصد آلمان در حرکت بود ضبط کردند. آلمان در ماه مه همان سال کشتی بریتانیایی لوزیتانیا را که عده‌ای از مسافرنش آمریکایی بودند غرق کردند. امریکا از این حادثه به شدت خشمگین شد و به آلمان اخطار کرد.

### جنگ در سال ۱۹۱۵

در سال ۱۹۱۵ در جبهه غرب جنگها به صورت جنگ خندقی ادامه یافت. در سراسر این سال، طرفین سعی بسیار در شکستن خطوط

اول نوامبر ۱۹۱۴ ناوگان آلمانی به فرماندهی دریاسالار فون اشپی<sup>۸</sup>، ناوگان انگلیسی به فرماندهی دریاسالار کرادوک<sup>۹</sup> را نزدیک شهر ساحلی کورونل (جنوب شیلی مرکزی) منهدم ساخت.

خبر انهدام این ناوگان مردم انگلیس را به خشم آورد. دو نبرد ناو و در حدود پنج رزمناو از ناوگان بزرگ انگلیس جدا شده و عازم آن منطقه گردیدند. به فرمانده آنها دریاسالار استوردی<sup>۱۰</sup> دستور داده شده بود تا زمانی که کشتیهای آلمانی را غرق نکرده است به سواحل انگلیس بازنگردد. نبرد دریایی آلمان و انگلیس این بار نزدیک جزایر فالکلند اتفاق افتاد. در این نبرد هولناک دریایی، چهار ناو آلمانی غرق شد و دو هزار و سیصد ملوان، از جمله دریاسالار فون اشپی و پسرانش هلاک گردیدند.

8. Von Spee

9. Craddock

10. Sturdee



این پیام اگرچه محرمانه بود اما واقعیتی بود که بسیاری از فرماندهان روسی از آن آگاهی داشتند. روز اول ماه مه ۱۹۱۵ یک ارتش ۵۰۰ هزار نفری با تجهیزات بسیار پیشرفته از آلمان به حرکت درآمد. این ارتش به تدریج روسها را از کراکوی عقب راندند. ارتش اتریش - مجارستان هم در ناحیه کارپات روسها را وادار به عقب‌نشینی کردند.

اخبار شکستهای پی‌درپی ارتش روسیه، تزار را سخت نگران ساخت. تزار خود برای دلگرم ساختن و امید دادن به سربازان روسی به جبهه‌های جنگ رفت و به بازدید از نیروهای پرداخت.

ایتالیا به امید تسلط یافتن بر دریای آدریاتیک، ابتدا با قبول یک قرارداد سری در لندن به متفقین پیوست و سپس در ماه مه ۱۹۱۵ به اتریش اعلان جنگ داد، ولی یونان و بلغارستان و رومانی هنوز مردد بودند. بر اثر فتوحات آلمان در جبهه شرق و شکست متفقین در گالیپولی، بلغارستان به تصور اینکه پیروزی نهایی با آلمان است به کمک متحدین آمد و وارد جنگ شد و در حمله آلمان و اتریش به صربستان شرکت کرد. ارتش صربستان به طرف دریای آدریاتیک عقب نشست و در سالونیک به نیروهای متفقین پیوست.

در پایان سال ۱۹۱۵، انگلیسها و فرانسویها متوجه شدند که برای پیروزی در این جنگ به

دفاعی یکدیگر کردند ولی از حملات خود نتیجه‌ای نگرفتند. از حمله این حملات، حمله آلمانها در اپر<sup>۱۱</sup> در شمال غربی بلژیک نزدیک مرز فرانسه بود. در این حمله، برای نخستین بار از گازهای سمی استفاده شد و بسیاری از سربازان متفقین در مدت کوتاهی جان باختند. سربازان آلمانی در این حملات خود مجهز به ماسکهای ضدگاز بودند.

در جبهه شرق، با حملات تعرضی ماکزن در جنوب و هیندنبرگ در شمال، آلمانها تمامی سرزمینهایی را که از دست داده بودند بازگرفتند و روسها را از لهستان بیرون راندند. در شرق نزدیک، سپاهیان عثمانی از راه فلسطین به کانال سوئز حمله کردند ولی توفیقی نیافتند. سپاهیان بریتانیا به بین‌النهرین هجوم بردند، کوت‌العماره را اشغال کردند و بغداد در معرض تهدید آنان واقع شد. متفقین برای ایجاد ارتباط با روسها در آوریل ۱۹۱۵ از راه دریا به شبه‌جزیره گالیپولی<sup>۱۲</sup> (شبه‌جزیره‌ای در ترکیه اروپایی) لشکر کشیدند ولی کاری از پیش نبردند.

نیروهای روسیه از آغاز جنگ تحرکات چندانی نداشتند و این بیشتر به خاطر آن بود که این ارتش از تجهیزات چندان پیشرفته‌ای برخوردار نبود. وزیر جنگ روسیه که در آغاز جنگ حاضر نبود از متفقین اسلحه بگیرد و آن را «موجب شرم مردم روسیه» می‌دانست ناگهان یک پیام محرمانه برای نیکلای دوم، تزار روسیه فرستاد: «انبارهای اسلحه در اغلب جبهه‌ها تقریباً خالی هستند.»



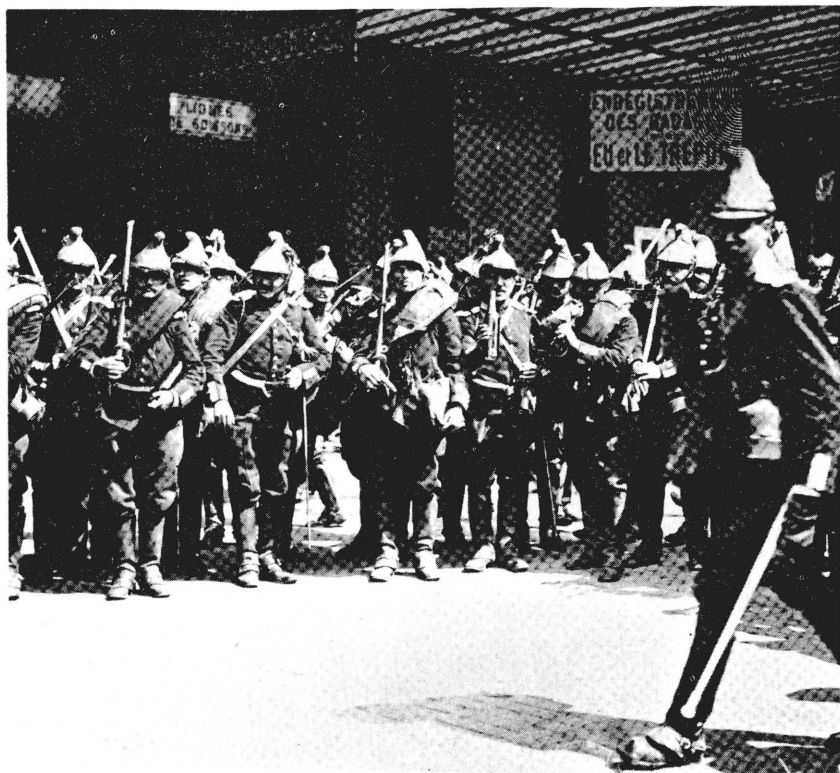
بازدید نیکلای دوم تزار روسیه از جبهه‌های نبرد

با نیرنگ و فریب آغاز شد. یکی از سربازان آلمانی لباس سربازان فرانسوی را پوشید و با جعل یک فرمان وارد یکی از قلعه‌ها شد و آن را تصرف کرد. به دنبال این اقدام متهورانه و بی‌سر و صدا، توپهای آلمانی رگبارهای مهیب از آتش و گلوله بر مواضع فرانسویان فرو ریختند. بسیاری از سربازان فرانسوی حتی فرصت نیافتند که یک گلوله شلیک کنند. هزاران سرباز فرانسوی زنده به گور شدند و پیروزی آلمان حتمی به نظر می‌رسید.

بسیج کامل افراد نیاز دارند. با آنکه هیچ‌ده ماه اول جنگ، خود مصیبت‌زا و دردناک بود، اما در سال ۱۹۱۶ مردم جهان متوجه شدند که جنگ در قرن بیستم تا چه اندازه می‌تواند وحشتناک باشد.

### نبرد در وردن

در فوریه سال ۱۹۱۶ آلمانها در صدد تسخیر دژ فرانسویها در اطراف وردن برآمدند. نبرد وردن



سربازان فرانسوی برای رفتن به جبهه مارن آماده می‌شوند

و قیصر آن دفاع کنند. تلفات آلمانها بسیار زیاد بود، اما تلفات فرانسویها به مراتب بیشتر بود. و پس از پنج ماه نبرد، نزدیک به هفتصد هزار تن تلفات داده بودند، اما همچنان وردن را در دست داشتند.

### نبرد در سوم

در ماه اوت ۱۹۱۶، ولایت سوم<sup>۱۴</sup> در شمال فرانسه شاهد جنگ خونین سربازان انگلیسی با سربازان آلمانی بود. حمله بریتانیاییها با گلوله باران آغاز شد.

در این هنگام ژنرال پتن<sup>۱۳</sup> (۱۸۵۶ - ۱۹۵۱ م.) فرماندهی ارتش فرانسه را به عهده گرفت. او با یک شعار ساده شروع به کار کرد. آن شعار چنین بود: «آنها نباید عبور کنند.»

اکنون تمام عشق فرانسویان به وطن در شعار حفظ «وردن» متمرکز شده بود. تنها یک جاده به این شهر منتهی می شد و کامیون کامیون سرباز و تدارکات از این جاده عبور می کرد. این شاهرگ حیاتی به «راه مقدس» موسوم شد، زیرا افراد بسیاری از این راه برای دفاع از مرز و بوم خود به سوی مرگ رهسپار می شدند.

نبرد در وردن ماهها ادامه داشت. ژنرال پتن پس از این نبرد سرنوشت ساز به درجه مارشالی ارتقاء یافت.



دو هزار گلوله توپ انگلیسی در مدت هشت روز بر سر آلمانها بارید و بالاخره در اول ژوئیه،

ویلهم هم در یک سخنرانی اعلام داشت که «وردن باید سقوط کند». آلمانها هزاران نفر را به آن منطقه کوچک، که عرض آن کمتر از ۸ کیلومتر بود فرستادند تا به آن وسیله از حیثیت کشور خود

اخبار جنگ مردم انگلیس را وحشت زده ساخت. بحثهای شدیدی درباره علل این تلفات در پارلمان انگلیس درگرفت. سرانجام قرار شد که خدمت «نظام وظیفه» در انگلستان هم اجباری شود. در فرانسه نیز خبر تلفات نیروهای انگلیسی مردم را سخت غمگین ساخت.

در همین زمان روسها از گالیسی<sup>۱۵</sup> (در جنوب شرقی لهستان و غرب اوکراین) دست به تعرض زدند و توانستند نیروهای آلمانی را تا حدود قابل ملاحظه‌ای عقب برانند. پیشرفت روسها موجب قوت قلب رومانیها گردید. دولت

یک سپاه بزرگ به مواضع آنها حمله کرد. در این نبرد متفقین برای اولین بار از تانک استفاده می‌کردند.

برخلاف تصور انگلیسیها گلوله باران هشت روزه آسیب چندانی به آلمانها وارد نیاورده بود و بیشتر سربازان آلمانی در سنگرهای عمیق خود سالم مانده بودند و با مسلسل به سربازان انگلیسی که به امید پیروزی سریع همچنان جلو می‌رفتند حمله کردند. ظرف مدت چند روز، چهل و هفت هزار سرباز انگلیسی کشته یا زخمی شده بودند و تانکهای انگلیسی هم نمی‌توانستند جلو بروند.



رومانی بر ضد متحدین وارد جنگ شد و به ترانسیلوانی حمله برد. این حمله برای بلغارستان

این تانکها یا در گیل فرو می‌رفتند و یا به کنده‌های درختهای قطع شده گیر می‌کردند. تلفات انگلیسیها و آلمانها در این نبرد فوق‌العاده زیاد بود.

فرجامی تأسف بار داشت. آلمانها از گذرگاههای کوهستانی بلغارستان به رومانی تاختند و پایتخت رومانی به تصرف سربازان آلمانی درآمد.

دریایی در جنگ جهانی اول بود به «نبرد ژوتلند» معروف شد. فرماندهی ناوگان بریتانیا را دریاسالار جلیکو و فرماندهی ناوگان آلمان را



در نبرد سوم متفقین برای اولین بار از تانک استفاده کردند

### نبرد ژوتلند

نبرد در دریا نیز همچنان ادامه داشت. در ۳۰ ماه مه، بریتانیا «ناوگان دریای آزاد» را وارد میدان کرد. آلمان هم نیرومندترین ناوهای خود را به مقابله فرستاد. بیش از دویست و پنجاه کشتی جنگی به سوی هم حرکت کردند. نبرد در حدود ۱۰۰ کیلومتری غرب ژوتلند<sup>۱۶</sup> (شبه جزیره‌ای در شمال اروپا) واقع شد و به همین جهت این نبرد دریایی که درواقع بزرگترین نبرد

دریاسالار شر به عهده داشتند.

در این نبرد، آلمان ۱۱ فروند و بریتانیا ۱۴ فروند از کشتیهای خود را از دست دادند. کشته‌شدگان آلمانی حدود ۲۵۰۰ تن بود، اما تلفات بریتانیا به ۶۸۰۰ تن رسید. انگلستان اگرچه تلفات زیادی داده بود ولی نتیجه نبرد به سود آن کشور تمام شد. از آن پس انگلیس، آلمان

جنگ بود محبوبیت خود را از دست داد. در ماه نوامبر کمونیستها در روسیه به قدرت رسیدند. برنامه آنها صلح فوری بود. در ماه مارس ۱۹۱۸ قرارداد صلح روسیه با آلمان در برست لیتوفسک<sup>۱۷</sup> منعقد گردید و به این ترتیب خیال آلمان از طرف شرق راحت شد. اما در جهت غرب با ورود امریکا به جنگ، آلمانها شکستهای پی در پی را تحمل می کردند.

در جهت ایتالیا، تا اکتبر ۱۹۱۷ جنگ به طور کلی به نفع ایتالیایها ادامه داشت. در ماه دسامبر سپاهیان آلمان و اتریش در منطقه کاپورتو به نیروهای ایتالیایی حمله کردند و آنها را شکست دادند. در بین النهرین، نیروهای متفقین بغداد را تصرف کردند. این پیروزیها به دنبال شورش اعراب حجاز بر ضد عثمانی بود. این شورش که با کمک لارنس<sup>۱۸</sup> انگلیسی انجام گرفت موجب پیروزیهای پی در پی انگلیسیها در خاورمیانه شد. در ماه دسامبر آلبی<sup>۱۹</sup> (۱۸۶۱ - ۱۹۳۶ م.)، مارشال انگلیسی نیروهای عثمانی را در فلسطین شکست داد و بیت المقدس را تصرف کرد.

در اروپا آلمانها به خط دفاعی تازه ای در شمال سوم، که خط دفاعی هیندنبورگ نام گرفته بود، عقب نشستند. متفقین با حملات تعرضی خود به پیروزیهای تازه ای دست می یافتند، اما این پیروزیها با تلفات بسیار همراه بود. تلفات سنگین سپاهیان فرانسوی در این قسمت موجب

را از طریق دریا کاملاً محاصره کرد. این محاصره دریایی برای آلمان یک خطر جدی بود زیرا ورود مواد غذایی به آلمان و اتریش بسیار دشوار شد. در اوایل سال ۱۹۱۷ آلمانها تصمیم گرفتند که به محاصره متقابل دست بزنند.

### ورود امریکا به جنگ

در فوریه ۱۹۱۷ عملیات زیردریاییهای آلمان از نو آغاز شد. به زیردریاییهای آلمان دستور داده شده بود که به محض مشاهده هر کشتی انگلیسی آن را غرق کنند. ابتدا چند کشتی بزرگ غیر نظامی انگلیسی غرق شد. حادثه ای که منجر به دخالت امریکا در جنگ گردید، حمله اژدرهای آلمانی به چند کشتی امریکایی و غرق آنها بود. این کشتیها برای انگلیسیها مواد غذایی حمل می کردند. امریکا در روز اول آوریل رابطه خود را با آلمان قطع کرد و روز ششم همان ماه به آلمان اعلان جنگ داد.

اعلان جنگ امریکا به آلمان همزمان با تحولات تازه و سرنوشت سازی در روسیه بود. تلفات عظیم و باور نکردنی در جبهه های جنگ، روسیه را کاملاً ضعیف کرده بود. صنایع روسیه قادر نبودند احتیاجات آن جنگ هولناک را تأمین کنند، کشاورزان از مزارع به جبهه رفته بودند و زمینهای کشاورزی به حال خود رها شده بود.

در مارس ۱۹۱۷ احساسات ضد جنگ در روسیه سقوط رژیم سلطنتی را جلو انداخت. حکومت جدید هم که در صدد ادامه دادن به

17. Brest Litovsk

18. Lawrence

19. Allenby



نیروهای مشترک انگلستان، فرانسه و امریکا انتخاب شد. وی قبلاً در «نبردهای اسپر» در ۱۹۱۵ و نبرد سوم در ۱۹۱۶ شرکت کرده و در ۱۹۱۷ به ریاست ستاد ارتش فرانسه رسیده بود. فوش در تمام این نبردها هوش و ذکاوت بی‌مانندی از خود نشان داده بود.



مارشال فوش

سپاهیان اعزامی از امریکا که اولین دسته آنها در ژوئن ۱۹۱۷ به فرماندهی ژنرال پرشینگ<sup>۲۱</sup> در فرانسه پیاده شده بودند، برای اولین بار در ژوئن ۱۹۱۸ به نبرد با سربازان آلمانی پرداختند. در سپتامبر ۱۹۱۸ متفقین به بلغارستان حمله کردند. دولت بلغارستان از در صلح وارد شد و متفقین اتریشها را از صربستان بیرون راندند. در ماه اکتبر آخرین حمله متفقین

بروز شورشهایی در ارتش فرانسه گردید. عده‌ای از سربازان سنگرهای خود را رها کرده و به پاریس بازگشتند. برخی دیگر حاضر به اجرای فرمان فرماندهان خود نشدند. این بی‌انضباطی مقامات فرانسوی را سخت وحشتزده ساخت. ژنرال پتن فرمان مجازات فوری سربازان فراری و یا بی‌انضباط را صادر کرد. در ارتش آلمان نیز خستگی و نفرت از جنگ کاملاً مشهود بود و دیگر آن احساسات شورانگیز اوایل جنگ به چشم نمی‌خورد. یکی از سربازان آلمانی در نامه خود نوشته بود:

«من از گور خود در زمین به شما درود می‌فرستم. ما به زودی با شلیک این آتشبارهای هولناک دیوانه خواهیم شد.»

و سرباز دیگری نوشت:

«هانس کشته شد، فریتس کشته شد، ویلهلم کشته شد. حالا من به کلی تنها مانده‌ام.»

### نبردهای نهایی

سال ۱۹۱۸ شاهد نبردهای نهایی جنگ جهانی اول بود. آلمانها که از جبهه شرق خیالشان راحت شده بود به تهاجمهای جدید در جبهه غرب اقدام کردند و در آغاز به پیروزیهای غیرمنتظره‌ای دست یافتند و بار دیگر به مارن رسیدند. اما با وجود همه این پیروزیها، در هیچ یک از میدانهای جنگ موفق به شکستن خطوط متفقین نشدند. در ماه آوریل مارشال فرانسوی فردینان فوش<sup>۲۰</sup> (۱۸۵۱ - ۱۹۲۹ م.) به فرماندهی

20. Foch

21. Pershing



داد از پایگاه‌هایشان خارج شوند و بجنگند. اما دو سال بی‌حرکی، آن روحیه‌عالی که در ژولتند شاهد آن بودیم از بین رفته بود. بسیاری از ملوانان از این فرمان سرپیچی کردند. این خبر به ستاد ارتش آلمان رسید و افسران آلمانی درصدد تنبیه ملوانان متمرّد بودند که گزارش‌هایی مبنی بر اخبار شورش سربازان از دیگر جبهه‌ها رسید. رئیس ستاد ارتش آلمان با ویلهلم دوم ملاقات کرد و به او گوشزد نمود که هیچ چاره‌ای جز تسلیم برای آلمان باقی نمانده است. وی از امپراتور خواست که برای رهایی خود هر چه زودتر استعفا دهد.

روز ششم نوامبر مذاکرات متارکه جنگ آغاز گردید. سه روز بعد ویلهلم دوم استعفای خود را نوشت و از آلمان فرار کرد. خبر استعفا و فرار امپراتور آلمان به سرعت منتشر گردید.

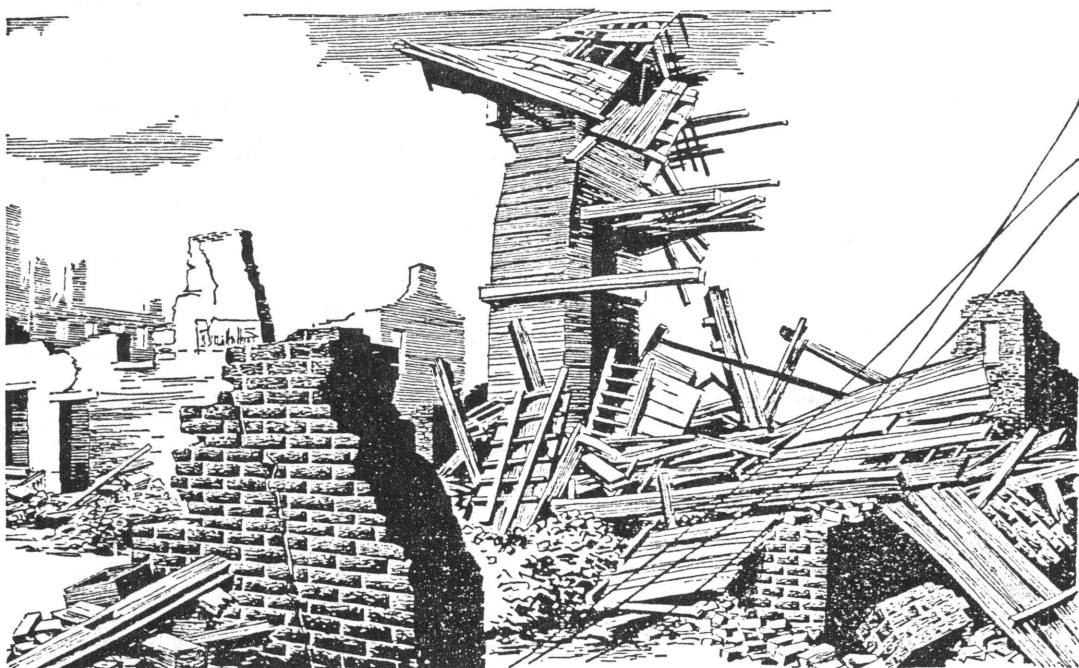
روز نهم نوامبر ۱۹۱۸ تشکیل حکومت جمهوری در آلمان اعلام گردید. هیئت نمایندگی آلمان در ۱۱ نوامبر قرارداد متارکه جنگ میان آلمان و متفقین را در «جنگل کومپینی»<sup>۲۲</sup> در واگن قطاری که ستاد فرماندهی مارشال فوش نیز محسوب می‌شد، امضاء کرد و به این ترتیب جنگ اول جهانی پایان یافت.

در این جنگ هولناک نزدیک به ۱۰ میلیون نفر کشته و نزدیک به ۳۰ میلیون نفر زخمی شدند. و صدها هزار نفر در اثر بیماری و گرسنگی درگذشتند. بزرگترین خسارت به روسیه وارد آمد

در جبهه ایتالیا آغاز شد و در سوم نوامبر دولت اتریش قرارداد متارکه جنگ را امضاء کرد. در فلسطین ژنرال النبی قوای عثمانی را در ناحیه مجدون شکست داد و سوریه به اشغال نیروهای انگلیسی درآمد و در ۳۰ اکتبر قرارداد متارکه جنگ به امضاء دولت عثمانی رسید.

اکنون آلمانها تلاش می‌کردند که از یک شکست فضاحت‌بار جلوگیری کنند و با داشتن امتیازاتی به صلح تن دردهند. اما دیگر خیلی دیر شده بود. در خود آلمان نارضایتی مردم از کمبود غذا و اخباری که از تلفات نیروهایشان در جبهه‌ها می‌رسید غیرقابل کنترل شده بود. روز ۲۱ مارس ۱۹۱۸ حمله عظیم آلمانها از «سوم» تا «کامبری» آغاز شد. فوش تصمیم عاقلانه‌ای گرفت. او که خوب می‌دانست آلمان آخرین تلاش مذبح‌خانه خود را انجام می‌دهد کوشش داشت تا می‌تواند از تلفات نیروهای متفقین بکاهد. وی ابتدا دستور عقب‌نشینی داد و هنگامی که فشار آلمانها کاهش یافت حمله سختی را آغاز کرد. فرانسویها، انگلیسیها و امریکاییها با پشتیبانی صدها تانک، حمله‌ای را شروع کردند که تا تسلیم شدن نهایی آلمانها ادامه یافت.

در ماه سپتامبر خط هیندنبرگ گشوده شد و در ماه اکتبر خط ساحلی بلژیک اشغال گردید. این پیروزیها تنها در جبهه غرب نبود. نیروهای انگلیسی و ایتالیایی در محل رود پیاو (در ایتالیا) آخرین دسته از سپاهیان آلمان را متلاشی کردند. دولت آلمان مأیوسانه به ناوگانهای خود دستور



شهرها و روستاهای بسیاری در اروپا در اثر جنگ کاملاً ویران شد

عظیمی شد. شهرها و روستاهای بسیاری با خاک یکسان شدند. راههای آهن، پلها، کارخانه‌ها و کارگاههای بزرگی نابود شدند. جنگ، صنعت و کشاورزی و سازمانهای مالی همه کشورهای اروپا را ویران کرد.

که دو میلیون و سیصد هزار نفر کشته داد. آلمان دو میلیون نفر، اتریش - مجارستان یک میلیون و پانصد هزار نفر، فرانسه یک میلیون و سیصد هزار نفر، بریتانیا هفتصد و پنجاه هزار نفر، ایتالیا هفتصد هزار نفر و آمریکا پنجاه و سه هزار نفر کشته دادند. این جنگ سبب خسارات مادی

## پرسش و پاسخ فصل ۹۱

به پرسشهای زیر پاسخ دهید:

- ۱- اتفاق مثلث از چه کشورهایی تشکیل شده بود؟
- ۲- پس از قتل فردیناند دولت اتریش با اولتیماتوم خود چه چیزهایی را از صربستان طلب کرد؟ صربستان با کدامیک از خواسته‌های اتریش موافقت نکرد؟
- ۳- آلمان امیدوار بود که با استفاده از چه طرحی هر چه زودتر به پیروزی نهایی برسد؟
- ۴- نبرد بزرگ مارن از چه زمان آغاز شد؟
- ۵- اولین کشور غیروابایی که به جنگ جهانی اول وارد شد چه کشوری بود؟
- ۶- چرا ایتالیا از اتحاد مثلث جدا شد و به متفقین پیوست؟
- ۷- شعار معروف ژنرال پتن چه بود؟
- ۸- بزرگترین نبرد دریایی در جنگ جهانی اول چه نام داشت؟
- ۹- چرا کمونیستها پس از رسیدن به قدرت در روسیه با آلمان صلح کردند؟
- ۱۰- فرمانده سپاهیان اعزامی از امریکا چه کسی بود؟
- ۱۱- ویلهلم دوم پس از استعفا چه کرد؟
- ۱۲- تلفات جنگ جهانی اول برای کشورهای درگیر جنگ چگونه بود؟



## قرارداد ورسای و چهارده ماده ویلسون

«آلمانیها را بیاورید». همه چشمها متوجه در سالن شد و انتظار داشتند یک ژنرال، یک دریاسالار یا یکی از فرماندهانی که ارتش آلمان را در زمان جنگ رهبری می کرده است، از آن در وارد شود. اما دو آلمانی با لباس شخصی، یکی نوازنده ویلن و دیگری یک سرباز عادی، رنگ پریده و مضطرب از آن در وارد شدند و پشت میزی که متن قرارداد تسلیم آلمان روی آن بود نشستند؛ اینها نمایندگان آلمان شکست خورده بودند.

کلمانسو از جای برخاست و گفت: کشور فرانسه و آلمان در مورد تسلیم بلاشرط آلمان به توافق رسیده اند. اکنون می خواهم که نمایندگان تام الاختیار آلمان سند تسلیم را امضاء کنند. دو آلمانی بلند شدند و تعظیم کردند و آنگاه سندی که آشکارا آلمان را مسئول جنگ شناخته بود،

پنج سال بعد از ماجرای قتل فرانسوا فردیناند و لیبعهد اتریش در ساریوو، در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ کشورهای درگیر جنگ خونین و پرتلفات اول جهانی در شهر ورسای نزدیک پاریس، درست در همان تالار آینه ای که چهل و هشت سال قبل، بیسمارک تشکیل امپراتوری آلمان را اعلام کرده بود، گرد هم آمدند تا پیمان صلح را امضا کنند.

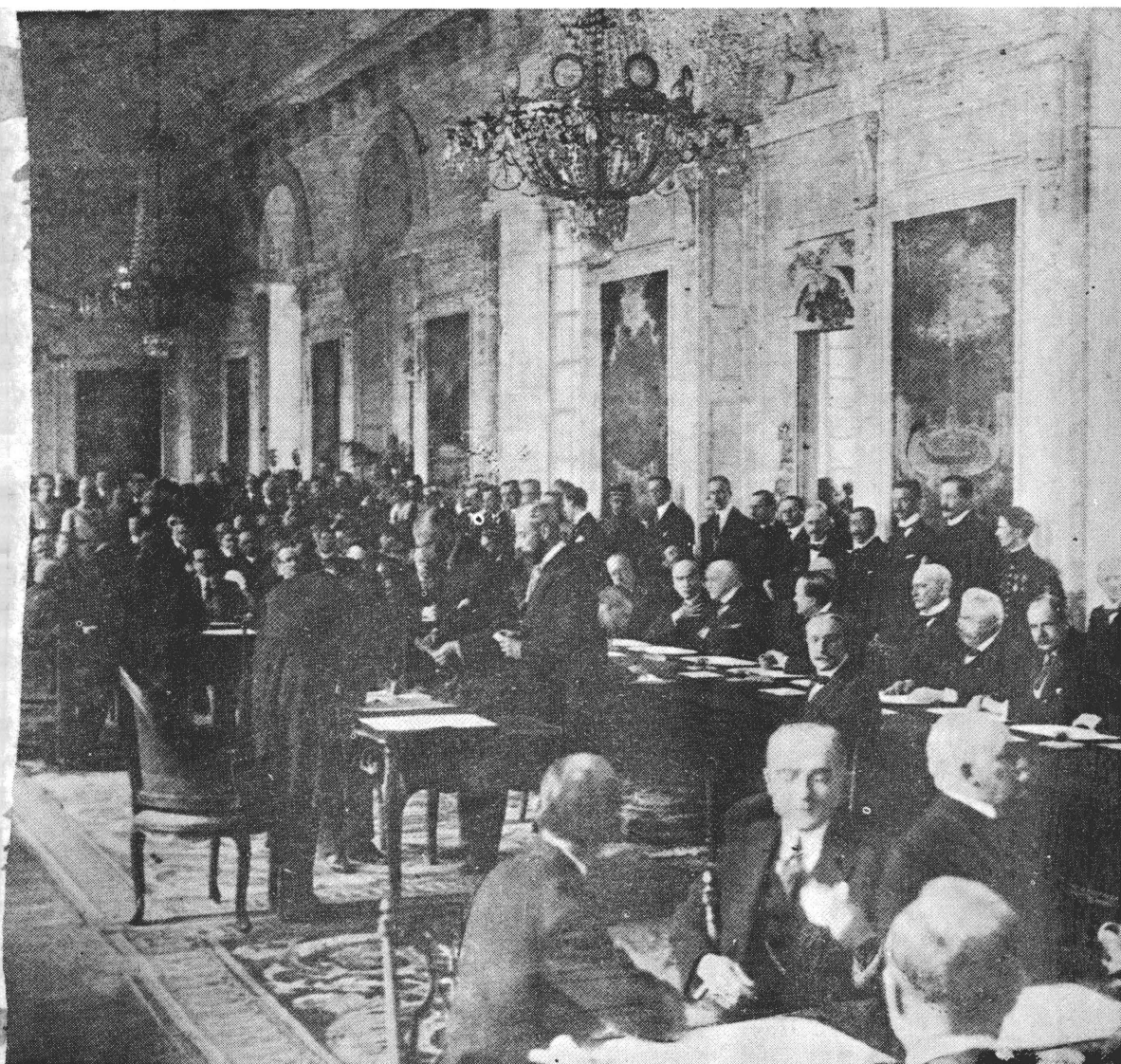
پشت میزی که وسط سالن قرار داشت ژرژ کلمانسو<sup>۱</sup> (۱۸۴۱ - ۱۹۲۹ م.) رهبر فرانسه، وودرو ویلسون<sup>۲</sup> (۱۸۵۶ - ۱۹۲۴ م.) رئیس جمهور امریکا و دیوید لوید جورج<sup>۳</sup> (۱۸۶۳ - ۱۹۴۵ م.) نخست وزیر انگلیس نشسته بودند. در بیرون سالن، روی پله هایی که زمانی بیسمارک از آنها بالا رفته بود، رشیدترین نفرات گارد ریاست جمهوری فرانسه با لباس نظامی آبی رنگ و کلاه خودهای آراسته با پر و شمشیرهای کشیده در حال سلام ایستاده بودند.

پس از رسمیت جلسه کلمانسو گفت:

1. G. Clemenceau

2. Wilson

3. L. George



اولین جلسه کنفرانس صلح در ورسای

قرارداد صلح با آلمان در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ در ورسای، با اتریش در ۱۰ سپتامبر ۱۹۱۹ در سن ژرمن و با بلغارستان در ۲۷ نوامبر ۱۹۱۹ در نویی و با مجارستان در ۴ ژوئن ۱۹۲۰ امضاء شد.

#### چهارده ماده ویلسون

ویلسون برای ایجاد یک صلح دائمی

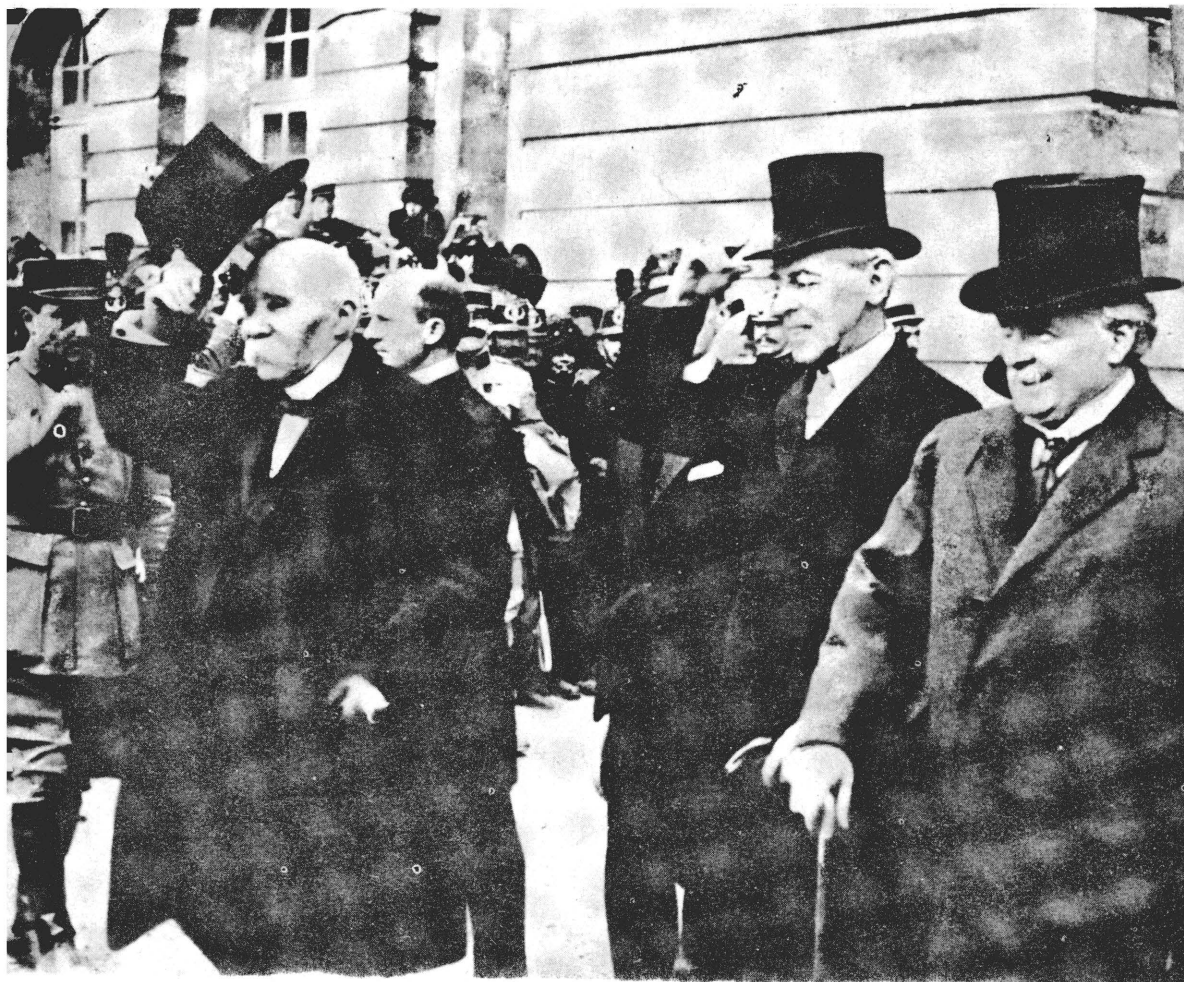
امضاء نمودند. دوربینهای فیلمبرداری این لحظه تاریخی را ضبط می کردند. صدای شلیک چند تیر توپ و پس از آن صدای جمعیتی که در بیرون تالار به صورت فشرده ایستاده بودند و شادمانه هورا می کشیدند شنیده می شد. این لحظه برای آلمان به همان اندازه غم انگیز بود که مراسم سال ۱۸۷۱ برای فرانسه. (مراجعه کنید به فصل ۷۸)

اواخر اکتبر که شکست آلمان حتمی شد آنان با عجله پیشنهادهای ویلسون را پذیرفتند. چهارده ماده ویلسون نکات جالبی را دربر داشت که مهمترین آنها خودمختاری مناطقی بود که اکثریتی از یک قوم با فرهنگ و ستهای خاص را دربر می‌گرفت.

ویلسون تصور می‌کرد که فرصتی برای اصلاح جهان به دست آورده است. او در سال ۱۹۱۳ قبل از آنکه رئیس‌جمهور امریکا شود،

لوید جورج، ویلسون و کلمانسو در ورسای

چهارده اصل را که به «چهارده ماده ویلسون» معروف شد پیشنهاد کرد. پیشنهاد ویلسون ابتدا در سال ۱۹۱۷ مطرح شد. در آن زمان معلوم نبود که بازنده جنگ کدامیک از طرفین متخاصم است. آلمان و امپراتوری اتریش - مجارستان اعتنایی به این پیشنهاد نکردند. مطبوعات آلمان در آن زمان همچنان دم از پیروزی امپراتور، که او را «خورشید اروپا» می‌نامیدند، می‌زدند و آن رجزخوانیها تا اوایل سال ۱۹۱۸ ادامه داشت. در



وکیل دادگستری و رئیس دانشگاه پرینستون بود. وی با آنکه از تاریخ امریکا و بخشی از تاریخ اروپا آگاهی داشت، مشکلات بسیار پیچیده بالکان و اروپای شرقی را درک نمی‌کرد. ویلسون یکی از علل پدید آمدن جنگها را عقد قراردادهای سری بین دولتها می‌دانست. یکی از مسائلی هم که در کنفرانس ورسای دشواری بزرگی پدید آورد اختلاف نظر ویلسون با نخست‌وزیر ایتالیا بود. وقتی اورلاندو، نخست‌وزیر ایتالیا پادشاهی را که برای ایتالیا در «پیمان لندن» تضمین شده بود درخواست کرد، ویلسون همه آنها را رد کرد. وی گذشته از آنکه به تضمینهای قراردادهای سری مطلقاً اعتقاد نداشت، اعلام کرد منطقی‌تر آن است که برخی از نواحی مورد ادعای ایتالیا، در اختیار یوگوسلاوی قرار گیرد.

پس از آنکه ویلسون رسماً نظریات خود را در کنفرانس ورسای اعلام کرد در شهرهای ایتالیا تظاهرات وسیعی انجام گرفت و موضوع بلاتکلیف ماند تا اینکه بعدها ایتالیا با یوگوسلاوی وارد مذاکره شد و ایبری و جزایر شرق آدریاتیک را به دست آورد، اما به دالماسی دست نیافت.

یکی دیگر از موارد پیشنهادی ویلسون مخالفت با محدودیتهای بازرگانی بین کشورها و آزادی کشتیرانی در تمام دریاها بود. وی می‌گفت که روسیه باید در انتخاب نوع حکومتش

آزاد باشد. نیروهای خارجی، بلژیک را تخلیه کنند و آلزاس و لُرن دو منطقه‌ای که از صدها سال پیش آلمان و فرانسه در مورد تصاحب آن با هم اختلاف داشتند، به فرانسه بازگردانده شود. پیشنهاد دیگر او خلع سلاح همه دولتها بود. متحدین با پیشنهادهای او چندان موافق نبودند. انگلیس با آزادی کشتیرانی همه دولتها در دریاها مخالف بود و لذا این قسمت زودتر از همه حذف شد. وقتی کشورهای جدید مرزهای خود را تعیین کردند موانع بازرگانی عملاً زیاده‌تر شد. روسیه برای انتخاب حکومت، آزاد نماند. نیروهای انگلیسی پس از به قدرت رسیدن بلشویکها (کمونیستها) به این کشور حمله کردند و در جنگ داخلی جانب مخالفان حکومت جدید را گرفتند. در مورد خلع سلاح هم فقط کشورهای مغلوب خلع سلاح شدند نه کشورهای غالب.

ویلسون عقیده داشت که مرزهای اروپا باید از نو تعیین شود تا همه ملتها بر خود حکومت کنند و این حق افراد در انتخاب نوع حکومت را «خودمختاری» می‌نامید. در راه اجرای کامل برنامه «خودمختاری» مشکلات عمده‌ای وجود داشت؛ از جمله اینکه چه چیز نمایانگر یک ملت جداگانه است. ویلسون می‌گفت زبانی که افراد به آن سخن می‌گویند می‌تواند ملاک و نمایانگر یک ملت باشد. در حالی که در بسیاری از قسمتهای اروپا، مخصوصاً در بالکان، ملتها به قدری مخلوط بودند که بدون نقل و انتقالات



دیگر یعنی لهستان، فنلاند، استونی، لیتونی و لیتوانی از کشورهای آلمان و روسیه جدا شدند. یوگوسلاوی ظاهراً از صربها و کرواتها تشکیل شده بود اما در واقع شامل اسلوونها، مسلمانان بوسنیایی، مجارها، آلمانیها، آلبانیها، رومانیها و مقدونیها می‌شد. چکسلواکی که ظاهراً کشور چکها و اسلواکها بود جمعیت زیادی از آلمانیها، روسها، مجارها و لهستانیها را نیز در خود جای داده بود.

وضع لهستان از اینها هم عجیب‌تر و پیچیده‌تر بود. در مادهٔ سیزدهم پیشنهاد ویلسون آمده بود که لهستان، که در قرن هیجدهم بین روسیه و پروس تقسیم شده بود، باید استقلال خود را باز یابد. این پیشنهاد عادلانه به نظر می‌رسید. اما سرزمینهای جدید نیز در واقع شامل کشوری مرکب از اقوام مغلوب می‌شد و در نتیجه فقط دو سوم لهستان جدید مسکن لهستانیها بود. در کنفرانس ورسای به مهمترین نکتهٔ پیشنهادی ویلسون، یعنی خودمختاری توجهی نشد. به عنوان مثال عدهٔ زیادی که در بخش آلمانی زبان نشین اتریش زندگی می‌کردند خواستار آن شدند که سرزمینشان جزو آلمان شود. اما فرانسه از این پیشنهاد وحشتزده شد، زیرا در صورت اجرای آن، جمعیت آلمان حتی از سال ۱۹۱۴ هم زیادتر می‌شد.

کلمانسو با صراحت مخالفت خود را با این پیشنهاد اعلام کرد و ویلسون با فشار فرانسه از این

وسیع، استقرار آنها در سرزمین «خودشان» امکان نداشت.

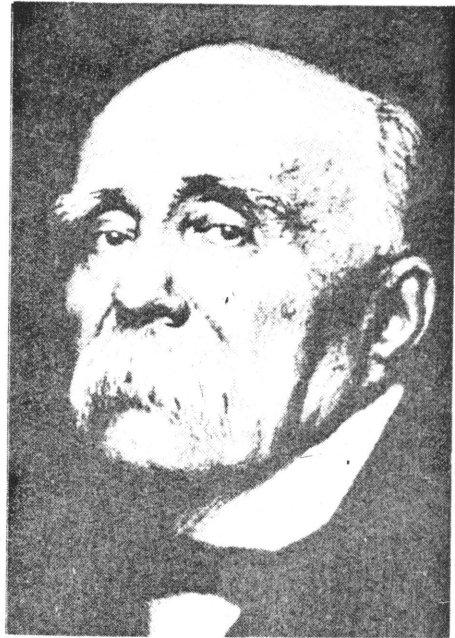


وودرو ویلسون

به این دلایل نقشهٔ اروپای بعد از جنگ مانند سفرهٔ پروصله‌ای شد که بسیاری از اقلیتها سهم عادلانه‌ای در آن نداشتند. چهار کشور چکسلواکی، یوگوسلاوی، اتریش و مجارستان از امپراتوری هابسبورگ جدا شدند و به شکل کشورهایی کاملاً مستقل درآمدند و پنج کشور

پیشنهاد نیز صرف نظر نمود.

مشکلات ویلسون در مورد مسئله آلمان کمتر از دشواریهای دیگر بود. بیشتر سرزمینهایی که آلمان از قرن هیجدهم به بعد به دست آورده بود بازپس گرفته شد. آلتزاس و لورن در اختیار فرانسه قرار گرفت. مالمدی و اوپن به بلژیک، و شلزویک - هولشتاین به دانمارک، و پروس شرقی و غربی و سیلزی به لهستان پس داده شد.



ژرژ کلمانسو

مستعمرات آلمان هم بین آفریقای جنوبی، استرالیا، زلاندنو و ژاپن تقسیم شد. خلع سلاح در مورد آلمان به مرحله اجرا درآمد. نیروی دریایی آلمان تنها به شش ناو جنگی سبک منحصر شد،

نیروی زمینی آن به صد هزار نفر تقلیل یافت و نیروی هوایی آلمان کاملاً منهدم گردید. مردم آلمان از اینکه دولتشان در تنظیم قرارداد صلح هیچ نقشی نداشت، و از اینکه آلمان بدون هیچ گونه بحثی «مقصر اصلی جنگ» شناخته شده بود، سخت ناراحت و خشمگین بودند. برای آنها از همه ناگوارتر از دست رفتن نواحی شرقی کشورشان بود. اکثر آلمانیها، ملت‌های لهستان و روس را «نژاد فروتر» می دانستند و عقیده داشتند که فرهنگ آنها بسیار پایتتر از فرهنگ دیگر اقوام اروپایی است. و از اینکه آنان در کنفرانس ورسای مورد احترام قرار گرفته بودند دچار تعجب شده بودند.

چگونگی پرداخت غرامت جنگی هم از مسایل بغرنج کنفرانس ورسای بود. بیشتر نمایندگان متفقین معتقد بودند که آلمان باید خساراتی را که ارتش آن کشور، مخصوصاً در فرانسه و بلژیک وارد کرده است بپردازد. اما عملاً تعیین میزان خسارت و اینکه سهم هر کس چقدر باید باشد و حتی اینکه غرامت به چه صورتی باید پرداخت شود کار مشکلی بود. برای اینکه امضای پیمان به تعویق نیفتد، ارزیابی نهایی آن به عهده «کمیته غرامت» واگذار شد. ولی وقتی این کمیته رقم شش هزار و ششصد میلیون پوند را اعلام کرد جنجال برپا شد، زیرا بسیاری عقیده داشتند که آلمان توانایی پرداخت چنین غرامتی را ندارد.

ماده چهاردهم از پیشنهادات ویلسون، به تشکیل «جامعه ملل» اختصاص یافته بود.

درمانده شد و سرانجام از شدت ناامیدی سکتہ کرد و تا آخر عمر فلج ماند.

برخی از پیشنهادات ویلسون به علت ساده‌اندیشی، ذهن‌گرایی و کمی دانش او از تاریخ برخی از ملتها بود و همان‌طور که خواندید موجب پدید آمدن مشکلاتی شد. اما برخی از نظریات و پیش‌بینی‌های او به تحقق پیوست. آلمان به تولید تسلیحات خود ادامه داد. مدتی نگذشت که فرانسه عملاً برای مقابله با آلمان تنها ماند. پیش از سال ۱۹۱۴، قدرتهای بزرگ اروپا، یعنی اتریش، مجارستان، روسیه و فرانسه از نظر جغرافیایی آلمان را محاصره کرده بودند. اما اکنون آلمان فقط با فرانسه ضعیف و روسیه‌ای که گرفتار جنگ داخلی بود و تعدادی از کشورهای کوچک روبه‌رو بود. مردم خشمگین آلمان پس از پیمان یکجانبه صلح همواره در انتظار فرصتی بودند که شکست خود را در جنگ بین‌الملل اول جبران کنند. چند سال بعد یک بیمار روانی به نام هیتلر از این احساسات حقارت‌آمیز نهایت استفاده را کرد و جهان را در جنگ هولناک دیگری فرو برد.

موضوع پیشنهاد این بود که هر کشور یک نماینده به پارلمان (یا مجلس) دائمی جهانی بفرستد و این مجلس مشکلات و مسایل بین‌کشورها را دقیقاً بررسی کرده و بی‌طرفانه به حل آن مسایل پردازد. ویلسون عقیده داشت که «جامعه ملل» می‌تواند از بسیاری از درگیریها و جنگهای منطقه‌ای و حتی جهانی که موجب مرگ هزاران نفر می‌شود، جلوگیری کند. ویلسون حتی معتقد بود جامعه ملل قادر به حل بسیاری از مسائلی است که کنفرانس ورسای نتوانست آنها را حل کند.

نظریات ویلسون در این باره هرچند مورد تأیید گروهی از شرکت‌کنندگان در کنفرانس ورسای قرار گرفت، اما در امریکا با استقبال مواجه نشد. او برای روشن کردن نظریات خود در بسیاری از شهرها و دانشگاههای امریکا سخنرانی کرد. وی در آن سخنرانیها صریحاً اظهار داشت اگر «جامعه ملل» تشکیل نشود، یکی دو نسل دیگر شاهد یک جنگ جهانی دیگر خواهیم بود. این هشدار مورد توجه مردم امریکا قرار نگرفت. ویلسون از آن همه بی‌اعتنایی

## پرسش‌های فصل ۹۲

به پرسشهای زیر پاسخ دهید:

۱ - سران کشورهای بزرگ پیروز در جنگ جهانی اول که در کنفرانس

ورسای شرکت کردند چه کسانی بودند؟

۲ - چرا مردم ایتالیا از پیشنهادات صلح ولسون به خشم آمدند؟

۳ - آیا پس از جنگ جهانی اول همه کشورهای غالب و مغلوب خلع

سلاح شدند؟

۴ - چرا مسئله پرداخت غرامت از مشکلات کنفرانس صلح بود؟

۵ - آیا نظریات ولسون درباره تشکیل جامعه ملل مورد توجه همه

کشورهای شرکت‌کننده در کنفرانس ورسای قرار گرفت؟

## جنگهای مذهبی در ایرلند

آغاز شد که در سال ۱۱۶۹ میلادی انگلیسیها به اشغال ایرلند مبادرت ورزیدند. در قرن شانزدهم با تشویق پادشاهان انگلیسی گروههایی از مردم آن کشور به ایرلند رفتند و زمینهای دهقانان ایرلندی را تصاحب کردند و بدین ترتیب دهقانان ایرلند به صورت بردگانی برای مالکان خارجی درآمدند. این مهاجران حتی پس از گذشت صدها سال، باز هم در نظر ایرلندیها «خارجی» ماندند.

جیمز اول (۱۵۶۶ - ۱۶۲۵ م.) پادشاه انگلستان برای درهم کوبیدن مقاومت مردم ایرلند مهاجران بیشتری را که همه پیرو فرقه پروتستان بودند به ایرلند فرستاد و برای سکونت دادن آنها شش استان در شمال ایرلند را تصرف نمود و ساکنان اصلی آنها را بیرون راند. مهاجران جدید از ایرلندیها نفرت داشتند و آنها را پست و حقیر می شمردند. از آن پس ایرلند

جزیره ایرلند ۸۲۴۶۰ کیلومترمربع وسعت و نزدیک به پنج میلیون نفر جمعیت دارد. این جزیره به وسیله تنگه شمال و دریای ایرلند و تنگه سنت جورج از بریتانیا جدا می شود. ایرلند از نظر سیاسی به دو قسمت، ایرلند شمالی و جمهوری ایرلند تقسیم شده است که پایتخت آنها به ترتیب بلفاست<sup>۱</sup> و دوبلن<sup>۲</sup> است.



مردم ایرلند شمالی پیرو فرقه پروتستان و مردم جمهوری ایرلند پیرو فرقه کاتولیک می باشند و همین تفاوت در مذهب یکی از عوامل جنگهای داخلی سصد ساله ای است که مردم ایرلند با آن دست به گریبانند.

### تاریخ ایرلند

برای شناخت ریشه بحرانهای اجتماعی ایرلند آگاهی از تاریخ این سرزمین بسیار ضروری است. بحران در این سرزمین از زمانی

1. Belfast

2. Dublin

قلمرو انگلیس در ۱۴۹۴



قلمرو انگلیس در زمان  
الیزابت اول و جیمز اول



نواحی ضبط شده در زمان  
الیزابت اول و جیمز اول



نقشه ایرلند

مدتی پس از این کوچ‌نشینی، در خور  
انگلستان جنگ داخلی وحشتناکی میان اعضای  
پارلمان و چارلز اول (۱۶۰۰ - ۱۶۴۹ م.) پادشاه

به صورت دو اردوگاه متخاصم از ساکنان  
مهاجرنشین اولستر در شمال و اردوگاه مردم  
ایرلند درآمد.

ماهها شهر را در محاصره داشتند، و چون از فتح شهر ناامید شدند قراردادی را با سارسفیلد امضاء کردند که بر طبق آن به کاتولیکهای ایرلندی، حقوق کامل اجتماعی برابر پروتستانها و آزادی در مذهب داده می‌شد.

سارسفیلد پس از امضای قرارداد شهر را تسلیم کرد، اما به زودی معلوم شد که ساکنین انگلیسی تبار ایرلند شمالی که مالکین اراضی بودند به آن قرارداد عمل نمی‌کنند. آنان نه تنها از قرارداد اعطای حقوق مدنی و آزادی مذهب به کاتولیکها سر باز زدند، بلکه قانونهای مخصوص و فوق‌العاده‌ای برای مجازات کاتولیکهای خلافکار وضع کردند. عهدشکنی پروتستانها، کاتولیکها، را به خشم آورد و از آن پس آن سرزمین شاهد شورشهای داخلی بسیار بود.

مدتی بعد زمامداران انگلیس رسماً ایرلند را به انگلستان ملحق ساختند و نمایندگان ایرلند اجازه داشتند در پارلمان انگلستان شرکت جویند. اما باز هم همچنان تبعیض میان پروتستانها و کاتولیکها برقرار بود، و به کاتولیکها، چه در انگلستان و چه در ایرلند، اجازه

۳. پیورتان نهضتی اصلاحی برای رهایدن کلیسا از مراسم دینی و تسلط روحانیون بود. پیورتانها (یا پیرایشگران) کمال جامعه را در استقرار «سلطنت الهی» می‌دانند و طرفدار نظارت مطلق در اعمال فردی هستند. آنان خانواده را دژ دینداری می‌شمارند و معتقد به اطاعت کامل از قوانین الهی با تفضیلی که در کتاب انجیل آمده است می‌باشند. اندیشه‌های این فرقه به کاتولیک بسیار نزدیک است.

4. Londonderry

5. Limmerick

6. P. Sarsfield

انگلیس درگرفت. چارلز پیرو فرقه پیورتان<sup>۳</sup> بود و پارلمان طرفدار فرقه جدید پروتستان. مردم ایرلند با داشتن مذهب کاتولیک از پادشاه، و اهالی کوچ‌نشین اولستر که مذهب پروتستان داشتند از پارلمان طرفداری می‌کردند.

نبرد بین پروتستانها و کاتولیکهای ایرلند به سرعت بالا گرفت. چند سال بعد (همان‌طور که در فصل ۳۳ خواندیم) پروتستانهای انگلیسی پادشاه خود را گردن زدند و خود به زیر پرچم اولیور کرامول رفتند. کرامول پیرو مذهب پروتستان، و با کاتولیکها سخت دشمن بود. او پس از لشکرکشی به ایرلند تعداد زیادی از کشیشان و مردم عادی ایرلند را که پیرو مذهب کاتولیک بودند به قتل رساند.

در سال ۱۶۸۸ کاتولیکهای ایرلند، شهر لاندوندری<sup>۴</sup> در شمال ایرلند را که ساکنین آن پروتستان بودند، محاصره کردند. آنان در اندیشه تصرف آن شهر بودند و تصور می‌کردند که به زودی مقاومت شهر را درهم خواهند شکست. اما محاصره شدگان دلیرانه مقاومت کردند. محاصره شهر چهار ماه طول کشید. مردم شهر نزدیک بود از شدت گرسنگی تسلیم شوند ولی با رسیدن کمک و آذوقه از انگلستان به مقاومت خود ادامه دادند و از سقوط لندوندری جلوگیری نمودند.

دو سال بعد کاتولیکهای ایرلند در شهر لیمریک<sup>۵</sup> از طرف انگلیسیها محاصره شدند. مردم این شهر با رهبری مردی به نام پاتریک سارسفیلد<sup>۶</sup> نیز دلیرانه مقاومت کردند. انگلیسیها

پارلمانی تابع و دست‌نشانده انگلستان به وجود آید؛ پارلمانی که فقط به امور داخلی ایرلند بپردازد و زمام امور مهم همچنان در دست بریتانیا باقی بماند. در مورد حکومت خودگردان داخلی، کاتولیک‌های ایرلند اتفاق نظر نداشتند. بسیاری از استقلال‌طلبان عقیده داشتند که «حکومت داخلی» خیلی کمتر و به کلی متفاوت از درخواست استقلالی است که مردم واقعی ایرلند هفتصد سال برای آن جنگیده‌اند. در پارلمان انگلیس هم بسیاری از نمایندگان با «هوم رول» در ایرلند مخالف بودند. بحث‌های بسیار طولانی و تند بین نمایندگان مجلس و اعضای دولت درگرفت و سرانجام گلدستون (۱۸۰۹ - ۱۸۹۸ م.) نخست‌وزیر انگلستان با «هوم رول» موافقت کرد.

زمانی که حزب ناسیونالیست ایرلند (یا حزب هوم رول ایرلند) کار خود را در پارلمان بریتانیا دنبال می‌کرد و از تصویب قانون هوم رول در مجلس احساس پیروزی می‌نمود، در ایرلند طرفداران «استقلال کامل» شورش مسلحانه بر علیه انگلیس را تبلیغ می‌کردند. برخی از استقلال‌طلبان تندرو خواستار عدم همکاری با بریتانیا که اصطلاحاً به آن «اقدام مستقیم» می‌گفتند بودند. باید توجه داشت که مشکل بریتانیا در ایرلند تنها به این مسائل محدود نمی‌گردید. در آغاز قرن بیستم احساس می‌شد که

داده نمی‌شد که نماینده‌ای تعیین کنند. سرانجام در سال ۱۸۲۹ این محدودیتها مرتفع شد و کاتولیک‌ها توانستند به پارلمان انگلستان راه یابند.

### قحطی بزرگ

در سال ۱۸۴۶ قحطی هولناک و عظیمی در ایرلند پیش آمد که فاجعه‌ای بزرگ در تاریخ این سرزمین بود. فقر و گرسنگی گروه بیشماری از مردم را از پای درآورد. آنچه در جریان آن قحطی بر نفرت و کینه مردم ایرلند از مردم انگلستان افزود، رفتار مالکان انگلیسی با دهقانان گرسنه و قحطی‌زده بود. مالکان اغلب دهقانان را به علت عدم پرداخت اجاره از املاک خود می‌رانند. به همین علت عده زیادی از ایرلندی‌ها وطن خود را ترک کرده و به کشورهای دیگر به ویژه به امریکا مهاجرت نمودند.<sup>۷</sup>

شکاف میان مردم شمال ایرلند و سایر نواحی این سرزمین دائماً بیشتر می‌شد. اختلافات نژادی و مذهبی ادامه پیدا می‌کرد و با صنعتی شدن انگلستان، اختلافات اقتصادی و فاصله بین طبقات ثروتمند و فقیر بیشتر نمودار گشت. اولستر (ایرلند شمالی) مانند انگلستان و اسکاتلند صنعتی شد. کارخانه‌های بسیار در اولستر تأسیس شد، اما در نواحی کاتولیک‌نشین، فقر و گرسنگی حاکم بود. بیشتر مردم کشاورز بودند و زندگی سختی را می‌گذراندند.

در این روزها، بحث جنجالی و پیچیده «هوم رول»<sup>۸</sup> (که در فارسی به معنای حکومت خودگردان داخلی است)، در پارلمان انگلستان مطرح شد. مفهوم هوم رول آن بود که در ایرلند

۷. بر طبق آخرین تحقیق در عرض ۵ سال (از ۱۸۴۶ تا ۱۸۵۱) یک میلیون ایرلندی از گرسنگی و بیماری جان سپردند و بیش از یک میلیون و نیم تن به خارج مهاجرت کردند.



«خودگردانی داخلی» هراسان بوده و فکر می‌کردند که با تصویب این قانون، کاتولیکها نیرومند شده و موقعیت آنها در خطر خواهد افتاد. به همین علت رهبران پروتستانهای اولستر اعلام داشتند که طرح «خودگردانی»، حتی اگر به صورت قانون هم تصویب شود نخواهند پذیرفت و اگر لازم باشد به مبارزه مسلحانه دست خواهند زد.

ایرلندیها عاقبت حکومت خودگردان داخلی را به دست خواهند آورد. مشکل اصلی در شمال ایرلند یعنی اولستر بود که تقریباً همه مردم در انتظار بروز حوادث تازه‌ای بودند. همزمان با بحث و جنجال در پارلمان انگلستان دربارهٔ «هوم رول»، در اولستر نیز مذاکرات و مجادلات دیگری درمیان بود. پروتستانهای ساکن شمال ایرلند (اولستر) از



تظاهرات مخالفان «هوم رول» در دوبلین



داوطلبان جنگ در هوث

نبردی بین پروتستانها و کاتولیکها صورت نگرفت.

### قیام در شهر دوبلین

قیام دوبلین زمانی آغاز شد که پارلمان انگلستان پیشنهاد کرد در ایرلند نیز مانند انگلستان سربازگیری به عمل آید. این پیشنهاد موجی از خشم و اعتراض در سراسر ایرلند پدید آورد. در این هنگام از طرف پتریک هنری پیرس<sup>۹</sup>، رهبر جنبش مسلحانه فرمان جنگ بر ضد نیروهای انگلیس صادر شد. با صدور این فرمان

در این میان رهبر حزب محافظه کار انگلستان نیز علناً جنبش مبارزه مسلحانه را تقویت می کرد. مسلح شدن اولستر، ساکنان ایالات جنوبی را به این فکر انداخت که با تشکیل هسته های مقاومت، خود را برای مبارزه با گروه های مسلح اولستر آماده سازند و بدین گونه ارتش های رقیب در ایرلند هر روز نیرومندتر می شدند.

چنین به نظر می رسید که جنگ داخلی در ایرلند اجتناب ناپذیر است و به زودی دو نیروی رقیب به سوی هم آتش خواهند گشود. اما با شروع جنگ بین الملل اول در اوت ۱۹۱۴،



داوطلبان ایرلندی در حال تمرین برای شرکت در جنگ نهایی

پیش‌بینی کرده بودند به‌خوبی اجرا شد و بیش از ده ساختمان دولتی به تسخیر آنان درآمد. طبق طرح قبلی از ساختمان بزرگ اداره پست شهر به‌عنوان ستاد فرماندهی استفاده شد، ولی اجرای بقیه طرح با دشواری روبه‌رو گردید. تلاش برای

شورش و قیام آغاز شد. هدف شورشیان تسخیر فوری ساختمانهای دولتی بود. آنها امیدوار بودند که پس از تسخیر این اماکن مردم به طرفداری آنها از خانه‌هایشان بیرون آیند و آنان را یاری رسانند. در ساعات اولیه قیام نقشه‌های آنان بر طبق آنچه

زیادی از افراد غیرنظامی ساختمانهای تسخیر شده را زیر آتش توپخانه گرفتند.

قیام‌کنندگان با وجود مقاومت دلیرانه پس از سه روز مجبور به ترک ساختمانهای اشغالی شدند و سرانجام تسلیم گردیدند. پس از چند روز حکومت نظامی رهبران قیام را در یک دادگاه نظامی محاکمه کرد. پتریک پیرس و دیگر رهبران قیام به اعدام محکوم شدند و این حکم بلافاصله اجرا شد.

بحران ایرلند حتی پس از سرکوبی این قیام پایان نگرفت و سالیان درازی است که انگلستان با «معمای بسیار پیچیده ایرلند» دست به گریبان است.

تصرف اسلحه‌خانه سربازان انگلیسی با ناکامی مواجه شد و آنها فقط توانستند مقدار کمی سلاح به دست آورند.

قیام‌کنندگان در همان ساعتهای اول پیروزی پرچمهای ملی ایرلند را بر فراز ساختمانهای تسخیر شده برافراشته و تشکیل «دولت موقت مستقل ایرلند» را اعلام داشتند. چند ساعت بعد از آغاز قیام، مقامات دولت انگلیس از آن آگاه شدند. نخست‌وزیر انگلیس، ژنرال ماکسول<sup>۱۰</sup> را مأمور نمود که قیام را به سرعت سرکوب نماید. سربازان انگلیسی در دوبلین مشغول نبرد با شورشیان بودند که ورود سربازان تازه نفس اوضاع را به نفع آنها تغییر داد. سربازان انگلیسی بدون توجه به کشته شدن تعداد

## پرسش و پاسخ فصل ۹۳

به پرسشهای زیر پاسخ دهید:

- ۱- جیمز اول، پادشاه انگلستان برای درهم کوبیدن مقاومت مردم ایرلند چه چاره‌ای اندیشید؟
- ۲- شهر لاندوندری در چه سالی به محاصره کاتولیکهای ایرلند درآمد؟
- ۳- رفتار مالکان و فئودالهای انگلیسی در هنگام قحطی بزرگ با کشاورزان ایرلندی چگونه بود؟
- ۴- آیا همه کاتولیکهای ایرلند طرح «هوم رول» را پذیرفتند؟
- ۵- رهبر قیام دوبلین چه کسی بود؟
- ۶- واکنش دولت انگلیس نسبت به قیام دوبلین چگونه بود؟



## انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه

فروپاشی حکومت تزاری پدید آمده بود در ژوئیه همان سال استعفا داد و آلکساندر فیودورویچ کرنسکی<sup>۳</sup> (۱۸۸۱ - ۱۹۷۰ م.) به نخست‌وزیری رسید.



کرنسکی

کرنسکی به منظور آنکه حکومت خود را برخاسته از خواسته‌های مردم معرفی کند به

۱. در تقویم قدیم روسیه ماه فوریه به حساب می‌آمد و اصطلاح «انقلاب فوریه» به این خاطر است.

2. Lvov

3. Kerensky

در فصل ۹۲ خواندیم که عدم وجود نظم و انضباط کافی در ارتش روسیه و نداشتن اسلحه و تجهیزات پیشرفته موجب گردید که این کشور در جنگ جهانی اول نتواند به پیروزیهای چشمگیری نایل آید.

شکست روسیه در جبهه‌های جنگ، و نیز فساد دربار نیکلای دوم هر روز بر شدت نارضایتی مردم افزود. حکومت تزاری نمی‌توانست مشکلات کشور را حل کند. در مارس<sup>۱</sup> ۱۹۱۷ بیشتر کارگران در پتروگراد و مسکو در اعتصاب به سر می‌بردند و سربازان با آنان همدردی می‌کردند. نیکلا فرمان انحلال «دوما» را صادر کرد ولی نمایندگان دوما به فرمان او گردن نهادند و جلسات دوما همچنان ادامه یافت، و سرانجام این مجلس نیکلا را وادار به استعفا کرد و شاهزاده گئورگی یوگنیویچ لووف<sup>۲</sup> (۱۸۶۱ - ۱۹۲۵ م.) که از آزادیخواهان عصر تزار بود به‌عنوان رئیس دولت موقت انتخاب شد. لووف با مشاهده دشواریهای عظیمی که پس از



تشکیل یک نوع پارلمان اقدام کرد که عموم احزاب و اتحادیه‌های کارگری و مجلسهای ایالتی در آن نماینده داشته باشند. پیشنهاد کرنسکی از همان آغاز با مخالفت شدید بلشویکها مخصوصاً ولادیمیر ایلیچ لنین<sup>۴</sup> (۱۸۷۰ - ۱۹۲۴ م.) مواجه شد.



لنین در جوانی

لنین در ۱۶ آوریل ۱۹۱۷، یعنی یک ماه پس از سقوط حکومت تزاری روسیه در قطار سربسته‌ای که آلمانها در اختیارش گذاشته بودند وارد روسیه شد. آلمانها امیدوار بودند با ورود لنین به روسیه، انقلاب کارگری را سرعت خواهند بخشید و در نتیجه مقاومت روسیه در جنگ به پایان خواهد رسید.

لنین در سال ۱۸۷۰ در شهر کوچک سیمبرسک متولد شد. پدرش ایلیا اولیانوف هم در این شهر به دنیا آمده و مدیر مدرسه بود و پس از آنکه به خدمت دولتی گماشته شد درجهٔ اشرافیت گرفت. مادرش ماریا اولیانووا، دختر

یک طبیب بود. برادر بزرگ او، به جرم توطئه برای قتل الکساندر سوم در سال ۱۸۸۷ اعدام شد. لنین در همان سال به دانشگاه قازان رفت و پس از چندی، به علت شرکت در تظاهرات دانشجویان، از دانشگاه مذکور اخراج شد. مدتی بعد وارد دانشگاه حقوق شد و در سال ۱۸۹۳ در پترزبورگ به‌طور فعال وارد فعالیتهای مارکسیستی شد. در سال ۱۸۹۵ به سوئیس رفت و در آنجا با پلخانوف<sup>۵</sup> (۱۸۵۷ - ۱۹۱۸ م.) - که بعدها پدر مارکسیسم لقب گرفت - آشنا شد. لنین در پاییز همان سال به روسیه بازگشت و در فعالیتهای انقلابی شرکت جست. وی با یولیوس مارتوف<sup>۶</sup> (۱۸۷۳ - ۱۹۲۳ م.) همکاری کرد. هر دو آنها در دسامبر همان سال دستگیر شدند و به زندان افتادند. لنین پس از مدتی به سبیری شرقی تبعید شد و در آنجا نخستین کتاب مهم خود به نام پیشرفت سرمایه‌داری در روسیه را نگاشت. وی در این کتاب زندگی اقتصادی روسیه را به شیوهٔ مارکسیسم تجزیه و تحلیل کرد. ۵ سال بعد، لنین از تبعید رهایی یافت و به خارج از روسیه رفت. در سال ۱۹۰۳ دومین کنگره حزب سوسیال دموکرات روسیه در بروکسل و لندن تشکیل شد. نتیجهٔ این کنگره انشعاب اعضای حزب سوسیال دموکرات به دو فرقهٔ بولشویک (اکثریت) به

4. Lenin

۵. پلخانوف (Plekhanov) عقیده داشت که چون روسیه دورهٔ سرمایه‌داری و صنعتی شدن را نگذرانیده، آماده برای قبول سوسیالیسم مارکس نیست!

6. Julius Martov



فراهم می‌کرد، شرکت نکردند.  
 کمیته مرکزی حزب سوسیال - دموکرات  
 کارگری (بلشویک) روسیه پس از پیروزی  
 انقلاب بیانیه زیر را خطاب به همه اهالی روسیه  
 منتشر ساخت:

«کارگران جهان متحد شوید - هموطنان دژ  
 تزارسم فرو ریخته است. زندگی پرشکوه  
 دارودسته تزار، که بر استخوانهای ملت بنیان

رهبری لنین، و منشویک (اقلیت) به رهبری  
 مارتوف شد. در سال ۱۹۱۶ لنین کتاب استعمار،  
 بالاترین مرحله سرمایه‌داری را منتشر کرد. وی  
 پس از ورود به روسیه اعلام کرد که حکومت  
 موقتی کرنسکی که از نظر او «یک دولت بورژوا»  
 است باید سرنگون شود و حکومت شوراها  
 جایگزین آن گردد. به همین جهت بلشویکها در  
 انتخاب مجلس که کرنسکی مقدمات انجام آن را



مارتوف رهبر گروه منشویک (اقلیت)



تظاهرات در پتروگراد

در زیر پرچم سرخ انقلاب متحد شوید!  
 زنده باد جمهوری دموکراتیک  
 زنده باد طبقه کارگر انقلابی  
 زنده باد خلق انقلابی و ارتش انقلابی.<sup>۷</sup>

این اعلامیه که اولین اعلامیه بلشویکها پس از سرنگونی تزار بود از «رهایی» و «آزادی» سخن می‌گفت و ما در اینجا به عنوان یک ناظر بی طرف، حوادثی را که از آن پس در روسیه اتفاق افتاد بررسی می‌کنیم:

در نوامبر ۱۹۱۷ مجلس مؤسسان مشغول بررسی قانون اساسی بود که با کودتای بلشویکها مواجه شد. فرمان کودتا در شب ۲۷ نوامبر صادر شد. بلشویکها تلفنخانه‌ها، ایستگاههای راه آهن

گرفته بود، به خاک سیاه فرو افتاده است. پایتخت در دست مردمی است که قیام کرده‌اند. بخش انقلابی ارتش از قیام‌کنندگان پشتیبانی می‌کند. طبقه کارگر انقلابی و ارتش انقلابی، کشور را از ویرانی و نابودی کاملی که حکومت تزاری برایش پیش‌بینی کرده بود نجات خواهند داد.

مردم روسیه پس از تلاشهای بی پایان و دادن خون و زندگی خودشان، بردگی کهن را برانداخته‌اند. در سراسر روسیه، حکومت انقلابی را ایجاد کنید. هموطنان، ما در اثر تلاشهای برادرانه و یکپارچه قیام‌کنندگان، توانسته‌ایم نظام نوخاسته آزادی را بر ویرانه‌های استبداد برپا داریم.

به پیش، راهی به عقب نیست، بی رحمانه بجنگید.

۷. تاریخ عصر جدید، ص ۳۱۶.



### حملهٔ بلشویکها به مقرر دولت موقت

ملیتها» منصوب گردیدند. انقلاب بلشویکها از آن پس به نام «انقلاب اکتبر ۱۹۱۷» در تاریخ ثبت شد.

کرنسکی از روسیه گریخت و به امریکا رفت. بلشویکها بعد از آن با مجلس مؤسسانی روبه‌رو بودند که همچون سدی در مقابل خواسته‌های آنان مقاومت می‌کرد. لنین در انحلال این مجلس هم تردیدی به خود راه نداد. در ژانویه ۱۹۱۸، در دومین روزی که مجلس مؤسسان تشکیل جلسه داده بود کمیسارهای خلق با اعزام جمعی از ملوانان مسلح، عمارت مجلس

و کارخانه‌های برق شهر را در دست گرفتند. گروهی از بلشویکها به کاخ زمستانی - که در آن زمان مقرر دولت موقت کرنسکی بود - حمله کردند. گرد آوردن مدافعین مسلح در آن موقعیت برای کرنسکی امکان نداشت. کنگره شوراهای بلافاصله تشکیل شد و حکومت موقت را منحل ساخت و «شورای کمیسارهای خلق» که لنین در رأس آن قرار داشت حکومت را در دست گرفت. دو تن دیگر از کمیته مرکزی بلشویکها به نام لئون تروتسکی<sup>۸</sup> (۱۸۷۹ - ۱۹۴۰ م.) و یوسف استالین (۱۸۷۹ - ۱۹۵۳ م.) نیز به قدرت رسیدند. تروتسکی به مقام «کمیسار امور خارجی» و استالین به سمت «کمیسار مخصوص

8. Trotsky

را محاصره کردند و آن را بر هم زدند. انحلال مجلس مؤسسان در واقع به قدرت رسیدن «دیکتاتوری پرولتاریا» بود.



تروتسکی

اختلافات طبقاتی را از میان می‌برد و به این طریق راه را برای کمونیسم باز می‌کند. دو ماه بعد در مارس ۱۹۱۸ بلشویکها خود را «حزب کمونیست» نامیدند. در همین ماه کمونیستها عهدنامه «برست لیوفسک» را با آلمان منعقد ساختند و نظارت بر ایالات بالتیک، لهستان و اوکراین را به آلمانیها تسلیم کردند. به این نحو فتوحات دو قرن روسیه از دست رفت. اما این مسئله برای لنین اهمیتی نداشت. وی در اندیشه آن بود که نظام کمونیستی را ابتدا در روسیه و سپس در سراسر جهان مستقر سازد. لنین در آن زمان فقط از صلح سخن می‌گفت و به هیچ ترتیب مایل به ادامه جنگ با آلمان نبود.

کمونیستها از همان آغاز با دشواریهای بسیار مواجه بودند. آنان در مورد سیاست اجتماعی هیچ برنامه تدوین شده و منظمی نداشتند. در ماههای اول شعارهای «پاره شدن زنجیرهای ستم ملی» و «از بین رفتن امتیازات طبقاتی» از همه جا به گوش می‌رسید. اما به مرور زمان دولت کمونیستی متوجه شد که تنها با شعار نمی‌توان کشاورزان و کارگران و بقیه مردم روسیه را که سالها تحت ستم تزارها بودند راضی کرد. بزرگترین مسئله حکومت جدید تهیه خواربار بود که در همه شهرهای روسیه دچار نابسامانی فراوان شده بود. کشاورزان کمتر از گذشته کار می‌کردند. اغلب آنها محصولات خود را خود به مصرف می‌رساندند و یا آنها را انبار

اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا» با پیدایش فلسفه سیاسی مارکسیسم رواج یافته بود و به مرحله‌ای از تحول جامعه، از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، گفته می‌شد. به قول مارکس پس از اینکه طبقه پرولتاریا (زحمتکشان) قدرت را به وسیله انقلاب به دست گرفت، یک حکومت طبقه‌ای تشکیل می‌دهد که مالکیت وسایل تولید و توزیع و مصرف را به خود منتقل می‌کند و



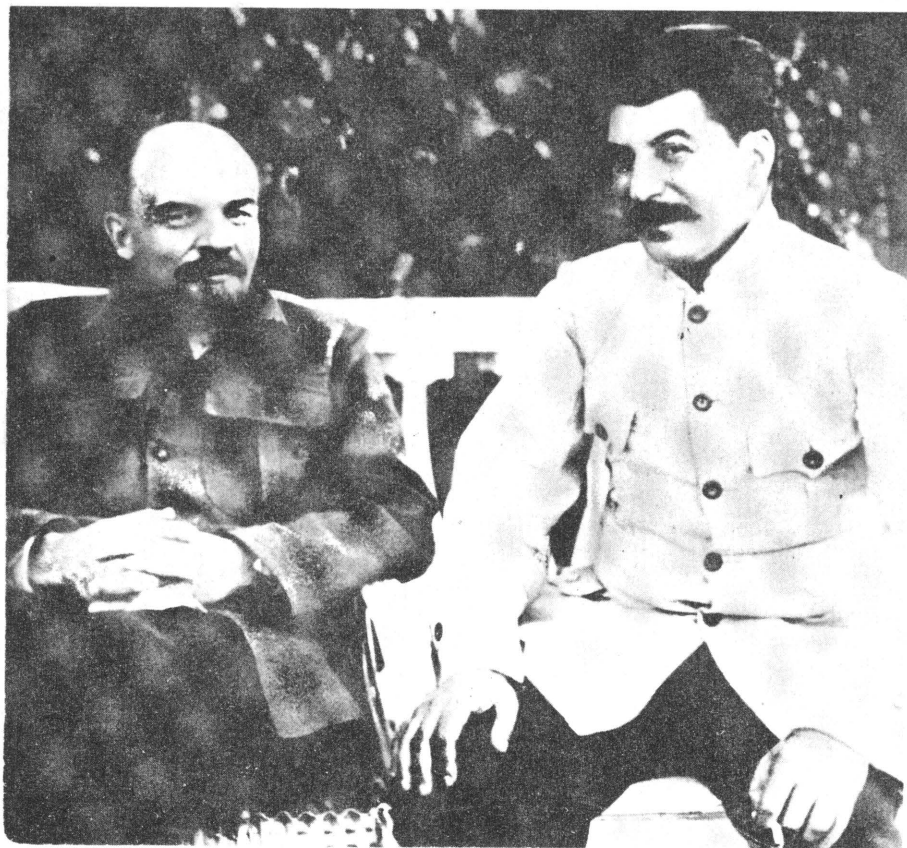
انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در سالهای اول موجب بیکاری میلیونها کارگر شد. در این تصویر گروهی از کارگران بیکار را می بینید که در سال ۱۹۱۹ در جلو خطوط راه آهن مسکو ایستاده اند



شهرها یک جنگ طبقاتی ظهور کرد. بسیاری از کشاورزان گروههای مقاومت تشکیل دادند و به تدریج یک جنگ داخلی میان طرفداران و مخالفان حکومت جدید آغاز شد.

جنگ داخلی تنها به روستاها محدود نمی شد. در هر نقطه از کشور، در هر شهر و روستای روسیه مخالفان رژیم جدید به دور هم گرد آمدند و شروع به مخالفت کردند و چون با خشونت مأموران دولت جدید مواجه شدند کم کم

می کردند. مدتی نگذشت که دولت جدید مجبور به مصادره محصولات کشاورزی شد. کشاورزان موظف بودند که مقادیر معینی از محصولات خود را به مأموران دولت تحویل دهند. اتحادیه های کارگری گروههایی را تشکیل داده و آنها را روانه روستاها کردند. این گروهها محصولات کشاورزان را به زور و جبر از آنها می گرفتند. در نتیجه عملاً میان کشاورزان، که می ترسیدند همه محصولاتشان به دست مأموران بیفتد، و مردم



لنین و استالین

می‌شود. حکمفرمایی مطلق به مفهوم نسخ مشورت با دیگران است. به معنی چندان گوش فرا دادن به گفته‌های خود است تا در نهایت این گفته‌ها بی‌معنی گردد و از تمامی نشانه‌های انسانی جدا افتد.<sup>۱۱</sup>

و سرانجام این «قدرت‌طلبی» بسیار وحشتناک بود. سرانجامی که بیش از هفتاد سال تاریخ‌نگاران شوروی تلاش می‌کردند که نسلهای جدید بعد از انقلاب اکبر از آن کاملاً بی‌خبر باشند. تمام تلاش این بود که به لنین یک «چهره فوق‌العاده انسانی» بدهند. اما واقعیت آن بود که خشونت کمونیستها در چند سال اول فوق‌العاده وحشتناک بود. پس از فروپاشی شوروی و فاش شدن بخشی از جنایات آن دوره هولناک بسیاری از شیفگان مارکسیسم دچار سرگیجه شده بودند. رابرت پاپن باز هم درباره لنین می‌نویسد:

۹. درباره انتخاب نام «کمیسار» رابرت پاپن، در صفحه ۳۱۲ کتاب **زندگی و مرگ لنین** می‌نویسد: «درباره شکل دولت جدید و عنوان اعضای آن مدتی بحث شد. لنین گفت: «نباید ایشان را وزیر بنامیم، این لغتی تنفرانگیز و مبتذل است» تروتسکی پیشنهاد کرد «باید ایشان را کمیسار بنامیم. فقط اکنون هم تعداد زیادی کمیسار وجود دارد. شاید کمیسار عالی، نه عالی بد است، کمیسار مردم چگونه است؟». «از کمیسار مردم خوشم آمد. دولت را چه خواهیم نامید.» «شورای کمیسارهای مردم؟» «عالی است. بوی انقلاب می‌دهد.»

در کتابهای فارسی کمیسار یا کمیسر هر دو به کار رفته‌اند.

۱۰. رابرت پاپن، **زندگی و مرگ لنین**، ترجمه عبدالرحمن صدریه، نشر آبی، تهران ۱۳۶۴، ص ۳۱۸.

۱۱. همان، ص ۴۴۶.

خود را مسلح ساختند.

اولین سازمانی که پس از استقرار رژیم جدید پدید آمد «پلیس سیاسی» بود. این سازمان ابتدا «چکا» نام گرفت. در سالهای بعد، بی‌آنکه در طرز کار یا مقاصد آن تغییری داده شود آن را «ان. کا. و. د» نامیدند. «کا. گ. ب» آخرین نام پلیس امنیتی شوروی است. در ژانویه ۱۹۱۸ ارتش سرخ بنیاد نهاده شد که مؤسس واقعی آن لئون تروتسکی کمیسار جنگ بود.<sup>۹</sup>

لنین اکنون به قدرت رسیده بود و هیچ چیز نمی‌توانست جلو خشم او را بگیرد. او عقیده خود را درباره هر امری «درست‌ترین» می‌دانست. وی مرتباً اعلامیه می‌داد و فرمان سرکوب «ضد انقلاب» را صادر می‌کرد. رابرت پاپن در این مورد می‌نویسد:

«در این ایام او قطعاً چنان به صحیح بودن اقدامات خود اعتقاد داشت که کمترین مخالفت موجب می‌شد بی‌اراده دچار خشم شود. هر کس موافق او نبود، یک فراری از خدمت یا یک خائن محسوب می‌گشت. او از هرگونه مصالحه‌ای خودداری می‌کرد. در نتیجه جنگ داخلی که ممکن بود از آن جلوگیری گردد، اجتناب‌ناپذیر گشت.<sup>۱۰</sup>»

همین نویسنده در جای دیگر می‌گوید:

«دیکتاتوری رمزی در خود دارد. هرگز کسی نتوانسته است توضیح دهد که چرا مردی خواهان قدرت مطلق بر دیگران است. یا چه رضایت خاطری از این قدرت نصیبش

تبعید دسته‌جمعی منشویکها و سایر افراد  
مخاطره‌آفرین - لنین.»

رابرت پاپن پس از درج این فرامین هولناک  
می‌نویسد:

«از آن اتاق ساکت در کرم‌لین مدام این‌گونه  
پیامها ارسال می‌شد. برایش عادت شده بود  
که لغت «تیرباران» را چندان مکرر در  
پیامهای خود بنویسد که در نهایت مفهومی  
اهمیت خود را از دست داد؛ چنانکه گویی  
در باره نابود کردن مگسها بحث می‌شود. او  
شخصاً چنان از مرگ در هراس بود که اجازه  
نمی‌داد گُل در اتاقش بگذارند، چون  
می‌دانست پژمرده خواهد شد، اما مرگ  
بدان صورت انتزاعی و در آن فاصله دور  
او را شادمان می‌ساخت و می‌نوشت  
«تیرباران و تبعید کنید». بی‌آنکه تأمل و  
توجه کند که آیا تیرباران شده را می‌توان  
تبعید کرد. آنچه به‌ویژه در این تلگرامهای  
مرگ‌آفرین قابل توجه است، عوامانه بودن  
لحن آنهاست.

در تمامی جنگها و انقلابها تندروری معمول  
بوده است و شدیدترین اعمال وحشیانه  
به‌علت اقتضاء موقع عذر آورده شده است.  
اما لنین عذر نمی‌آورد. بنابر نظر او ترور  
گروهی بهترین و مفیدترین و بنابراین  
کارآمدترین حربه بود. ترور فردی چندان  
توجهش را جلب نمی‌کرد. فقط اگر ترور  
به‌طور وسیع به‌کار گرفته می‌شد او را  
هیجان‌زده می‌کرد.<sup>۱۳</sup>»

«... تظاهراتش به خونسردی سرپوشی بود بر  
طوفان درونیش. لحظاتی بود که او با دیوانگی  
فاصله‌ای نداشت. برای لنین گناهان عادی  
انسانی جاذب نبود. گناه او غرورش بود که  
بر تمامی عیوب دیگرش سایه می‌افکند.  
همین غرور موجب می‌شد که باور کند تنها  
اوست که مذهبی لغزش‌ناپذیر در اختیار  
دارد. مذهبی راستین که از مارکس اخذ کرده  
است. او خود را عاملی برای استقرار نظام  
اجتماعی جدید می‌دانست. نظامی بنابر تقدیر  
زمان و دورانی تازه برای تخریب کسانی که با  
او مخالفت می‌کردند، باید نابود می‌شدند.  
فوراً، بی‌امان، به هر قیمت، مطلقاً و  
اجتناب‌ناپذیر. در نامه‌ای به‌عنوان گریگوری  
سوکولینکف در مه ۱۹۱۹ نوشت «کفایت  
نمی‌کرد که آنان را یکبار بکشند، باید از نو  
کشته شوند».<sup>۱۲</sup>»

رابرت پاپن متن بعضی از فرامین لنین را در  
سرکوب کردن مخالفان در کتاب خویش آورده  
است. آنچه در این فرمانها نگاشته شده،  
تکان‌دهنده است. انسان به سختی می‌تواند باور  
کند که این فرامین را کسی صادر کرده است که  
عاشقان مارکسیسم وی را «بزرگترین انسان‌دوست  
تاریخ» می‌نامیدند. به نظر او همه مخالفان،  
مخصوصاً منشویکها باید سرکوب می‌شدند. در  
فرمان اوت ۱۹۱۸ به شورای خلق در نیژنی  
نوگورد نوشت:

«تیرباران کنید، یا تبعید کنید. یک دقیقه هم  
درنگ نکنید. باید فوراً عمل کنید. جستجوی  
گسترده‌ای برای کشف اسلحه پنهان شده،



خونین مشاهده نمی‌شد. رابرت روزول پالمر<sup>۱۵</sup> در کتاب تاریخ جهان نو می‌نویسد:

« هزاران نفر را فقط به صرف گروگان بودن تیرباران کردند و هزاران نفر دیگر را بدون تشریفات موجز دادگاههای انقلابی به قتل رساندند. «چکا» موحشرترین تشکیلات پلیسی - سیاسی گردید که تاکنون قدم به عرصه وجود نهاده است. غرض از ترور بلشویکی معدوم ساختن کلیه افرادی بود که با رژیم جدید مخالفت می‌کردند. سابقه بورژوا بودن از برای اثبات تقصیر شخصی که متهم به توطئه بر ضد حکومت سوویت (شوروی) می‌شد، خود دلیلی کافی بود. چنانکه یکی از رؤسای سازمان چکا گفته بود: «اولین سؤالاتی که باید از شخص متهم کرده شود، از این قرار است که تعلق به کدام طبقه دارد، اصل و نسبش چیست، مدارج تحصیلیش از چه قرار می‌باشد و شغلش کدام است؟ پاسخ این سؤالات باید سرنوشت متهم را معین نماید. اساس ترور سرخ این است و بس.»<sup>۱۶</sup>

اعمال خشونت‌آمیز کمونیستها، نویسندگانی چون سوروکی<sup>۱۷</sup> و ماکسیم گورکی<sup>۱۸</sup> را که سالها علیه ستم و بیداد نظام تزاری مبارزه کرده بودند به خشم آورد. گورکی، نویسنده نامدار روس از فقر و تیره‌روزی انسان به شدت رنج می‌برد و در آثار

۱۴. نگاهی به تاریخ جهان، ج ۲، ص ۱۲۶۰.

15. Palmer

۱۶. رابرت روزول پالمر، تاریخ جهان نو، ترجمه ابوالقاسم طاهری، انتشارات امیرکبیر، ج ۲، ص ۴۱۸.

17. Sorokin

18. Gorki

پس از پایان جنگ جهانی اول متفقین به داخل روسیه لشکر کشیدند تا هر چه زودتر به حکومت جدید پایان دهند، اما مقاومت طرفداران رژیم جدید نیز شگفت‌انگیز بود. آنها باید در جبهه‌های مختلف می‌جنگیدند. جواهر لعل نهرو در این باره می‌نویسد:

«... بالاخره در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ پیمان ترک مخاصمات میان متفقین و آلمان به امضا رسید و جنگ جهانی پایان یافت. اما در روسیه در طی سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ جنگ داخلی جریان و ادامه داشت. شورویها دست تنها با انبوهی از دشمنان می‌جنگیدند. ارتش سرخ در یک موقع در هفده جبهه مختلف می‌جنگید. انگلستان، آمریکا، فرانسه، ژاپن، ایتالیا، صربستان، چکسلواکی، رومانی، دولتهای بالتیک، لهستان و گروهی از ژنرالهای روسی ضد انقلابی همه با شورویها مخالف بودند و در مقابل ایشان قرار گرفتند و جنگهای داخلی روسیه از سیبری شرقی تا سواحل بالتیک و شبه جزیره کریمه گسترش یافت.»<sup>۱۴</sup>

جنگ داخلی تا سال ۱۹۲۰ و در پاره‌ای نقاط حتی دیرتر از این نیز به طول انجامید. مخالفین کمونیستها در روسیه به هر رنگ و نوع وجود داشتند: از تزاریهستهای فاسد گرفته تا انقلابیون دست چپی. در هر دو طرف خشونت به بدترین شکلی اعمال می‌شد. تنها پیروزی بر دشمن مورد توجه بود و هیچ معیار و ملاک انسانی و هیچ ترحم و عاطفه در آن جنگهای

رژیم بودند نوشت:

«معجزه‌ای اتفاق نخواهد افتاد. آنچه در انتظارش هستند قحطی است. ورشکستگی کامل اقتصادی است. نابودی حمل و نقل است. یک آنارشیسم خونین و طولانی است و از پس آن یک عکس‌العمل تیره و خونینتر. این همان جایی است که رهبران کنونی آنها پرولتاریا را به آنجا می‌کشاند و آنها باید بدانند که لنین معجزه‌گری نیست که همه قدرتها را در دست خود داشته باشد. او فقط یک جادوگر خونسرد است که نه به حیثیتشان رحم می‌کند و نه به زندگیشان.»<sup>۱۹</sup>

در آن روزها گورکی به علت آثاری که قبل از انقلاب اکتبر منتشر ساخته بود از احترام خاصی در میان مردم روس برخوردار بود. او چنان قدرتی داشت که حتی کمونیستها جرأت ساکت کردنش را نداشتند. وی که قبل از انقلاب سالها از دوستان نزدیک لنین بود وقتی دید او در جادوی «قدرت» اسیر شده است با شجاعتی بی‌مانند بر او تاخت:

«او البته مردی است با قدرتی استثنائی. بیست و پنج سال تمام برای پیروزی سوسیالیسم، در صف مقدم مبارزان ایستاد. او یکی از بزرگترین و شایسته‌ترین افراد سوسیال - دموکرات بین‌المللی است. واجد همه خصایص و سجایایی است که یک رهبر لازم دارد. ازجمله فقدان اصول اخلاقی،

خود به‌خوبی نشان می‌دهد که نظام اجتماعی طبقاتی چگونه انسان را خوار می‌سازد، قدرت اندیشیدن را از او می‌گیرد و به بدترین شکلی او را



ماکسیم گورکی

از یک زندگی انسانی دور می‌سازد. اما همین گورکی چون بیرحمی و قساوت عصر جنگ داخلی را مشاهده کرد به خشم آمد و بر ضد آن خشونت‌ها به مبارزه پرداخت. وی در نشریه «نویا‌یزن» بر ضد آن خونریزها مقالات پرمحتوا و دلیرانه‌ای نوشت که تا آن تاریخ سابقه نداشت. متأسفانه آن مقاله‌ها در آن دریای خروشان احساسات کمتر مورد توجه قرار می‌گرفت. وی خطاب به ساده‌دلانی که هنوز در انتظار معجزه‌ای از سوی مقامات

۱۹. برترام ولف، گورکی و لنین، ترجمه احمد شهسا، انتشارات کتابسرا، تهران ۱۳۶۴، ص ۱۰۸.

فرصت دهد که مسئولیت تبهکاریهای ناشایست، بی‌معنی و خونین را بر او تحمیل کند. تبهکاریهایی که به خاطر آن نه لنین، بلکه پرولتاریا حساب پس خواهد داد.<sup>۲۱</sup>»

لنین که ابتدا به خاطر شهرت گورکی با وی مدارا می‌کرد، سرانجام به خشم آمد و از روزنامه‌نویسان دولتی خواست که بی‌محابا بر او بشورند. سیلی از دروغ و اتهام و افترا به سوی گورکی سرازیر شد. گورکی در پاسخنامه‌ای در نشریه «نویایازین» نوشت:

«برای من مهم نیست که مرا به خاطر نظریاتم دربارهٔ این «حکومت»، این آزمایشگران و این خیال‌بافان، چه بنامند. اما سرنوشت طبقه کارگر و روسیه چیزی نیست که نسبت به آنها بی‌تفاوت باشم. تا آنجا که بتوانم و قدرت دارم بارها و بارها به پرولترهای روسیه خواهم گفت: آنها شما را به‌صورت مادهٔ خام در یک آزمایش غیرانسانی امتحان می‌کنند. رهبرانتان شما را مانند یک انسان نمی‌بینند.»

دردناکترین ضربه‌ای که بر گورکی و همه نیروهای انقلابی که سالهای دراز در راه آزادی ملت روس از چنگال استبداد تزاری مبارزه کرده بودند وارد آمد، پراکندن مجلس مؤسسان به وسیلهٔ قوای نظامی از طرف لنین بود. این مجلس برای اولین بار در تاریخ روسیه با رأی آزاد

عاری بودن از ترحم و شفقت واقعی و آقامنشانه در حفظ زندگی توده‌های انسان. لنین یک رهبر و یک نجیب‌زاده روسی است که آن نشانه‌های معنوی موجود در این آب و خاک را که در شرف از دست رفتن است دارا می‌باشد. به همین جهت هم بر این عقیده پای می‌فشارد که حق دارد آزمایشهای جنایت‌آمیزی را بر روی مردم روسیه به کار بندد؛ بر روی مردم فرسوده و از پا افتاده‌ای که در این جنگ ویرانگر هم‌اکنون جان هزاران نفر را در این آزمایش فدا کرده‌اند و دهها هزار تن دیگر هم قربانی خواهند داد...

این تراژدی اجتناب‌ناپذیر، لنین را که اسیر عقیدهٔ جزمی خویش است و دنباله‌روهای متعصبش را ناراحت نمی‌کند. زندگی با آن ترکیب و پیچیدگی‌ش پر از ناشناخته است. او از توده‌های مردم چیزی نمی‌فهمد، چون میان آنها زندگی نکرده است. هرچه می‌داند از کتاب آموخته است.<sup>۲۰</sup>»

گورکی در یکی دیگر از مقالات خود نوشت:

«تعصب کور و ماجراجوییهای بی‌شرمانه بر «انقلاب سوسیالیستی» هجوم آورده‌اند - باید گفت این راهی است به سوی آنارشی، نابودی پرولتاریا و انقلاب.

لنین و دارودسته‌اش با دنبال کردن این راه باور دارند که مجازند به هر تبهکاری‌ای دست بزنند، کشتار گروهی در پتروگراد، ویرانی در مسکو، جلوگیری از آزادی بیان و بازداشت‌های

بی‌معنی...

طبقه کارگر نباید به مرد ماجراجوی دیوانه‌ای

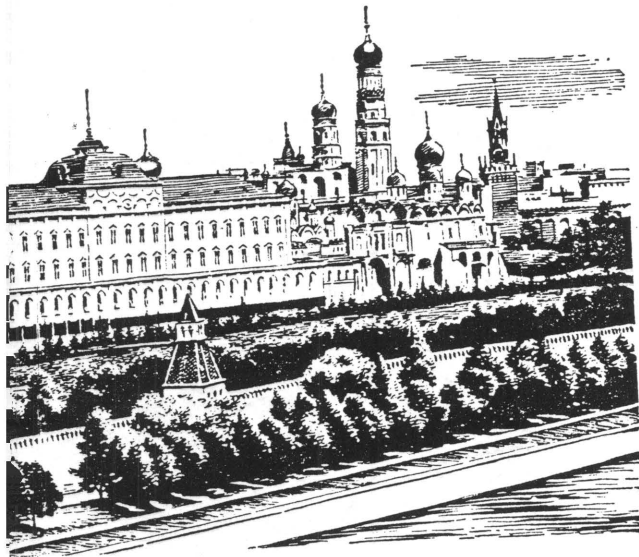
۲۰. همان. ص ۱۱۰.

۲۱. رابرت پاپن، زندگی و مرگ لنین، ص ۳۱۹.

سربازان جان باختند و حالا این «دولتیان کمیسارها» هستند که به روی [هواخواهان] دموکراسی که به منظور بزرگداشت این عقیده دست به تظاهرات زده است، آتش گشوده‌اند.<sup>۲۲</sup>»

تشکیل یافته بود. همان‌طور که خواندیم لنین و جانشینانش با توسل به زور امکان فراهم آوردن یک قانون اساسی را که با آزادی از سوی نمایندگان مردم تهیه شده باشد از بین بردند.

### کرمین - مسکو



آتش جنگ داخلی هر روز فروزانتر می‌شد. نیروهای طرفدار تزار از خشونت کمونیستها نهایت استفاده را می‌نمودند و هر روز نیروهای بیشتری را به سوی خود جلب می‌کردند. در ایالت اومسک<sup>۲۳</sup> یک دولت ضد بلشویکی تشکیل شد. چند ماه پس از تشکیل این دولت، در اکتبر ۱۹۱۸ در یاسالار الکساندر کولچاک<sup>۲۴</sup> (۱۸۷۴ - ۱۹۲۰ م.) به وزارت جنگ منصوب

گورکی در تمام شماره‌های نشریه نوایازین به این کار ناجوانمردانه حمله کرد. وی در مقاله‌ای نوشت:

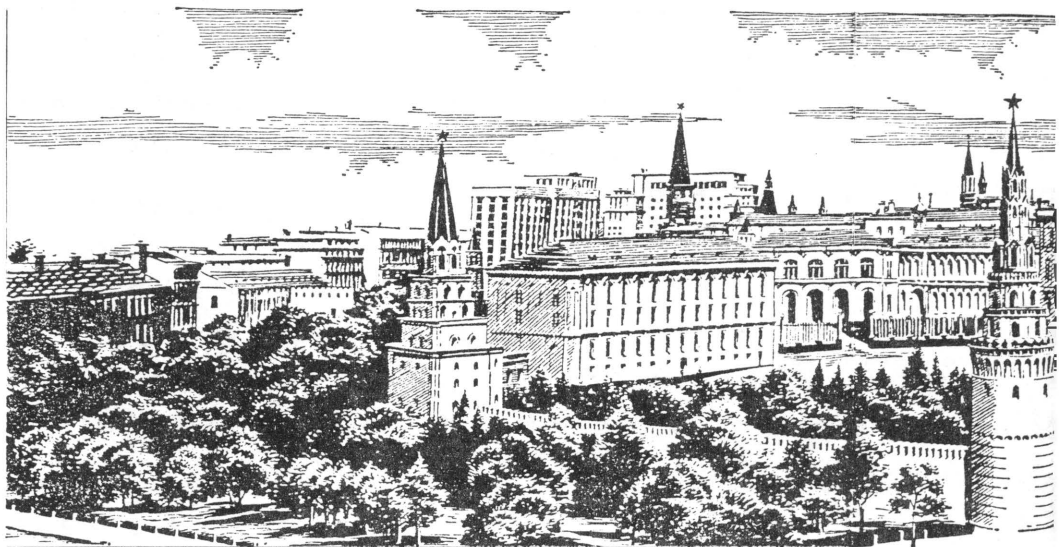
«مدتی قریب صد سال بهترین مردم روسیه به امید و اعتقاد داشتن یک مجلس مؤسسان زندگی کردند. آن وسیله سیاسی که به همه مردم روسیه آن توفیق را خواهد داد که اراده خود را به آزادی ابراز دارند. در راه مبارزه برای این عقیده، هزاران روشنفکر و دهها هزار کارگر و دهقان در سیاهچالها، در تبعید، در کار اجباری، در اعدامها، در زیر گلوله‌های

<sup>۲۲</sup>. گورکی و لنین، ص ۱۱۲.

<sup>۲۴</sup>. Kolchak

کولچاک در مبارزه با نیروهای کمونیستها به سختی شکست خوردند و در همان زمان در جنوب روسیه ارتش دنیکین نیز به مخاطره افتاد. کولچاک سرانجام به دست بلشویکها گرفتار و

گردد. وی در نوامبر همان سال بر ضد سوسیالیستهای انقلابی دولتی که خود عضو آن بود کودتا کرد و حکومت دیکتاتوری برقرار ساخت.



تیرباران شد.

نبرد بین طرفداران رژیم جدید و مخالفان آن، که به جنگ «سرخها» و «سفیدها» معروف شد در اوکراین نیز جریان داشت. در این منطقه نیروهای آلمان، فرانسه و لهستان به نیروهای ضد بلشویک کمک می‌رساندند. در روسیه شمالی نیروهای بریتانیایی، فرانسوی و امریکایی مورمانسک<sup>۲۶</sup> و آرخانگل<sup>۲۷</sup> را اشغال کرده بودند. در ممالک بالتیک (استونی، لتونی و

در جنوب روسیه نیز ژنرال ایوانوویچ دنیکین<sup>۲۵</sup> (۱۸۷۲ - ۱۹۴۷ م.)، فرماندهی قوای ضد بلشویک را بر عهده داشت و توانست چندین بار ضرباتی سخت بر ارتش کمونیستها وارد آورد. دنیکین به پیروی از متفقین که در خاک روسیه بر ضد بلشویکها می‌جنگیدند دولت الکساندر کولچاک را به رسمیت شناخت. در سال ۱۹۱۹ کولچاک تصمیم گرفت که با یک حمله بزرگ صف نیروهای بلشویک را شکافته و در کرانه دریای سفید به نیروهای انگلیسی و نیروهای ضد بلشویکی بپیوندد. نیروهای

25. Denikin

26. Murmansk

27. Archangel

پس از پیروزی، آن نظریات را در جامعه نوپای خود پیاده کنند. انگلس ازدواج سنتی را میراث جوامع کهن می‌دانت و «عشق آزاد» را موجب شکوفایی جامعه بی طبقه می‌دانت. در مورد کودکان و شیوه تربیت و نگهداری آنها نیز انگلس نظریات شگفتی ابراز داشت. او عقیده داشت که کودکان پس از تولد باید از مادران جدا شده و در «خانه‌های کمونی» تحت نظر پرستاران ویژه تربیت شوند.

آناتولی واسیلیویچ لوناچارسکی<sup>۲۹</sup> (۱۸۷۵ - ۱۹۳۳ م.) کمیسار (وزیر) آموزش و پرورش در رژیم جدید تحت تأثیر اندیشه‌های انگلس مقاله‌ای درباره خانواده و کودکان نوشت که نشان‌دهنده سیاست کمونیست‌ها درباره خانواده بود. او در قسمتی از مقاله نوشت:

«وظیفه ما این است که خانه و کاشانه را دور افکنیم و زنان را از نگهداری کودکان آزاد سازیم. البته این امر احمقانه خواهد بود که کودکان را از والدیشان به زور جدا کنیم. ولی هنگامی که در «خانه‌های کمونی» مراکز سازمان یافته‌ای برای کودکان احداث شود که توسط دالان گرمی به مراکز بزرگسالان متصل است تا با شرایط اقلیمی موافق باشد، شکی نیست که پدران و مادران با اراده و خواست خود فرزندان‌شان را به این مراکز می‌فرستند تا توسط متخصصین آموزش و پرورش زیر نظر گرفته شده و تربیت شوند.»<sup>۳۰</sup>

۲۸. نگاهی به تاریخ جهان، ج ۲، ص ۱۲۵۳.

29. Lunachavsky

۳۰. کایگر، خانواده در روسیه شوروی، به نقل از خانواده موعود مارکسیسم، تألیف دکتر شهریار روحانی، انتشارات قلم، تهران ۱۳۶۴، ص ۱۰۴.

لیتوانی، آلمان‌ها به نیروهای ضد بلشویک کمک می‌کردند. جنگهای داخلی و همچنین قحطی وحشتناکی که سراسر روسیه را فراگرفت منجر به مرگ میلیون‌ها نفر از مردم روسیه شد. اما حیرت‌انگیز اینکه پولداران و ثروتمندان همچنان به خوشگذرانی سرگرم بودند و از همه موهبت‌های زندگی بهره‌مند می‌شدند. جواهر لعل نهر و درباره بی تفاوتی و لذت‌جویی این طبقه از مردم روسیه می‌نویسد:

«مردم به‌طور کلی گرسنگی می‌کشیدند، اما پولداران هنوز برای ولخرجی‌های پرتجمل و خوشگذرانی‌های خود پول کافی داشتند و خرج می‌کردند. کلوپ‌ها، کاباره‌ها و میخانه‌های شبانه پرجمعیت بود و مسابقه‌های اسب‌دوانی و ورزش‌های عمومی دیگر جریان داشت.»<sup>۲۸</sup>

### خانواده در روسیه پس از انقلاب

کمونیست‌ها سرانجام بر دشمنان داخلی و خارجی فائق آمدند و پس از پیروزی، دگرگونی‌های اساسی در بنیادهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه روسیه پدید آوردند. از جمله این دگرگونی‌ها، تغییر روابط بیرونی و درونی «نهاد خانواده» در جامعه نوپای سوسیالیستی بود. رهبران کشور شوراهای جامعه روسیه را آزمایشگاهی برای آزمون اندیشه‌های مارکس و انگلس در مورد ازدواج، روابط زن و مرد و چگونگی تربیت کودکان یافتند. انگلس که از پایه‌گذاران مکتب مارکسیسم بود در کتاب معروف منشأ خانواده نظریات جدیدی درباره خانواده ابراز داشت. کمونیست‌ها تلاش کردند که

شد. برای نجات او از مرگ تلاش زیادی انجام گرفت ولی آن تلاش‌های بی‌نتیجه ماند. لنین در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۴ در نزدیکی مسکو درگذشت.

جسد لنین به وسیله داروهای شیمیایی محفوظ نگاه داشته شد. جنازه او را هزاران هزار روسی گریه‌کنان تشییع کردند. سرانجام جسد او در یک تابوت شیشه‌ای در آرامگاهی واقع در میدان سرخ مسکو قرار گرفت. این جسد تا چند سال پیش که نظام کمونیستی شوروی سابق از هم پاشیده شد، در همانجا قرار داشت و هر ساله هزاران هزار نفر از مردم شوروی به زیارت جنازه او می‌رفتند و کمونیستهای سراسر جهان در طی دهها سال دهها هزار کتاب و نشریه درباره عظمت و نبوغ و انساندوستی و آزادیخواهی او به زبانهای مختلف منتشر ساختند.

دولت شوروی هر ساله میلیونها پوستر و کتاب و نشریه درباره «لنین» منتشر ساخت. همه رهبران شوروی، تمام سخنرانیهای خود را با جمله‌ای از او شروع می‌کردند. لنین به صورت خدایگانی درآمده بود که سالهای سال به وسیله میلیونها نفر مورد پرستش قرار گرفت و تنها پس از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۰ بود که بخشی از تبهکاریهای کمونیستها در سالهای اول پیروزی فاش گردید. با فاش شدن آن اسرار هولناک، بسیاری از مردم روسیه حیرت‌زده از خود می‌پرسیدند به راستی ما به زیارت چنان مردی می‌رفتیم؟!

پرستش انسان در طول تاریخ مصیبت‌های بزرگی برای جوامع انسانی پدید آورده است.

نتایج اجرای نظریات انگلس درباره «عشق آزاد» موجب مصیبت‌های بزرگ برای جامعه جنگ‌زده روسیه شوروی شد. هزاران هزار زن، فرسوده و رنجور با بحرانهای روانی و ضایعات جسمانی شدید، مانند یک کالای مصرف‌شده، با تنهایی و پریشانی غم‌انگیزی در جامعه رها شدند. انگلس در نظریات خود اطمینان داده بود که در جامعه کمونیستی «شرم از داشتن فرزندان نامشروع» وجود نخواهد داشت. اما نتیجه این آزمون در اولین جامعه کمونیستی چیز دیگری را نشان داد. بر تعداد فرزندان نامشروعی که نه پدر و مادر مشخصی داشتند و نه جایی در پرورشگاهها، هر ساله اضافه می‌شد. در سال ۱۹۲۲ کروپسکایا همسر لنین تعداد کودکان بی‌سرپرست رها شده در شهرها و روستاها و جنگها را بالغ بر ۹ میلیون نفر دانست. دولت شوروی پس از مرگ لنین در سال ۱۹۲۵ مجبور شد که در برنامه‌های خود درباره تشکیل خانواده و نگهداری کودک تجدیدنظر کند. دولت سوسیالیستی جامعه روسیه را تبدیل به آزمایشگاهی برای آزمون نظریه‌های انگلس کرده بود که نتایج به دست آمده بسیار تأسف‌آور بود.

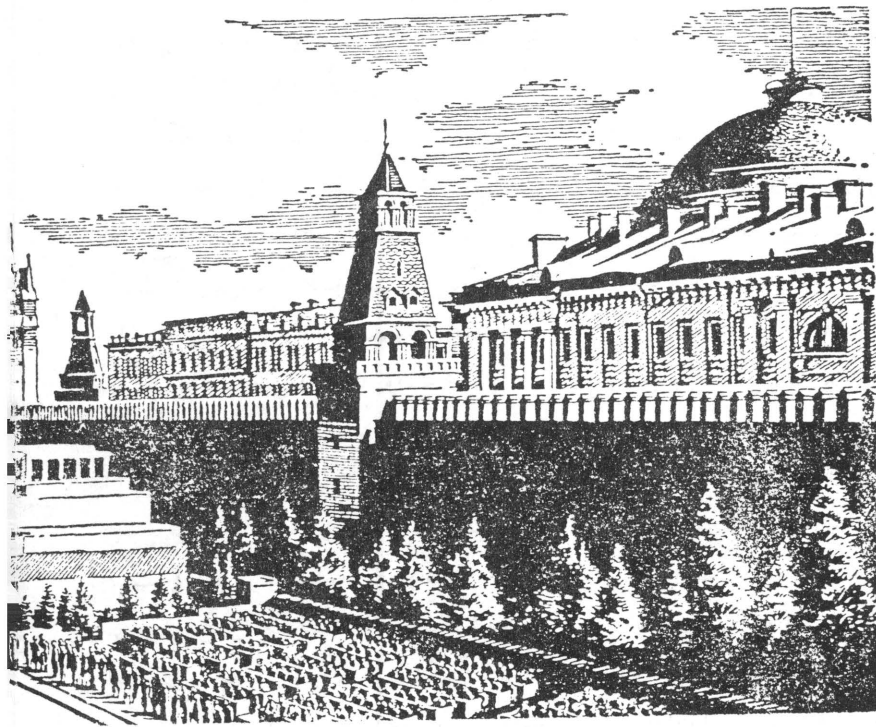
### مرگ لنین

لنین در ماه مه ۱۹۲۲ به شدت بیمار شد. اما پس از مدتی استراحت دوباره به کار پرداخت. او دیگر نتوانست مدت زیادی کار خود را دنبال کند و در سال ۱۹۲۳ یک بار دیگر سخت بیمار

۱۹۲۱ برنامه اقتصادی جدیدی، تحت عنوان سیاست اقتصادی نوین (که علامت اختصاری آن نپ Nep است)، را به کار انداخت.

جامعه روسیه یکی از جوامعی بود که پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به انسانپرستی روی آورد و دچار مصیبت‌هایی عظیم شد.

مقبرهٔ لنین در  
میدان سرخ مسکو



در این برنامه گرفتن مالیات جنسی جایگزین گرفتن محصولات کشاورزی به زور و اجبار از کشاورزان شد. داد و ستدهای کوچک به مالکین خصوصی واگذار گردید و یا به صورت شرکت‌های تعاونی سازمان یافت و کار اجباری لغو شد. اجرای این برنامه حتی پس از مرگ لنین تا سال ۱۹۲۸ ادامه یافت. استالین پس از رسیدن به قدرت تا چند سال به اجرای این برنامه ادامه داد، اما پس از آنکه توانست مخالفان خود را از میدان

### سیاست‌های اقتصادی لنین

لنین تا سال ۱۹۲۱ برنامه اقتصادی کمونیستی را که شامل گرفتن محصولات کشاورزی به زور، ملی کردن صنایع و مصادره‌ها بود دنبال می‌کرد. در نتیجه اجرای این برنامه‌ها و جنگ داخلی، محصولات صنعتی و کشاورزی روسیه کاهش بسیار یافت و مردم گرفتار محرومیت‌های فراوان شدند. لنین برای رهایی از آن وضع دشوار در سال



برنامه پنج ساله از سال ۱۹۲۸ آغاز شد که چگونگی اجرا و نتایج آن را در فصل مربوط به «شوروی در عصر استالین» خواهید خواند.

مبارزه خارج کند، اعلام کرد که برنامه نپ برای توسعه شوروی کافی نیست. وی برنامه‌ای را تحت عنوان برنامه پنج ساله جایگزین آن کرد.



## پرسش و پاسخ فصل ۹۴

به پرسشهای زیر پاسخ دهید:

- ۱- چرا لنین با پیشنهاد کرنسکی در مورد تشکیل پارلمان مخالف بود؟
- ۲- بیانیه کمیته مرکزی حزب سوسیالیست - دموکراتها چه چیزهایی را نوید می داد؟
- ۳- حمله به مجلس مؤسسان روسیه در چه تاریخی انجام شد؟
- ۴- بزرگترین مشکل کمونیستها پس از رسیدن به قدرت چه بود؟
- ۵- مؤسس ارتش سرخ چه کسی بود؟
- ۶- شیوه رفتار لنین با مخالفان رژیم کمونیستی چگونه بود؟
- ۷- چرا ماکسیم گورکی علناً به مخالفت با لنین برخاست؟
- ۸- واکنش طرفداران لنین نسبت به گورکی چگونه بود؟
- ۹- نظریات کمونیستها پس از تشکیل اتحاد جماهیر شوروی نسبت به نهاد خانواده چه بود؟
- ۱۰- چرا لنین سیاست اقتصادی خود را تغییر داد؟

## نسیم آزادی در اندونزی می‌وزد



فصل ۸۲ این مجموعه به قیامها و نهضت‌های آزادی‌بخش در آفریقا اختصاص داشت و اینکه چگونه مردم ستمدیده آن قاره برای رهایی خود از چنگال استعمارگران اروپایی به نبردهایی دلاورانه دست زدند. نهضت‌های ضد استعماری که از نیمه دوم قرن نوزدهم آغاز شد و در قرن بیستم به اوج خود رسید تنها اختصاص به آفریقا نداشت. در آسیای جنوب شرقی نیز در سرزمین‌های تحت استعمار، نبردهای قهرمانانه‌ای بر علیه استعمارگران آغاز شده بود. جنبش مسلمانان اندونزی بر ضد استعمار هلند یکی از آن قیامها بود.

مجمع الجزایر اندونزی از سیزده هزار جزیره بزرگ و کوچک تشکیل شده است. برخی از این جزایر فاقد سکنه‌اند. پایتخت این کشور جاکارتاست و جزایر جاوه، سوماترا و بالی از جزایر پرجمعیت آن می‌باشند. این جزایر از شمال محدود است به دریای چین جنوبی و

فیلیپین و مالایا، از جنوب به استرالیا، از مغرب به اقیانوس هند و از مشرق به اقیانوس آرام. وسعت مجمع‌الجزایر اندونزی ۱۹۰۴۶۷۴ کیلومتر مربع است. مجمع‌الجزایر اندونزی بخشی از مجموعه جزایری است که تا قرن نوزدهم آنها را جزایر هند شرقی می‌نامیدند و هلندی‌ها به آن جزایر هند شرقی هلند می‌گفتند.

کشور اندونزی از قرون اولیه میلادی پیوسته مورد هجوم اقوام مختلف بوده است. چین‌ها اولین قوم خارجی بودند که برای تجارت وارد این جزایر شدند. بعد از آن بیشتر پادشاهان بودایی مذهب بر این جزایر حکمرانی داشتند. مذهب بودا تا آغاز قرن سیزدهم که مذهب اسلام به تدریج در این سرزمین گسترش یافت، دارای جایگاه خاصی بود.

مردم شهرهای باتجه در شمال سوماترا و بانتام در جاوه قبل از دیگر مردم اندونزی آیین اسلام را پذیرفتند. اسلام در این سرزمین به وسیله بازرگانان مسلمانی که برای داد و ستد به جزایر

اندونزی رفت و آمد می‌کردند گسترش یافت. در قرن شانزدهم میلادی سوداگران پرتغالی به اندونزی راه یافتند. در آن زمان هر کدام از جزایر پرمجمیت اندونزی ادعای استقلال داشت. چندی بعد استعمارگران هلندی نیز مانند دیگر استعمارگران اروپایی به نام تجارت و روابط بازرگانی وارد اندونزی شدند. نخستین کوشش هلندیها برای سلطه بر اندونزی بیرون راندن پرتغالیها بود. هلندیها در سال ۱۶۰۲ شرکت «هند شرقی هلند» را در این سرزمین تشکیل دادند. چند سالی نگذشته بود که «شرکت هند شرقی بریتانیا» نیز به تأسیس شعبه‌ای در جاکارتا (که در آن زمان باتاویا نامیده می‌شد) اقدام کرد. از آن پس رقابت شدیدی بین دو شرکت اروپایی شروع شد، تا سرانجام شرکت هلندی دست رقیب انگلیسی خود را از اندونزی کوتاه کرد و مدت ۱۵۰ سال بر جزایری که هند شرقی نامیده می‌شد حکومت نمود.

کارکنان شرکت هند شرقی هلند فقط به گرد آوردن ثروت هرچه بیشتر می‌اندیشیدند و کوچکترین توجهی به زندگی و رفاه مردم نداشتند. آنان فقط مردم را در فشار می‌گذاشتند تا هرچه بتوانند پول بیشتری از آنها بگیرند. این فشارها سرانجام مردم ستم‌دیده را آماده شورش و مبارزه کرد. با به هم پیوستن مردم در همه جزایر، دولت هلند احساس کرد در صورت بروز ناآرامی، و نبود اسلحه و مهمات کافی در آن منطقه، کمپانی هند شرقی توانایی مقابله با نهضت‌های رهایی‌بخش ساکنان جزایر را ندارد. به

همین سبب در سال ۱۷۹۸ حکومت هلند شرکت مزبور را منحل ساخت و خود مستقیماً امور جزایر هند شرقی را در دست گرفت.

در آغاز قرن نوزدهم با شروع جنگ‌های ناپلئونی در اروپا، هلند بخشی از امپراتوری ناپلئون گشت. حکومت بریتانیا هم از فرصت استفاده کرد و جزایر هند شرقی را به تصرف خود درآورد. این جزایر تا مدت پنج سال یک استان از هند بریتانیا شمرده می‌شدند. با سقوط ناپلئون و استقلال مجدد هلند، جزایر هند شرقی دوباره در اختیار هلند قرار گرفت. هلندیها با ساکنان جزایر هند شرقی رفتاری ظالمانه داشتند. جواهر لعل نهرو در کتاب **نگاهی به تاریخ جهان** می‌نویسد:

«در مدت پنج سالی که جزیره جاوه با حکومت بریتانیایی هند مربوط بود یک انگلیسی شایسته به نام «توماس استامفورد رینلز» به عنوان نایب‌الحکومه در جاوه حکمران بود. «رینلز» در گزارش خود نوشته است که تاریخ فعالیت استعماری هلند «یکی از عجیب‌ترین روابط خیانت و رشوه‌خواری و کشتار و پستی و فرومایگی می‌باشد.» در میان هزاران کار زشت که مأموران هلندی انجام می‌دادند یک نوع بچه دزدی منظم به وجود آورده بودند که در جزیره «سلب» کودکان را به سرقت می‌بردند تا آنها را در جاوه به صورت غلام و کنیز مورد استفاده قرار دهند. این بچه دزدی اغلب با غارت و کشتار

همراه بود.<sup>۱</sup>»

که با تشکیل یک نیروی مقاومت چریکی استعمارگران هلندی را به ستوه آورد.

در نیمه دوم قرن نوزدهم قیام بزرگ دیگری در بنام اتفاق افتاد. دلاوران استعمارستیز بتنامی در طی حملات چریکی خود ضربات خردکننده‌ای بر استعمارگران وارد آوردند. در همین ایام در جزایر و نواحی دیگر اندونزی قیامها و شورشهای گسترده دیگری صورت گرفت، اما هلندیها وحشیانه این قیامها را سرکوب کردند. آنها قیامهای مردمی و رهایی بخش مردم اندونزی را «عملیات راهزنان» می‌نامیدند و به شدت از انتشار اخبار قیامهای ضد استعماری مردم اندونزی در اروپا جلوگیری می‌کردند.

### نهیضت سرکات اسلام

با آغاز قرن بیستم نهیضت مردم رنج‌دیده اندونزی وارد مراحل تازه‌ای شد. در این دوران، نهیضت اسلامی «سرکات اسلام» به معنای «عظمت اسلام» در این سرزمین نضج گرفت. طرفداران این نهیضت عقیده داشتند که تنها با پیروی از تعالیم رهایی بخش اسلام می‌توانند استعمارگران حریص، ظالم و غارتگر را از سرزمین خود بیرون کنند.

پیروزی ژاپن بر قوای روسیه در سال ۱۹۰۵ موجب دلگرمی بسیاری از مردم اندونزی شد، زیرا در این جنگ یک کشور کوچک آسیایی،

۱. نگاهی به تاریخ جهان، ج ۲، ص ۹۰۸.

در آغاز فعالیت بازرگانان هلندی، ادویه مهمترین کالای تجارتي محسوب می‌شد، اما به تدریج هلندیها متوجه ذخایر و ثروتهای دیگر جزیره جاوه شدند. در قرن نوزدهم هلندیها کاملاً به صورت استعمارگرانی بی‌رحم درآمدند. در ۱۸۳۰ هلند تحت عنوان «کشاورزی اجباری» دهقانان جاوه را مجبور کرد تا محصولات خود را به مأموران هلندی تسلیم کنند. مأموران در مقابل دریافت محصولات، مزد ناچیزی پرداخت می‌کردند. ادامه سیاست استثمار دهقانان تا آنجا پیش رفت که هلندیها به چشم برده به دهقانان نگاه می‌کردند.

ملکه هلند که تمام سرزمینها و جزایر آن منطقه را ملک خود به حساب می‌آورد در طی فرمانی هر بخشی از مجمع‌الجزایر اندونزی را به شاهزاده‌ای بخشید. این بار شاهزادگان هلندی تحت عنوان «گسترش تمدن» راهی اندونزی شدند. اما این تمدن معنا و مفهومی جز ایجاد یک نظام ظالمانه فئودالی، استثمار دهقانان و غارت ثروتهای اندونزی نداشت.

شاهزادگان هلندی دهقانان و زحمتکشان اندونزی را که بنا به گزارش مأموران «دهقانان خوبی» نبودند به سختی مجازات می‌کردند. این ستمهای بی‌پایان خشم مردم ستم‌دیده را به دنبال داشت و اولین نبرد ضد استعماری به صورت سازمان یافته در طول سالهای ۱۸۲۵ تا ۱۸۳۰ اتفاق افتاد. رهبر این قیام مردمی دپیونگرو<sup>۲</sup> بود

نیروی یک قدرت بزرگ استعماری را شکست داده بود. این امر به مردم اندونزی فهماند که با اتحاد و همبستگی می‌توانند قوای استعمارگر کشور هلند را که به مراتب از روسیه ضعیفتر است شکست دهند.

در سال ۱۹۱۱ جنبش اسلامی اندونزی رسماً موجودیت خود را اعلام کرد. در طی جنگ جهانی اول استقلال‌طلبان اندونزی ضربات خُردکننده‌ای را بر پادگانها، مراکز و ستادهای ارتش هلند و مزدوران آنها وارد آوردند. اما از آنجا که اخبار جنگ بزرگ توجه جهانیان را به خود جلب کرده بود، گزارشهای مربوط به نبردهای چریکی مبارزان بر ضد استعمار در اندونزی کمتر به گوش مردم دنیا می‌رسید.

پس از پایان جنگ جهانی اول پیکارهای استقلال‌طلبانه با پیوستن گروههای تازه نفس از نهضت اسلامی «سرکات اسلام» وارد مراحل تازه‌ای شد و استقلال‌طلبان به تدریج دریافته‌اند که مقابله با هلندیها جز با سلاحهای آتشین ممکن نیست. هلندیها در سرکوب کردن این مبارزات هیچ‌گونه تردیدی به خود راه نمی‌دادند. روزنامه‌های هلندی استقلال‌طلبان را «مردمان وحشی» می‌نامیدند و آنها را «مانع بزرگی برای جلوگیری از گسترش تمدن» به‌شمار می‌آوردند. در سال ۱۹۲۲ کلیه احزاب و گروههای استقلال‌طلب نامه سرگشاده‌ای را برای زمامداران هلندی فرستادند و در آن از ظلم و ستم مأموران هلندی و یا مزدوران آنها آشکارا سخن گفتند.

در پایان آن نامه سرگشاده آمده بود:

«شماره آهن، تلگراف و سایر مظاهر تمدن جدید را برای منافع خود ایجاد کرده‌اید. تمدن شما برای مردم ما چیزی جز اشک و خون نیاورده است.»

نامه سرگشاده استقلال‌طلبان نه تنها تغییری در نحوه رفتار استعمارگران با مردم محروم اندونزی ایجاد نکرد، بلکه بر خشونت آنان افزود. سازمانهای ملی و مذهبی استقلال‌طلبان مورد هجوم پی‌درپی پلیس امنیتی قرار گرفت. اداره روزنامه‌هایی که تصور می‌شد به نفع مردم مقاله می‌نویسند به وسیله سربازان و مزدوران هلندی اشغال شد و سانسور و خفقان مرگباری بر سازمانهای فرهنگی مستولی گردید.

تلاش استعمارگران هلندی برای خاموش کردن نهضت دلیرانه مردم اندونزی بی‌فایده بود. جنبشهای رهایی‌بخش مخفیانه به فعالیت‌های خود ادامه دادند. شبنامه‌ها و اعلامیه‌هایی که مردم را به قیام و شورش دعوت می‌کرد به سرعت در شهرها و روستاها منتشر می‌گردید. مقامات هلندی تصمیم گرفتند که با اجرای برخی اصلاحات روبنایی از شدت مقاومت استقلال‌طلبان بکاهند. آنان از بازگشایی مجدد مجلسی سخن می‌گفتند که آن را «شورای مردم» می‌نامیدند؛ شورای مردمی که هیچ‌گاه مردم اندونزی از آن خاطره خوشی نداشتند.

در سال ۱۹۱۶، در بجنوه جنگ جهانی

هلنديها نمی‌توانند اندونزی را رها کنند، زیرا از دو محصول شکر و کائوچو که محصولات عمده از مجمع‌الجزایر هند شرقی است بهره‌فراوان می‌برند و مخصوصاً کائوچو (لاستیک) در پیشرفت صنایع اتومبیل‌سازی هلند بسیار مؤثر بوده است. نماینده دولت در ادامه سخنان خود اظهار داشت که دولت هلند چگونه می‌تواند از آن همه کائوچو که از جنگلهای اندونزی به دست می‌آورد و وارد بازارهای جهانی می‌کند دست بردارد.

استقلال‌طلبان اندونزی نیز از وجود ثروتهای عظیم در میهن خود آگاه بودند. در کتابی که در سال ۱۹۲۵ از طرف یک گروه آزادیخواه منتشر شد، فقر و تیره‌روزی مردم اندونزی دقیقاً شرح داده است. مؤلف در قسمتی از کتاب خود نوشته:

«در حالی که مردم ما در میان فقر و گرسنگی دست و پا می‌زنند کاخ‌نشینان هلندی با استفاده از ثروتی که از سرزمین ما به دست می‌آورند از لذتهای بسیار بهره می‌برند.»

نبرد استقلال‌طلبانه مردم اندونزی همچنان ادامه داشت. در ماه دسامبر سال ۱۹۲۵ مقامات هلندی در یک حمله همه‌جانبه به مراکز مقاومت مردمی، بسیاری از فعالین جنبش از جمله محمد حتا، احمد سوکارنو و سوتن سجا را دستگیر کردند. آنها در دادگاههای سری و بدون داشتن وکلای مدافع محاکمه شدند و به زندانهای طولانی محکوم گردیدند.

اول هلندیها به مردم اندونزی وعده داده بودند که اصلاحاتی در شیوه حکومت در جاوه به عمل خواهند آورد. در سال ۱۹۱۷ یک قانون اساسی برای اداره کشور تحت نظر مستقیم هلند وضع شد و در شهر باتاویا (جاکارتای امروز) مجلسی به نام «شورای مردم» تاسیس گردید. اعضای آن شورا بیشتر انتصابی و از مزدوران هلند بودند. استقلال‌طلبان اندونزی آن مجلس را «فرمایشی» می‌دانستند و به هیچ وجه حاضر نبودند از مبارزات خود دست بردارند. به همین جهت آن مجلس پس از یک سال تعطیل شد. اکنون هلند از بازگشایی مجلسی سخن می‌گفت که مردم به خوبی با چهره ضد انسانی آن آشنا بودند و بازگشایی مجدد آن با اعتراض اکثر احزاب ملی مواجه شد.

در سال ۱۹۲۵ قانون اساسی تازه‌ای وضع شد. این قانون نیز سلطه هلند را همچنان قانونی می‌شمرد و مورد قبول مردم نبود. بدین ترتیب اعتصابات دامنه‌دار در جاوه و سوماترا ادامه یافت. در سال ۱۹۲۷ در یک قیام بزرگ همه مردم شرکت جستند، اما هلندیها آن قیام گسترده تاریخی را با بیرحمی سرکوب کردند.

در هلند گروهی از مردمان انساندوست که چند تنی از اعضای پارلمان نیز در آن عضویت داشتند در نامه سرگشاده‌ای از مقامات دولت هلند جداً خواستند که به استعمار آن سرزمین پایان دهد. نماینده دولت در یکی از اجتماعات مردمی شرکت کرد و آشکارا بیان داشت که



سوکارنو

احساسات و شور ضد اجنبی، حتی ممکن است به مزدوری بیگانگان کشیده شود.

در دهه سی مبارزات مردم بار دیگر شدت گرفت. در سال ۱۹۳۶ دولت هلند در اثر فشار افکار عمومی جهان کلیه رهبران مذهبی و ملی را که سالها در اسارت گرفته بود از زندان آزاد کرد. در همین سال «کنگره بزرگ ملت اندونزی» با شرکت رهبران مبارز آن سرزمین تشکیل شد. این کنگره احمد سوکارنو را به عنوان رهبر جنبشهای آزادیخواهانه اندونزی برگزید. سوکارنو با یک سازماندهی وسیع در سراسر اندونزی و تشکیل هسته‌های مقاومت، مبارزه با دشمنان آزادی را شکل تازه‌ای بخشید.

هلندیها همچنان مبارزان ضد استعمار را «گروههای شورشی» می‌نامیدند و همه روزه بر

از سال ۱۹۲۷ مبارزات مردم اندونزی با استعمارگران هلندی که همچنان بر ادامه سلطه خویش بر مجمع‌الجزایر اندونزی اصرار می‌ورزیدند وارد مراحل تازه‌ای شد. این بار حاجی آقاسلیم به مبارزات مردم شکل تازه‌ای بخشید. وی عقیده داشت که باید مردم را به اسلحه «علم و ایمان» مسلح ساخت و آنگاه سخن از مبارزات ضد استعماری به میان آورد. از آن پس نهضت وسیعی برای باسواد کردن بسیاری از مردم که هنوز از نعمت خواندن و نوشتن محروم بودند آغاز شد. نهضت جدید با چاپ کتابهای علمی در سطح وسیع شروع شد. حاجی سلیم عقیده داشت که تنها استفاده از شور و احساسات مردم کافی نیست. مسلمانی که به اسلحه علم مسلح نباشد پس از فرو نشستن





استقلال طلبان اندونزی در یکی از خیابانهای جاکارتا رژه می‌روند

می‌گفتند اما خیلی زود معلوم شد که آنها هم قصد استثمار مردم و غارت ثروتهای آن سرزمین را دارند. از آن پس هسته‌های مقاومت اندونزی وارد مبارزه با استعمارگران جدید شد. گروهی از رهبران اندونزی عقیده داشتند که باید با ژاپنیا همکاری کرد. این اعتقاد نادرست و خطا، بر پویایی جنبشهای ملی اندونزی صدمات بسیار وارد کرد.

پس از شکست قطعی ژاپن در جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵، جزایر اندونزی از استیلای

۳. برای آگاهی بیشتر از مبارزات مردم اندونزی قبل از جنگ دوم جهانی مراجعه کنید به کتاب: رستاخیز اندونزی، تألیف غلامرضا سفیددشتی، چاپ تهران ۱۳۴۲.

ضرب و شتم و شکنجه وحشیانه استقلال طلبان افزوده می‌شد. اما استقلال طلبان مصمم بودند که به سلطه استعمار پایان دهند.<sup>۳</sup>

### هجوم ژاپن

در ژانویه ۱۹۴۲ که جنگ دوم جهانی وارد مراحل تازه‌ای شده بود، ژاپنیا هند شرقی هلند را اشغال کردند. آنها مقاومت هلندیها را در تمام جزایر درهم شکستند. مردم اندونزی ابتدا از شکست هلندیها خوشحال بودند، اما به زودی متوجه شدند که استعمارگران ژاپنی به مراتب از هلندیها بی‌رحمتر و خشنتر هستند. ژاپنیا در روزهای اول، سخن از «رهایی اندونزی»

کرد. در نبرد بین مهاجمان هلندی و مردم دلیر جاوه که از سرزمین خود دلیرانه دفاع می‌کردند تا سال ۱۹۴۸ که قرارداد ترک مخاصمه بین دو دولت به امضا رسید ادامه داشت.

هلند در ۱۸ دسامبر ۱۹۴۸ بار دیگر عهدنامه را زیر پا گذاشت و به شهر مهم جوگجا کارتا، در جنوب جاوه حمله کرد و آن را تصرف نمود و سران جمهوری مستقل اندونزی را دستگیر کرد. اقدام هلند با اعتراض وسیع مردم جهان روبه‌رو شد. ده روز بعد هلندیها رهبران اندونزی را آزاد ساختند و با سرافکندگی و شرمساری از جوگجا کارتا خارج شدند. به این ترتیب مبارزات مردم این سرزمین به نتیجه رسید و اندونزی به عنوان کشوری مستقل وارد جامعه جهانی شد.

ژاپن خارج شد و رهبران ملی اندونزی در ۱۷ ماه اوت همان سال جمهوری اندونزی را تشکیل دادند. این جمهوری مدعی مالکیت «جاوه»، «مادورا» و «سوماترا» بود.

دولت هلند ابتدا از به رسمیت شناختن این دولت امتناع کرد و از آن پس جنگهای خونینی بین هلندیها و ارتش دولت جمهوری نوپای اندونزی درگرفت. دولت هلند سرانجام در ۲۵ مارس طی موافقتنامه‌ای که به موافقتنامه چریون<sup>۴</sup> مشهور شد جمهوری اندونزی را به رسمیت شناخت.

اما گذشت زمان ثابت کرد که استعمارگران نمی‌خواهند از ثروتهای اندونزی دست بردارند. در ماه اوت ۱۹۴۷ هلند قسمتی از جاوه را اشغال

## پرسش‌های فصل ۹۵

به پرسشهای زیر پاسخ دهید:

۱- دین اسلام به وسیله چه کسانی به مجمع‌الجزایر اندونزی راه یافت؟

۲- پس از سقوط ناپلئون اول، اداره اندونزی به دست چه کشوری افتاد؟

۳- شاهزادگان هلندی با چه شعاری راهی اندونزی شدند؟

۴- عقیده رهبران نهضت سرکات اسلام چه بود؟

۵- روزنامه‌های هلندی، استقلال‌طلبان اندونزی را که پس از جنگ

جهانی اول نهضتی گسترده را بر علیه استعمارگران هلندی آغاز

کرده بودند، چه می‌نامیدند؟

۶- رفتار اشغالگران ژاپنی با مردم اندونزی چگونه بود؟

۷- نبرد استقلال‌طلبان اندونزی با استعمارگران هلندی تا چه سالی

ادامه یافت؟



## ظهور فاشیسم و قدرت یافتن موسولینی در ایتالیا

مقابله با قدرت پاپها برخاستند. از عصر هانری هشتم در انگلیس و لویی چهاردهم در فرانسه مبارزه دولتها با حکومت پاپ وارد مراحل جدی شد و در عصر ناپلئون، مازنی و بیسمارک شدت یافت. جدا شدن دین از حکومت در اروپا موجب تحولات عمده‌ای شد. اما هرگز نباید تصور کرد که حکومت‌های جدا شده از قدرت پاپ براساس عدالت اجتماعی رفتار می‌کردند. بسیاری از حکومت‌های غیرمذهبی خیلی بیرحمانه‌تر از حکومت‌های مذهبی رفتار می‌کردند و این نشان می‌دهد که استبداد به هر شکلی کرامت و حیثیت انسانی را مورد تهاجم قرار می‌دهد. در قرن بیستم برخی از حکومت‌های استبدادی به شکل فاشیسم نمایان شدند. فاشیسم رژیم مستبد بود، که با طرح شعارهایی خاص، گروه‌های عظیمی از مردم را به خدمت خود گرفته بود و از طریق همان مردم فریب خورده به قلع و قمع مخالفان می‌پرداخت. حکومت فاشیستی ایتالیا با استفاده از مردم عوام و سانسور

امروزه هرگاه بخواهند از حکومتی سخن بگویند که بر پایه زور و فشار استوار است، آزادیهای اساسی را از بین می‌برد و به حقوق انسان‌ها بی‌توجه است، تنها به ذکر «حکومت فاشیستی» بسنده می‌کنند. حکومت فاشیستی در واقع نوعی حکومت دیکتاتوری و یا «توتالیترا» است و تنها یک تفاوت عمده و اساسی با سایر حکومت‌های استبدادی دارد و آن این است که گروه‌های بسیاری از مردم از حکومت‌های فاشیستی حمایت می‌کنند. ممکن است پرسید که چگونه مردم از یک حکومت ظالمانه که همه حقوق آنها را نادیده گرفته است پشتیبانی می‌کنند. برای پاسخ به این پرسش باید به بررسی سیر تاریخی مفهوم «دولت» بپردازیم:

همان‌طور که در فصول مختلف این مجموعه خواندید تا پایان قرون وسطا در اروپا قدرت در دست کلیسا و پاپ بود. در پایان قرن سیزدهم میلادی به تدریج برخی از حاکمان به



عقاید و افکار، توانسته بود ادامه حکمفرمایی خود را تضمین کند.

پایه گذار رژیم فاشیستی در ایتالیا بنیتو موسولینی بود. وی در سال ۱۸۸۳ متولد شد. پدرش شغل آهنگری داشت. او از نوجوانی به کارهای سیاسی علاقه مند بود و به همین جهت به عضویت حزب سوسیالیست ایتالیا درآمده بود. وی پس از تمام کردن دوره دبیرستان فعالیت‌های سیاسی را آغاز کرد و پس از چندی مدیر یک روزنامه سوسیالیستی به نام «آوانتی» شد.

موسولینی در طی جنگ جهانی اول چندین بار موضع خود را تغییر داد. او ابتدا مخالف جنگ بود ولی ناگهان تغییر عقیده داد و

هوادار پیوستن ایتالیا به متفقین گردید، و چون اندیشه‌های جنگ طلبانه را تبلیغ می‌کرد از حزب سوسیالیست اخراج شد. کمی بعد موسولینی داوطلبانه وارد خدمت نظام شد و به صورت سربازی ساده در جبهه‌های جنگ خدمت کرد. پس از پایان جنگ موسولینی که مردی خود بزرگ بین بود و خود را نابغه می‌پنداشت تصمیم به تأسیس حزب گرفت. او مدتها در این اندیشه بود که برای حزب خود چه نامی را برگزیند، و سرانجام نام فاشیسم را برای حزب خود انتخاب کرد که از نام یکی از نشانهای روم باستان به نام «فاسکس» گرفته بود.

حزب موسولینی به علت عدم آگاهی سیاسی



بنیتو موسولینی در حال سخنرانی

اعضای کمیته مرکزی آن، فاقد خط مشی و برنامه تدوین شده بود. مؤسسان حزب فاشیسم تنها از بی‌کفایتی دولت ایتالیا، پس از جنگ اول جهانی، سود بردند و مطالبی سرپا متناقض و مغشوش را به عنوان ایدئولوژی حزب فاشیسم ایتالیا مطرح کردند. روزنامه‌ای که به عنوان بازگوکننده نظریات حزب منتشر می‌شد از همان روزهای اول از موسولینی به عنوان «سرباز فداکار و نجات‌دهنده ایتالیا» نام می‌برد، و البته این لقب یکی از القابی بود که خود موسولینی برای خویش ساخته بود. او بسیاری از مقاله‌های ستایش‌آمیز روزنامه را شخصاً می‌نوشت. موسولینی در مقاله‌های خود از «احیای عظمت روم باستان» به وسیله «جوانان دلیر ایتالیا» سخن می‌گفت و همین مقاله‌ها بسیاری از جوانان ساده‌دل را به سوی حزب او جلب کرد. در این دوران، اوضاع بهم ریخته و اقتصاد فلج ایتالیای پس از جنگ به کمک موسولینی و حزبش آمد. در آن زمان دو طبقه در ایتالیا به وجود آمده بود. اول طبقه ثروتمند که از شرایط جنگ سودها برده و ثروتها اندوخته بود. دوم اکثریتی بسیار فقیر و گروهبانی از جوانان بیکار. بسیاری از جوانان به احزاب سوسیالیست پیوسته و دائماً از خلع ید کارفرمایان کارخانه‌ها سخن می‌گفتند. با اخباری که از پیروزی کمونیستها در روسیه می‌رسید احزاب تندرو کمونیست جرئت کرده و آتش ناراضیهای موجود را دامن می‌زدند.

به زودی هرج و مرج اکثر شهرها و

روستاهای ایتالیا را فرا گرفت. در بعضی از مناطق روستایی، کشاورزان مالکان را از اراضی خود بیرون کردند و در برخی از روستاها، دهقانها محصولات را سوزاندند تا از پرداخت وجه مالکانه سر باز زنند. این حوادث عموم مالکان و فئودالها و سرمایه‌داران را سخت نگران ساخت. در این هنگام حزب فاشیست موسولینی قدم به میدان گذارد و اعلام کرد که حاضر است بر ضد قوایی که می‌خواهند اتحاد ملت را برهم بزنند به مبارزه پردازد. این شعار توجه بسیاری از ملاکان و ثروتمندان را جلب کرد. حزب فاشیسم حتی بعداً خود را «دژ ضد بلشویسم» نامید و به این وسیله توانست نظر بسیاری از ثروتمندان را جلب نماید و از کمکهای مالی فراوان بهره‌مند گردد. به اعضای حزب فاشیست دستور داده شده بود که لباس متحدالشکل سیاه بپوشند و در کارخانه‌ها و خیابانها با طرفداران کمونیست به مبارزه پردازند و با آنها دست به گریبان شوند.

در سال ۱۹۲۱ به دنبال اغتشاشاتی که در شهرها و روستاها جریان داشت، انتخابات مجلس صورت گرفت. موسولینی امیدوار بود که حزب او به پیروزی چشمگیری نایل آید، اما چنین نشد، زیرا فقط سی و پنج کرسی از پانصد کرسی نمایندگی مجلس، در اختیار حزب فاشیست قرار گرفت. چند ماه بعد به دنبال موج ناراضی عمومی، عده فاشیستها رو به فزونی نهاد. حزب فاشیست هر روز شعارهای تازه‌تری را عنوان می‌کرد؛ یک روز از نجات طبقه محروم حرف می‌زد و روز دیگر از حفظ قانون و نظم

اعضای کمیته مرکزی آن، فاقد خط مشی و برنامه تدوین شده بود. مؤسسان حزب فاشیسم تنها از بی‌کفایتی دولت ایتالیا، پس از جنگ اول جهانی، سود بردند و مطالبی سرپا متناقض و مغشوش را به عنوان ایدئولوژی حزب فاشیسم ایتالیا مطرح کردند. روزنامه‌ای که به عنوان بازگوکننده نظریات حزب منتشر می‌شد از همان روزهای اول از موسولینی به عنوان «سرباز فداکار و نجات‌دهنده ایتالیا» نام می‌برد، و البته این لقب یکی از القابی بود که خود موسولینی برای خویش ساخته بود. او بسیاری از مقاله‌های ستایش‌آمیز روزنامه را شخصاً می‌نوشت.

موسولینی در مقاله‌های خود از «احیای عظمت روم باستان» به وسیله «جوانان دلیر ایتالیا» سخن می‌گفت و همین مقاله‌ها بسیاری از جوانان ساده‌دل را به سوی حزب او جلب کرد. در این دوران، اوضاع بهم ریخته و اقتصاد فلج ایتالیای پس از جنگ به کمک موسولینی و حزبش آمد. در آن زمان دو طبقه در ایتالیا به وجود آمده بود. اول طبقه ثروتمند که از شرایط جنگ سودها برده و ثروتها اندوخته بود. دوم اکثریتی بسیار فقیر و گروهبانی از جوانان بیکار. بسیاری از جوانان به احزاب سوسیالیست پیوسته و دائماً از خلع ید کارفرمایان کارخانه‌ها سخن می‌گفتند. با اخباری که از پیروزی کمونیستها در روسیه می‌رسید احزاب تندرو کمونیست جرئت کرده و آتش ناراضیهای موجود را دامن می‌زدند.

به زودی هرج و مرج اکثر شهرها و

خود گرد می آورد و همه را با هم پیوسته نگاه می داشت، به طوری که هر گروه تصور می کرد که فاشیسم مخصوصاً به خاطر منافع همین گروه است.<sup>۱</sup>»

### حرکت به سوی رُم

فاشیستها روز به روز نیرومندتر می شدند. سرانجام به فرمان موسولینی در اکتبر ۱۹۲۲ گروههای فاشیست تحت فرمان ژنرالهای ارتش طرفدار حزب، از شهر میلان به سوی رُم پایتخت ایتالیا حرکت کردند. بونومی<sup>۲</sup> که در آن زمان نخست وزیری را به عهده داشت اعلام حکومت نظامی نمود، اما پادشاه ایتالیا با این عمل مخالفت ورزید و کابینه به ناچار استعفا داد. پادشاه استعفای کابینه را پذیرفت و از موسولینی دعوت کرد که تشکیل کابینه جدید را بپذیرد. ارتش فاشیستها در روز سی ام اکتبر ۱۹۲۲ به رُم رسید و در همان روز هم موسولینی با قطار راه آهن میلان، به رُم وارد شد تا نخست وزیر شود. بدین گونه فاشیستها قدرت را در دست گرفتند.

موسولینی پس از رسیدن به قدرت قبل از هر چیز به تعطیل روزنامه های مخالف و انحلال احزاب اقدام نمود. روزنامه های طرفدار دولت جدید آشکارا اعلام کردند که ایدئولوژی فاشیسم ایدئولوژی همه مردم ایتالیا است. موسولینی در

جامعه سخن می گفت. جوانان وابسته به این حزب از آتش زدن خانه ها، و دفتر روزنامه ها و کتک زدن مخالفان و ایجاد بلوا و آشوب ابایی نداشتند. موسولینی با آنکه چند سالی از حکومت جمهوری دفاع می کرد، اکنون فرصت طلبانه حکومت مشروطه را بهترین و مناسبترین نوع حکومت برای ایتالیا می دانست و وفاداری خود را به سلطان و کلیسا اعلام می کرد. جواهر لعل نهرو درباره فاشیسم می نویسد:

« فاشیسم، اختلاطی شگفت انگیز بود که می شد آن را به انواع مختلف تفسیر کرد. یعنی در حالی که اصولاً یک نهضت سرمایه داری بود، شعارهایی را فریاد می کشید که برای سرمایه داری خطرناک می نمود و از این راه عناصر و اشخاص گوناگونی را در لابه لای تشکیلات خود گرد می آورد. ستون فقرات و تکیه گاه اصلی فاشیسم طبقات متوسط و مخصوصاً بیکاران و قشرهای پایین متوسط بودند. کارگران بیکار و ناماهر و عادی که در سازمانهای اتحادیه های کارگران متشکل نشده بودند، تدریجاً و به نسبتی که قدرت فاشیستها بیشتر می شد به آنها پیوستند، زیرا هیچ چیز به اندازه همبستگی موجب موفقیت نمی شود...»

ارتش رسمی ایتالیا هم با فاشیستها بسیار دوستانه رفتار می کرد. موسولینی ژنرالهای ارتش را به هواداری خود جلب کرده و آنها را در صف فاشیستها وارد ساخته بود. در واقع برای موسولینی پیروزی بزرگی بود که این همه عناصر گوناگون و متضاد را در اطراف

۱. نگاهی به تاریخ جهان، ج ۳، ص ۱۵۶۶.





موسولینی به همراه فرماندهان فاشیست ارتش ایتالیا از شهر میلان حرکت کرده و خود را به رُم رساندند

آثارشان توقیف شود. نقاشانی که حاضر نبودند تمثالهای بزرگ رهبران حزب را بکشند، در روزنامه‌های دولتی مسخره می‌شدند.

از آن پس روزنامه‌های دولتی، کتابهای درسی، ماهنامه‌ها و فصلنامه‌ها فقط آثاری را به چاپ می‌رساندند که نویسندگان آنها از ایدئولوژی فاشیسم و عظمت آن سخن گفته، و یا به ستایش موسولینی پرداخته بودند؛ ولی موسولینی به این اقدامات هم اکتفا نکرد. پس از روی کار آمدن حزب او، موجی عظیم و دامنه‌دار از خشونت و تروریزم آغاز شد؛ افراد معتقد به آزادی و کرامت انسانی از کارخانه‌ها و اداره‌ها رانده شدند و عناصر چپ‌لوس، فرومایه و

ملاقات با کمیته مرکزی حزب خود با صراحت اعلام نمود که اعضای حزب باید از طریق تبلیغات وسیع در تظاهرات عمومی، مسابقات ورزشی و نمایشها و از طریق آموزش و پرورش اصول فاشیسم را به همه مردم تعلیم دهند و افکار توده‌های مردم را به خود جلب نمایند.

از آن پس ایتالیا میدانی جهت قدرت‌نمایی فاشیسم شد. موسولینی دستور داد که تمام تبلیغات علمی، ادبی و هنری باید در راه جلب و هدایت توده‌های مردم و مخصوصاً جوانان به ایدئولوژی فاشیسم باشد. نویسندگانی که نمی‌خواستند در مقابل ایدئولوژی حاکم سر تسلیم فرود آورند می‌بایستی منزوی شده و



### جوانان عضو حزب فاشیست از جلوی موسولینی رژه می‌روند

روابط کلیسا با دولت و انتخابات تصمیم می‌گرفت. شورای عالی فاشیسم قبل از برگزاری هر انتخاباتی فهرست چهارصد نامزد انتخاباتی مورد نظر خود را منتشر می‌ساخت و مردم مجبور بودند که از میان این نامزدها تعدادی نماینده به مجلس بفرستند. معمولاً در شهرهای کوچک اکثر مردم در انتخابات شرکت می‌کردند زیرا از آن بیم داشتند که مسئول حزب در شهر یا روستا از عدم شرکت آنان در انتخابات مطلع شود. مخالفت با حزب فاشیسم در آن زمان به معنای مخالفت با «دوچه»، و عدم شرکت در انتخابات به معنای مخالفت با حزب فاشیسم بود.

حزب فاشیسم دارای یک پلیس حزبی به نام «میلیس» بود. میلیس، سازمان هراس‌انگیز مسلحی بود که مستقیماً زیر نظر موسولینی اداره

مقام پرست، پست‌ها و مشاغل کلیدی را اشغال کردند. اشخاص بی‌تفاوت و بی‌اعتنا به حوادث اجتماعی که فقط به منافع خود و لذت‌های حیوانی می‌اندیشیدند در پست‌ها و مشاغل خود باقی ماندند. بسیاری از این «بهائم» جز به دریافت حقوقی ناچیز از دولت به چیز دیگری نمی‌اندیشیدند.

### تشکیلات دولت فاشیستی

در ایتالای فاشیست، موسولینی هم رهبر حزب بود و هم رئیس دولت. در رأس حزب شخص رهبر یا «دوچه» قرار داشت و یک شورای خصوصی به نام «شورای عالی فاشیسم» طرف شور و مشورت «دوچه» بود. شورای عالی فاشیسم در سال ۱۹۲۳ تأسیس شد و در ۱۹۲۸ رسمیت یافت. این شورا در مورد اموری نظیر



#### موسولینی برای افسران ارتش سخنرانی می‌کند

کتابهای درسی زیر نظر گروه تحقیقات و تألیف حزب انجام می‌گرفت. کوشش بر آن بود که کودکان و نوجوانان با «روحیه فاشیستی» تربیت شوند و «پس از شکوفایی»، در اندیشه «احیای افتخارات روم باستان» برآیند. کودکانی که از طرف مربیان حزبی «با استعداد» شناخته می‌شدند، معمولاً از شش سالگی وارد جرگه

می‌شد. افراد این سازمان وظیفه داشتند هر صدای مخالفی را خاموش و هرگونه اعتراضی را سرکوب نمایند.

حزب تمام وسایل تبلیغاتی از قبیل رادیو، سینما، میدانهای بزرگ ورزشی را در اختیار داشت. در برنامه‌های درسی مدارس، تدریس مرام فاشیسم جای ویژه‌ای داشت. تألیف

گرفت. آنها او را آنچنان بیرحمانه کتک زدند که چند روز بعد جان سپرد.

حکومت ایتالیا، در این زمان، به اصطلاح مشروطه سلطنتی بود. ولی هرکس می‌دانست که موسولینی صاحب قدرت مطلق است و پادشاه به پشت صحنه رانده شده است. پارلمان هم به تدریج کنار گذاشته شده و فقط به صورت سایه‌ای درآمد. بود. «شورای عالی فاشیسم» بر همه چیز مسلط بود.

### روابط با پاپ

در تاریخ ایتالیا پیوسته، بین دولتها و پاپ رهبر کاتولیکهای جهان، منازعه و جدال بر سر قدرت وجود داشت. با ظهور فاشیسم این منازعه به صورت حاد درآمد. موسولینی می‌دانست که برای پیروزی باید به نحوی با پاپ کنار بیاید. پاپ از رفتار و اعمال فاشیستها و دیدگاه آنها نسبت به مذهب کاتولیک و قدرت کلیسا رضایت نداشت. اما هراس وی از پیشرفت کمونیستها آنچنان بود که حاضر بود با هر نوع حکومت ضد کمونیست همکاری کند. در سال ۱۹۲۹ موافقتنامه‌ای میان موسولینی و نماینده پاپ امضاء شد. با امضای این موافقتنامه، منطقه کوچک واتیکان به عنوان قلمرو یک دولت مستقل به رسمیت شناخته شد. از آن پس پاپ

«فرزندان ماده گرگ»<sup>۳</sup> می‌گردیدند. جوانان ایتالیایی نیز از هیجده سالگی وارد سازمان «مبارزان فاشیست» می‌شدند. کلیه جوانان ایتالیایی مجبور بودند که در جلسات تعلیمات نظامی شرکت کنند. پسران و دختران فاشیست اونیفورم مخصوص به خود را داشتند. در سال ۱۹۳۴، تشکیلات فاشیستی دارای اردوگاههایی بود که نزدیک به چهار و نیم میلیون اطفال فاشیست در آن تربیت می‌شدند!

شعار فاشیسم عبارت از سه کلمه «ایمان»، «اطاعت» و «جنگ» بود. جوانان فاشیست دو شعار مخصوص داشتند که آنها را در سرودها و سخنرانیها تکرار می‌کردند: «آنچه را که دوچه بپسندد همان رواست».

انضباط به منزله خورشید سلاحهای جنگی است.

در این میان کسانی که به اعمال فاشیستی اعتراض می‌کردند در خطر حتمی بودند. در سال ۱۹۲۴، جیاکومو ماتیوتی<sup>۴</sup> در پارلمان به انتقاد از سانسور روزنامه‌ها و اعمال فاشیستها پرداخت و از دخالت فاشیستها در انتخابات و جو ترس و ارعابی که در همه شهرها پدید آورده‌اند انتقاد کرد. چند روز بعد ماتیوتی به وسیله چند فاشیست متعصب کشته شد. قاتلان دستگیر شدند. جلسه محاکمه آنها بسیار مضحک بود. آنها به اصطلاح «محکوم» شدند، اما چند روز بعد از زندان آزاد گردیدند. مدتی بعد یکی از رهبران اعتدالی لیبرالها به نام آمندولا<sup>۵</sup> مورد حمله جوانان فاشیست قرار

۳. این نام اشاره به ماده گرگی است که در افسانه‌های تاریخی رومی «رموس» و «رمولوس»، بانیان شهر رم را در دو هزار و هشتصد سال قبل از پستان خود شیر داده بود.

### بزرگترین دشمن فاشیسم

موسولینی و پیروانش دموکراسی را بزرگترین دشمن فلسفه و مرام فاشیسم می‌دانستند. آنها خود قبول داشتند که اعمالشان با «دموکراسی» سازگار نیست، اما روش خود را بسیار «کاملتر از دموکراسی» می‌دانستند. رابرت روزول پالمر مورخ بزرگ معاصر در این مورد می‌نویسد:

دستگیری ناگهانی مخالفان از ویژگیهای حکومتهای فاشیستی است

به صورت یک زندانی درآمد که جز شرکت در نمایشهای مذهبی و «ارسال پیام» کار دیگری نداشت.

پاپ به اعمال خشونت‌آمیز، ظالمانه و ضد انسانی فاشیستها اعتراض نمی‌کرد و همین امر ضربات شدیدی بر مذهب مسیحیت وارد آورد و پس از سقوط موسولینی گروههای بسیاری اعلام کردند که سکوت پاپ در مقابل مظالم فاشیستی رژیم موسولینی اصولاً آنها را نسبت به مذهب بدین ساخته است!!



«فاشیستها خود در مقام اثبات مدعای خویش می‌گفتند که هیچ یک از این اقدامات موافق موازین دموکراسی نمی‌باشد. اما این شیوه‌ای است کاملتر از دموکراسی. [ آنها ] مدعی بودند که در یک جامعه مرفعی اقتصادی، مجلس مقننه باید یک پارلمان اقتصادی باشد. نباید معرف احزاب سیاسی و حوزه‌های انتخابیه جغرافیایی، بلکه نماینده مشاغل اقتصادی باشد. معتقد بودند که تشکیلاتی از این طراز، هرج و مرج تضاد طبقاتی را که زائیده کاپیتالیسم آزاد است و فقط قوت حکومت را تحلیل می‌برد مرتفع خواهد ساخت.»<sup>۶</sup>

در آن روزها کسانی که در توفان احساسات عقل خویش را از دست نداده بودند می‌دانستند که این مطالب چیزی جز بازی با کلمات نیست. اندیشمندان ایتالیا برای حفظ جان خود و ترس از حمله پیراهن سیاهان فاشیست که اغلب اوباشانی بیش نبودند، اعتراض نمی‌کردند. لوئیز سیندر<sup>۷</sup> مؤلف کتاب *مترکه طولانی* می‌نویسد:

«فاشیستهای پیراهن سیاه مانند عروسکهای مکانیکی هرچندگاه یکبار به خیابانها می‌ریختند و به نفع موسولینی فریاد می‌کشیدند. دیوارهای خیابانها در سراسر ایتالیا با شعارهایی اینچنین پوشانده شده بود: ایمان بیاور، اطاعت کن، بجنگ،

یک دقیقه در میدان جنگ

به اندازه یک عمر در صلح به سر بردن

می‌ارزد.»<sup>۸</sup>

موسولینی خود از دموکراسی به شدت نفرت داشت. روزول پالمر در این مورد می‌نویسد:

«موسولینی با تیختر تمام گام برمی‌داشت. گردن خود را راست نگاه می‌داشت و با چشمانی خشم‌آلود خیره خیره نگاه می‌کرد. از میان چوبهای دایره‌مانندی در حال اشتعال جست و خیز می‌زد تا مردانگی خود را نشان دهد. او امرای زیردست خویش را نیز به کارهای مشابهی وامی‌داشت. در نظر سایر مردم اروپا این طرز عجیبی از ابراز شایستگی برای اداره امور خلق بود.

موسولینی زبان به مذمت دموکراسی گشوده آن را از لحاظ تاریخی شیوه‌ای از رواج افتاده می‌دانست و مدعی شد که «دموکراسی مبارزه طبقاتی را تشدید، ملت را به عده بیشماری احزاب اقلیت تقسیم می‌کند و منجر به خودپرستی، بی‌حاصلی، تعلل و یاوه‌درایی می‌شود.» او معتقد بود که به جای دموکراسی باید زیر نظر رهبری نیرومند به اقدامات شدیدی متوسل گردید.<sup>۹</sup>

### حمله به اتیوپی

ایتالیا در سال ۱۸۹۶ میلادی، در زمانی که مانند دیگر کشورهای استعمارگر اروپایی

۶. تاریخ جهان نو، جلد دوم، ص ۵۲۸.

7. Sinder

۸. لوئیز سیندر، *مترکه طولانی*، متن انگلیسی، ص ۴۵.

۹. تاریخ جهان نو، ج ۲، ص ۵۲۷.



سازد، اما حمله ایتالیا بسیار شدید و برق آسا بود. بادوگلیو به آسانی موفق به فتح حبشه گردید. مایلاسلای از اتیوپی گریخت و به انگلستان پناهنده شد. موسولینی سرشار از غرور اعلام کرد که این حمله اولین گام جهت گسترش تمدن رومی به همه جهان است.



هایلاسلای

جامعه ملل - سازمان بین المللی که پس از جنگ اول جهانی تشکیل یافته بود - عمل ایتالیا را تجاوزی آشکار به حقوق مردم اتیوپی دانست. فروش اسلحه و مواد خام، به استثنای نفت، به

درصد تصرف سرزمینهای آفریقا بود، به جنگ با کشور آفریقایی حبشه (اتیوپی) پرداخت. سربازان ایتالیایی در منطقه «آدوا» به سختی از سربازان آن کشور شکست خوردند. از آن تاریخ ایتالیاییها دچار احساس حقارتی عجیب شده و بعد از گذشت قریب ۴۰ سال هنوز کینه سیاه پوستان آفریقایی مخصوصاً مردم حبشه را در دل داشتند. موسولینی از این عقده حقارت و کینه عمیق کاملاً آگاه و درصدد بود که از آن نهایت استفاده را بکند. موسولینی میخواست با افروختن آتش یک جنگ تمام عیار و سپس پیروزی در آن، بر محبوبیت خود بیفزاید. این فرصت در سال ۱۹۳۵ برای او پیش آمد. رژیم فاشیستی ایتالیا در این سال تبلیغات وسیعی را برای شروع جنگ با کشور اتیوپی آغاز کرد. جوانان فاشیست به دستور موسولینی به خیابانها ریختند و فریاد جنگ خواهی سر دادند. از آن به بعد سرودهای میهنی در ستایش روم باستان و سزارها و افتخارات تاریخی مرتباً از رادیو پخش می شد. در این سرودها موسولینی «فاتح بزرگ» نامیده می شد که «به زودی عظمت دیرین روم را احیا خواهد کرد».

موسولینی در حالی که وانمود می کرد به خواسته های مردم ایتالیا پاسخ مثبت می دهد یک نیروی نظامی مجهز به فرماندهی فیلد مارشال پیترو بادوگلیو<sup>۱</sup> (۱۸۷۱ - ۱۹۵۶ م.) به حبشه فرستاد.

هایلاسلای امپراتور حبشه تلاش کرد که نیروهایی را برای دفاع از کشور خویش فراهم



### حمله ایتالیا به اتیوپی

هیتلر متحد شد. در فصلهای آینده سرانجام و سرنوشت دو دیکتاتور را خواهید خواند.

۱۱. جامعه ملل بعد از جنگ جهانی اول تشکیل گردید و هدف آن حفظ صلح، دآوری در مورد اختلاف بین کشورها و ترویج همکاری بین المللی بود. مرکز جامعه ملل در ژنو قرار داشت. با وجود آنکه وودرو ویلسون، رئیس جمهور امریکا پیشنهاد تشکیل جامعه ملل را در اصول چهارده گانه خود گنجانیده بود، اما دولت امریکا از قبول عضویت در این جامعه خودداری ورزید و این خود لطمه بزرگی به این مؤسسه بین المللی وارد آورد. جامعه ملل از آغاز کار موفقیت چندانی نداشت و آن بدان سبب بود که نمی توانست دولتهای بزرگ را مجبور به سازش با یکدیگر یا اطاعت از تصمیمات جامعه بنماید. در سال ۱۹۳۱ پس از آغاز جنگ دوم ژاپن و چین، ژاپن از عضویت جامعه کناره گرفت. در سال ۱۹۳۳ پس از آنکه هیتلر شروع به تجدید تسلیحات کرد، جامعه ملل آلمان را از عضویت جامعه برکنار نمود. در سال ۱۹۳۷ ایتالیا از عضویت جامعه خارج گردید. در آوریل ۱۹۴۶ جامعه ملل انحلال خود را اعلام داشت.

ایتالیا تحریم شد. انگلستان به منظور اجرای تصویب نامه جامعه ملل قوای دریایی عظیمی در مدیترانه گرد آورد ولی عملاً کاری انجام نداد.<sup>۱۱</sup> ارتش ایتالیا در ۱۹۳۶ بقایای مقاومت اندکی را که در حبشه وجود داشت سرکوب کرد و با الحاق این کشور به سوماتالی ایتالیا و اریتره، یک امپراتوری ایتالیایی آفریقایی شرقی تأسیس کرد. امپراتور حبشه، به ژنو رفت و از جامعه ملل خواست که برای رفع آن تجاوز آشکار چاره ای بیندیشد، اما جامعه ملل عملاً نمی توانست کاری انجام دهد.

موسولینی سرشار از باده پیروزی شده بود و هرچند گاه یکبار با لباس نظامی از ارتش فاشیست سان می دید. با آغاز جنگ بین الملل دوم، وی با دیکتاتور وحشی دیگری به نام آدولف





موسولینی از ارتش فاشیسم سان می بیند

## پرسش و پاسخ فصل ۹۶

به پرسشهای زیر پاسخ دهید:

- ۱- تفاوت عمده یک رژیم فاشیستی با دیگر رژیمهای استبدادی در چیست؟
- ۲- چرا حزب فاشیست ایتالیا توانست گروههای عظیمی از مردم را به خود جلب کند؟
- ۳- رفتار گروههای فاشیستی طرفدار موسولینی با مخالفان آن حزب چگونه بود؟
- ۴- ارتش فاشیستها در چه تاریخی وارد شهر رم شدند؟
- ۵- اولین اقدامات موسولینی پس از رسیدن به قدرت چه بود؟
- ۶- پلیس امنیتی موسولینی چه نام داشت؟
- ۷- فاشیستها برای تبلیغ مرام خود از چه وسایل و نهادهایی استفاده می کردند؟
- ۸- رابطه پاپ با فاشیستها چگونه بود؟
- ۹- موسولینی به چه بهانه ای فرمان حمله به اتیوپی را صادر کرد؟
- ۱۰- آیا جامعه ملل در مقابل حمله ایتالیا به اتیوپی به اقدام مؤثری مبادرت ورزید؟

## جنگ داخلی اسپانیا

دولت جدید اسپانیا که از گروه‌های سوسیالیست تشکیل شده بود، دست به اصلاحات اجتماعی زد. از جمله لایحه‌ای را جهت جدا ساختن «دیانت از حکومت» به مجلس تقدیم کرد. این لایحه پس از بحث‌ها و مجادلات بسیار سرانجام به تصویب رسید و با تصویب آن، کشیشان و طرفداران آنها سخت به خشم آمدند. مدتی بعد فرقهٔ نیرومند مذهبی ژزویته‌ها<sup>۱</sup> (یسوعیون) منحل شد، و اموال رهبران آن مصادره گردید. حکومت جمهوری نوپای اسپانیا به ایالت کاتالونیا<sup>۲</sup> خودمختاری داخلی اعطا کرد و مقدمات اعطای خودمختاری به ایالت باسک<sup>۳</sup> نیز فراهم شد. پس از آن نوبت به تقسیم زمینهای کشاورزی بین دهقانانی که بر روی آن کار می‌کردند رسید و مبارزه شدیدی با مالکان بزرگ آغاز شد. دولت اعلام کرد که قصد دارد زمینهای کشاورزی را بین

در این فصل به شرح یکی از خونین‌ترین جنگهای تاریخ معاصر، یعنی جنگ داخلی اسپانیا می‌پردازیم؛ جنگی که مردم یک سرزمین با خشونت غیرقابل توصیفی به جان هم افتادند و تعداد بسیاری از هموطنان خود را با بی‌رحمی فراوان کشتند.



مقدمات این نبرد داخلی از سال ۱۹۳۱ فراهم شد. در این سال آلفونس سیزدهم<sup>۱</sup>، پادشاه اسپانیا پس از ده سال کشمکش بین مردم و بروز ناآرامیهای سیاسی از سلطنت استعفا داد و اسپانیا را ترک گفت و حکومتی با عنوان «جمهوری دموکراتیک اسپانیا» تشکیل شد. با تشکیل حکومت جمهوری، این امید در قلب مردم صلح طلب به وجود آمد که بحرانهای کشور به زودی پایان خواهد پذیرفت. اما دشمنی و ستیز نیروهای متخاصم این امید را تبدیل به یأس کرد. مجلس اسپانیا در این دوران صحنهٔ مجادله‌های بسیار و حتی نزاع بین نمایندگان بود.

1. Alfonso XIII

2. Jesuits

3. Catalonia

4. Basque

این طرز تفکر موجد همان ایمانی بود که به کشورگشایان اسپانیایی در دو قرن پیش جرأت و جسارت داده بود که تمدنهای قدیمی سرخ‌پوستان «ایسکا» و «آزتک» را با راحتی وجدان نابود کنند. (رجوع کنید به فصل ۲۹ این مجموعه، تمدن ناشناخته در امریکای مرکزی).

اردوی محافظه کاران دست راستی، گروههایی از عناصر متعصب از فالانژیستها را نیز شامل می‌شد که در نابود کردن مخالفان بسیار خشن و بیرحم بودند.

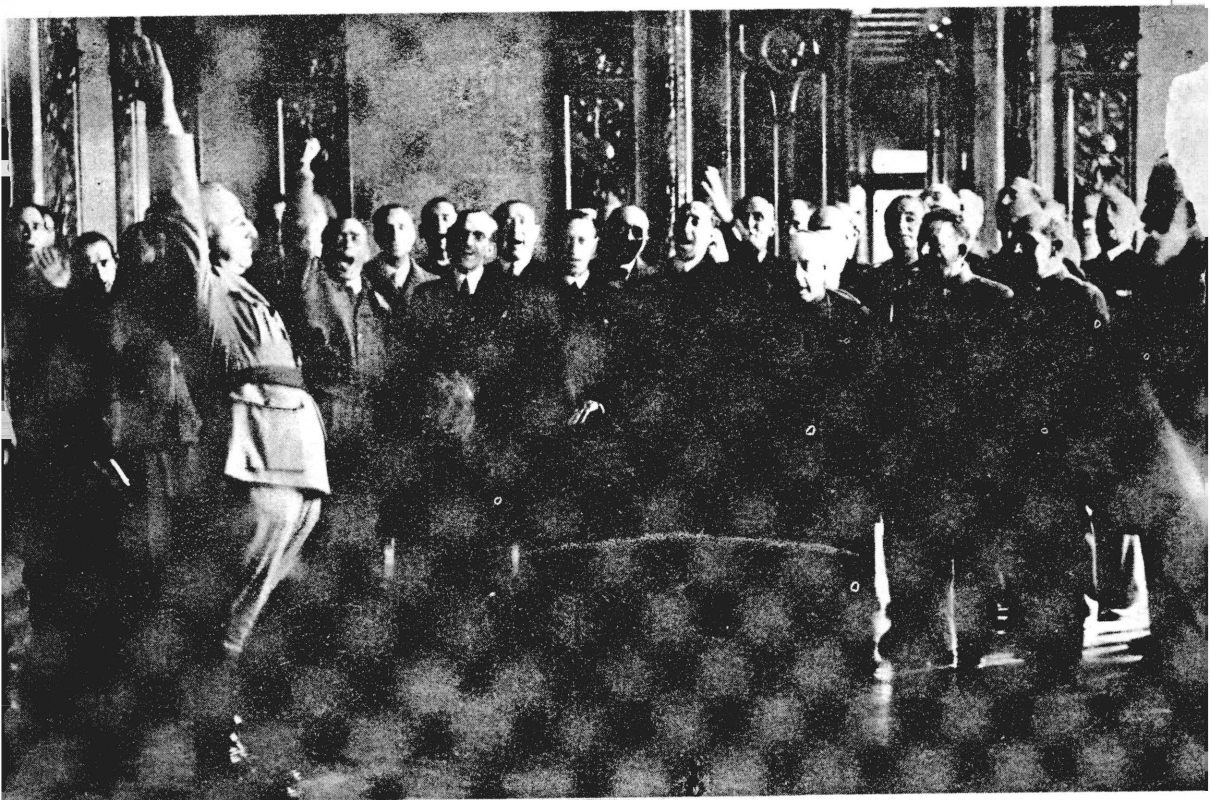
در اردوی جمهوریخواهان، هسته مرکزی را «لیبرالها» تشکیل می‌دادند. آنها حکومت جمهوری را با الگوی فرانسه می‌خواستند. به پارلمان و آزادی انتخابات اهمیت زیادی می‌دادند و عقیده داشتند که باید همه تصمیمها را نمایندگان مجلس بگیرند. اقدامات تند و خشن را محکوم می‌کردند و می‌گفتند که اجرای کارهای خشونت‌آمیز جز عمیقتر شدن کینه‌ها فایده دیگری ندارد.

سوسیالیستها که از اتحاد چند حزب تشکیل شده بود نیرومندترین جمهوریخواهان را تشکیل می‌دادند. پایگاه آنها سندیکایی بود با یک و نیم میلیون عضو پرشور. ریاست سندیکا را کابالرو<sup>۶</sup> عهده‌دار شد، که گرچه دانش کافی نداشت اما از قدرت سازماندهی شگفت‌انگیزی برخوردار بود.

دهقانان تقسیم‌کند. انتشار این اطلاعاتیه فتودالها و زمینداران بزرگ را فوق‌العاده خشمگین ساخت، تا آنجا که احزاب دست راستی که بیشتر در جهت منافع مالکان بزرگ و ثروتمندان و صاحبان کارخانه‌ها فعالیت می‌کردند با هم متحد شدند تا از اجرای تصمیمات دولت جلوگیری کنند.

اتحاد احزاب دست راستی و کاتولیکهای متعصب موجب شد که بتوانند در انتخابات سال ۱۹۳۳، اکثر کرسیهای مجلس را تصاحب کنند و دولتی جدید، متشکل از وزیران دست راستی تشکیل دهند. دولت جدید برای متوقف ساختن اقدامات دولت گذشته به خشونت متوسل شد و به مبارزه با اتحادیه‌های کارگری پرداخت. عناصر چپ احساس کردند که برای بقای خود باید همه اختلافات خود را کنار بگذارند و با هم متحد شوند. در فوریه سال ۱۹۳۶ کلیه احزاب چپ، یعنی جمهوریخواهان، سوسیالیستها، سندیکالیستها، آنارشیستها و کمونیستها دست به دست هم داده و جبهه واحدی را در برابر سلطنت‌طلبان، کشیها، افسران ارتش و سایر طرفداران رژیم سابق تشکیل دادند.

جبهه محافظه کاران اسپانیایی از عناصر احزابی تشکیل یافته بود که ایدئولوژی خاصی داشتند. بیشتر آنان معتقد به ایدئولوژی نژادپرستانه هیسپانیداد<sup>۵</sup> بودند که با تعصب بسیار اسپانیا را مورد عنایت خاص خدا می‌دانستند و کوشش داشتند که قدرت و عظمت دیرینه اسپانیا را نتیجه آن عنایت خاص بدانند و در حفظ آن بکوشند.



### فرانکو در میان رجال طرفدار خود

نیروهای چپ، یعنی سوسیالیستها، لیبرالها و کمونیستها با یکدیگر متحد شده و «جبهه خلق» را به وجود آوردند و برای پیروزی در انتخابات به معرفی نامزدهایی پرداختند که مورد توافق همه گروهها بود. پس از انتخابات «جبهه خلق» به پیروزی بزرگی دست یافت. راست‌گرایان پس از این پیروزی به نحوه انتخابات اعتراض کردند و درست یک روز پس از شمارش آراء از آلکالا زامورا<sup>۷</sup> رئیس‌جمهور درخواست کردند که انتخابات را باطل اعلام کند. چنین تقاضایی از سوی فرانسیسکو فرانکو<sup>۸</sup> رئیس ستاد ارتش نیز به رئیس‌جمهوری رسید.

آناشیستها گروهی دیگر از جمهوریخواهان بودند که طرفداران آنها بیشتر جوانان بی‌منطق و احساساتی بودند و عقیده داشتند جامعه بشری نیاز به هیچ نظم، قانون و حکومتی ندارد. گروه نسبتاً قدرتمند دیگری که در اردوی چپ فعالیت داشتند، پیروی محض از مارکس را تنها راه نجات اسپانیا می‌دانستند. این گروه کمونیستها بودند. کمونیستها خود به چند گروه تقسیم می‌شدند. طرفداران استالین و طرفداران تروتسکی که سخت با هم دشمن بودند. کمونیستها در نابود کردن یکدیگر تابع هیچ قانونی نبودند و در تمام دوران جنگ داخلی اسپانیا با یکدیگر نیز می‌جنگیدند و به عبارتی «جنگ داخلی در داخلی» به وجود می‌آوردند.

7. Alcala Zamora

8. Franco

- مراکش اسپانیا در روز ۱۸ ژوئیه ۱۹۳۶.
- ۲ - منتقل کردن نیروهای قیام‌کننده به اسپانیا.
- ۳ - حمله گازانبری به شهر مادرید.

### آغاز جنگ

نخستین جرقه قیام ضد جمهوری در روز ۱۹ ژوئیه زده شد. فرانکو و افسران ضد جمهوری طرفدار او خیلی زود توانستند قدرت را در مراکش به دست گیرند. خبر این کودتا عصر همان روز به مادرید رسید. اخبار بعدی حاکی از آن بود که موسولینی و هیتلر قول هرگونه همکاری و رساندن تجهیزات کافی را به فرانکو داده‌اند و به زودی آنها به اسپانیا خواهند آمد.

جبهه خلق با شنیدن این خبر فوراً به مسلح کردن کارگران و نیروهای طرفدار جمهوری پرداخت. نیروهای ضد جمهوری هم بیکار ننشستند و از هر جا که می‌توانستند اسلحه‌هایی فراهم کردند تا به قول خود با «سرخها» بجنگند. مردم اسپانیا در بیشتر شهرها به دو گروه متخاصم تشنه به خون یکدیگر تقسیم شدند.

جنگ را ژنرال فانجول فرمانده پادگان مونتانا در مادرید آغاز کرد. وی آماده حمله به مادرید بود که خود را در محاصره کارگران مسلح دید. فانجول به سربازان دستور تیراندازی داد. عده زیادی از کارگران کشته شدند. ساعتی بعد نیروهای کمکی به یاری کارگران رسید و پس از

حکومت جدید اسپانیا پس از دریافت این درخواستها دریافت که اگر به سرعت در مقابل نیروهای راست واکنش نشان ندهد، موجودیت خود را به خطر خواهد انداخت. دولت برای مقابله با توطئه دست راستیها اقداماتی را آغاز کرد، و از حمله فرانکو و عده‌ای دیگر از فرماندهان ارتش به جزایر کاناری<sup>۱</sup> تبعید نمود. حزب فالانژ نیز منحل و رهبر آن بازداشت شد. با وجود این اقدامات، دولت جمهوری ناتوانتر از آن بود که بتواند کشور را از یک بحران هولناک نجات دهد.

نیروهای راست، یعنی احزاب مخالف جمهوری اعمال تروریستی و بمب‌گذاری را آغاز کردند. در این میان به اعضای «جبهه خلق» دستور داده شد که با بمب‌گذاریها به مقابله بپردازند. اعمال تروریستی ابتدا از طرف حزب فالانژ شروع شد. در آوریل ۱۹۳۶، فالانژها یکی از قضات عدلیه را ترور کردند. این قاضی یک فالانژیست متهم به قتل را به سی سال حبس محکوم کرده بود. از آن پس ترور و کشتار رقیبان در اکثر شهرهای اسپانیا آغاز شد.

زمانی که این حوادث در اسپانیا می‌گذشت، فرانکو در جزایر کاناری در حال تبعید به سر می‌برد. او با یک هواپیما خود را به قسمتی از مراکش که تحت سلطه اسپانیا قرار داشت رسانید. فرانکو به محض ورود به مراکش اسپانیا با افسران ناراضی ارتش تماس گرفت و برنامه کودتایی را طرحریزی کرد. این برنامه عبارت بود از:

۱ - تصرف غافلگیرانه کلیه سربازخانه‌ها در

در بارسلون نبرد بین نیروهای آنارشیست و  
نیروهای ضد جمهوری بسیار شدیدتر از نبرد  
مادرید بود. در روز یکشنبه ۱۹ ژوئیه وقتی سپاه

ساعتها جنگ بالاخره پادگان تسلیم شد و  
پرچمهای سرخ بر فراز سربازخانه مونتانا به  
اهتزاز درآمد.



فرانکو و هیتلر

برای مبارزه با استقلال طلبان مسلمان مراکشی به وجود آمده بودند. آنها مردمانی بسیار بیرحم بودند که زیر پرچم فرانکو گرد آمده و می خواستند جمهوری اسپانیا را سرنگون کنند و یک حکومت دست راستی برقرار سازند.

انتقال مزدوران و لژیونرها به خاک اسپانیا آن قدر ادامه یافت تا مجموع نیروهای لژیونر به ۳۴ هزار تن رسید. آنها به مجرد رسیدن به اسپانیا به نیروهای ضد جمهوری می پیوستند و جنگ را آغاز می کردند. در ماههای اول جنگ در بیشتر شهرها پیروزی با جمهوریخواهان بود، اما به تدریج نیروهای فرانکو موفق به تسخیر شهرهایی در جنوب اسپانیا شدند. آنان پس از فتح هر شهر دست به جنایات هولناکی می زدند. طرفداران فرانکو پیروزی او را به منزله طلیعه نخستین سال «عصر آبی» تلقی می کردند. کلمه آبی برای شروع عصر فرانکوئیسم با الهام از پیراهن آبی رنگ فالانژها انتخاب شده بود.

هاینریش یانن آکه در مورد ویژگیهای عصر آبی می نویسد:

«عصر آبی با چنان ترورهایی بی رحمانه و وحشیانه همراه شد که خاطره ترورهای کارگران و هرج و مرج طلبان جمهوریخواه را از یاد برد. روش ترور ضد سرخ نیز با روش سرخها یک فرق عمده داشت. فرق عمده آن بود که سرخها ترورهای خود را بیشتر با استفاده از تاریکی شب انجام می دادند و سعی

دوازده هزار نفری ژنرال گودو به مرکز بارسلون رسید زیر رگبار گلوله آتارشیستها قرار گرفت. نبرد خیابانی بارسلون آنچنان شدید بود که هنگام غروب در همه خیابانهای این شهر اجساد کشته شدگان دیده می شد.

در همه شهرها جنگ بین جمهوریخواهان و نیروهای مخالف آغاز شد. کشور به سوی جنگی خونین پیش می رفت. هاینریش یانن آکه، نویسنده ای که سالها درباره جنگ داخلی اسپانیا تحقیق کرده است می نویسد:

«در جنگی که شروع شد حد وسط وجود نداشت. از عقل و ترحم نیز خبری نبود. روی هم رفته اوضاع طوری سرهم بندی شده بود که دیگر انسان به حساب نمی آمد. آنچه که به حساب می آمد فقط عبارت بود از «سرخها» و «فاشیستها».<sup>۱۰</sup>»

آتارشیستها در نابود کردن کلیساها و کشتن کشیشان و راهبه ها هیچ تردیدی به خود راه نمی دادند. اقدامات آنها در بارسلون و دیگر شهرها حاکی از بیرحمی آنان بود.

یک هفته پس از آغاز جنگ هیتلر تصمیم به دخالت نظامی در اسپانیا گرفت. هواپیماهای آلمانی همراه با جعبه های مهمات به سوی مراکش پرواز کردند. این هواپیماها سیزده هزار سرباز را با سلاح و تجهیزات کافی از مراکش به اسپانیا منتقل کردند. گذشته از مزدوران مراکشی، لژیونرهای مزدور خارجی بخش مهمی از ارتش فرانکو را تشکیل می دادند. لژیون خارجی اسپانیا در اصل متشکل از نیروهای استعماری بود که

۱۰. هاینریش یانن آکه، زنده باد مرگ، (درباره جنگ داخلی اسپانیا) ترجمه احمد مرعشی، کیهان سال ۱۳۵۵.



« در نخستین روزهای بعد از سقوط مالاگا، زندانیان را دسته دسته، هر روز و شب برای تیرباران کردن می بردند. اما وقتی مرا به زندان سویلا منتقل کردند شاهد روش دیگری شدم. در اینجا مراسم اعدام دسته جمعی سه یا چهار بار در هفته و هر بار در ساعتی نیمه شب به جا آورده می شد. هرگز ندیدم انتخابی در کار باشد. فرمانده جوخه اعدام داخل می شد. نگاهش را روی زندانیان گردش می داد و هر کس را که نظر خودش می گرفت از جمع بیرون می کشید و برای اعدام بیرون می فرستاد.»

در پرده پوشی می کردند. حال آنکه نیروهای فرانکو برای ترورهای وحشیانه خود تعمداً ملاء عام را انتخاب کرده بودند. مثلاً قربانیان خود را در صبحگاه یا هنگام ظهر با بوق و کرنا به میدانهای روز و یا میدانهای مخصوص گاو بازی می بردند و در آنجا به رگبار گلوله می بستند.»

آرتور کوستلر، نویسنده معروف که در آن زمان خبرنگار روزنامه نیوزکرونیکل بود و سقوط شهر مالاگا و تصرف آن به وسیله نیروهای فرانکو را به چشم خود دیده بود در خاطرات خود می نویسد:



نبرد در مادرید

کامل متشکل از پنجاه هزار سرباز به اسپانیا اعزام داشت و آلمان اسکادرانی مرکب از صد بمبافکن و شکاری در جبهه‌های فرانکو متمرکز کرده بود. در چنین شرایطی کمک شوروی از نظر سرباز و نیروی پیاده از چند صد نفر تجاوز نمی‌کرد. در جنگ داخلی اسپانیا داوطلبانی از کشورهای مختلف برای کمک به جمهوریخواهان به اسپانیا رفتند. آنان اغلب انسانهای پاکدلی بودند که برای دفاع از کارگران به آنجا می‌رفتند. بسیاری از آنان پس از مشاهده آن همه قساوت و سنگدلی به میهن خود باز گشتند.

شدیدترین نبردها هنگام محاصره مادرید از سوی نیروهای فرانکو اتفاق افتاد. فرانکو چون از تصرف مادرید به وسیله نیروهای زمینی ناامید شد از موسولینی و هیتلر خواست تا به بمباران شهرهای جمهوریخواهان اقدام کنند و موجبات شکست آنها را فراهم سازند. آلمان و ایتالیا با وصول این تقاضا بمباران شهرها و حتی مناطق غیرنظامی را شروع کردند و هزاران زن و کودک غیرنظامی را در زیر آوار مدفون ساختند. جواهر لعل نهرو در همان زمان (۱۹۳۸) درباره این بمبارانها نوشت:

«مهیترین صدمات برای مردم اسپانیا بمبارانهای مخوف هوایی است که به وسیله هواپیماهای ایتالیایی و آلمانی به هواداری از فرانکو بر ضد مردم غیرنظامی شهرها و روستاها صورت می‌گیرد. در دو سال گذشته جمهوری اسپانیا ارتش قابل تحسینی برای

موسولینی دیکتاتور ایتالیا نیز با همه نیروی خود به کمک فرانکو شتافت. بسیاری از مواضع جمهوریخواهان به وسیله هواپیماهای آلمانی و ایتالیایی بمباران می‌شدند. گذشته از آن سیل اسلحه و تجهیزات از سوی آلمان و ایتالیا به سوی اسپانیا سرازیر شده بود. در جبهه دیگر شوروی به جمهوریخواهان کمک می‌رسانید. اما فرانسه حتی حاضر نشد که در مقابل دریافت طلا به جمهوریخواهان سلاح بفروشد. انگلستان و فرانسه به بهانه اینکه نباید در امور اسپانیا دخالت کنند، ناظر بیرحمیها و کشتار جنگ داخلی اسپانیا بودند.

ارتش فرانکو پس از فتح شهرها، آرام آرام به مادرید نزدیک می‌شد. استالین که پیوسته از حمایت از جمهوریخواهان دم می‌زد، ارسال سلاح را آنقدر به تعویق انداخت تا مادرید در خطر سقوط قرار گرفت و تازه در صورتی حاضر به ارسال سلاح شد که جمهوریخواهان چهار پنجم طلای موجود خود را به مسکو تحویل دهند. جمهوریخواهان از روی ناچاری قبول کردند و پس از امضای موافقتنامه‌ای، پانصد و ده تن طلا با کشتی به بندر ادسا ارسال شد، و نمایندگان بانک ملی اسپانیا طلاها را تا مسکو بدرقه کردند. قرار بود این طلاها بعد از شکست فرانکو، به اسپانیا بازگردانده شود، ولی استالین پس از پیروزی فرانکو اعلام کرد نه فقط به اسپانیا بدهکار نیست، بلکه از بابت سلاحهای ارسالی، پنجاه میلیون دلار هم طلبکار است.

ایتالیا گذشته از نیروی هوایی چهار لشکر



### جنگ داخلی اسپانیا موجب آواره شدن میلیون‌ها خانواده اسپانیایی شد

شرایط مبارزه برای جمهوریخواهان بسیار دشوار شد. هواپیماهای ایتالیایی و آلمانی بارسلون را وحشیانه بمباران کردند و یک روز قبل از کریسمس، فرانکو با یک نیروی نود هزار نفری حملهٔ وسیعی را بر ضد این شهر آغاز کرد. در ۲۶ ژانویه نیروهای فرانکو شهر را تصرف کردند. پس از سقوط بارسلون، مردم برای فرار از انتقام نیروهای فرانکو به سوی مرزهای فرانسه گریختند. متجاوز از یک میلیون نفر دار و ندار خود را پشت سر گذاشتند و با پای پیاده

خود به وجود آورده است و داوطلبان خارجی را هم بازگردانده است در حالی که فرانکو تقریباً بر سه چهارم اسپانیا مسلط می‌باشد و ارتباط شهرهای مادرید و والانسیا را نیز با کاتالونیا قطع کرده است.

مسلم است که فرانکو نخواهد توانست این ارتش جمهوری را درهم بشکند مگر آنکه کمکهای بیشتری از خارج بگیرد.<sup>۱۱</sup>

نهر و درست می‌گفت. فرانکو بدون کمک از خارج هیچ‌گاه نمی‌توانست بر جمهوریخواهان پیروز شود. وی با استفاده از کمکهای خارجی آلمان و ایتالیا سرانجام پیروز شد. در پاییز ۱۹۳۸

۱۱. نگاهی به تاریخ جهان، ج ۳، ص ۱۸۲۸.

می‌جنگیدند بسیار تأسف‌آور است. جورج اُرول (۱۹۰۳ - ۱۹۵۰ م.) نویسنده معروف انگلیسی در سال ۱۹۳۶ برای کمک به جمهوریخواهان و مبارزه با نیروهای فاشیست به رهبری فرانکو، به اسپانیا رفت. وی در آنجا شاهد نبردهای بیرحمانه بین ارتشهای خلقی و نیروهای فاشیست بود. اما آنچه بیش از همه او را دچار رنج و اندوه کرد مبارزه درونی بین طرفداران تروتسکی و طرفداران استالین و سوسیالیستها و کمونیستها و آنارشیستها در جبهه جمهوریخواهان بود.<sup>۱۴</sup>

جورج اُرول پس از آنکه در ضمن یکی از جنگها مجروح شد به میهن خود بازگشت و گزارشی دردناک از جنگ داخلی اسپانیا و تفرقه و جدایی گروههای ضد فاشیست را در کتابی به نام درود بر کاتولونیا منتشر ساخت. درود بر کاتولونیا در واقع گزارشی از مبارزات نیروهای چپ بر علیه یکدیگر است و اینکه چگونه یکدیگر را بیرحمانه می‌کشتند و از دروغ و تهمت و افترا بیم نداشتند. جنگ داخلی اسپانیا موجب شد که وی از حزب کارگر جدا شود و خود به طور مستقل به مبارزه با دیکتاتوری و استبداد و توتالیтарیسم ادامه دهد. جورج اُرول با نوشتن کتاب *قلعه حیوانات* و ویژگیهای مشترک حکومتهای استبدادی را با مهارت خاصی شرح داد.

به سوی مرزها گریختند. در میان آنها نظامی و غیرنظامی، مرد و زن و کودکان خردسال بسیاری دیده می‌شدند که اغلب بالا پوش نداشتند و از سرما می‌لرزیدند، در حالی که هرچندگاه یکبار هواپیماهای ایتالیایی و آلمانی در آسمان ظاهر می‌شدند و آنها را بمباران می‌کردند.

در مادرید زمانی که پیروزی نیروهای فرانکو محرز شد، اوضاع به صورت دیگری پایان یافت. سرهنگ کاسادو<sup>۱۲</sup> افسر جمهوریخواه علیه نگرین<sup>۱۳</sup> نخست‌وزیر حکومت جمهوری که همچنان از مقاومت سخن می‌گفت کودتا کرد و با تشکیل یک شورای جدید حاضر به مصالحه با فرانکو و اعلام آتش‌بس شد. فرانکو حاضر به مذاکره با نمایندگان «شورای جدید» نشد و جمهوریخواهان تسلیم شدند.

نیروهای فرانکو پس از تصرف مادرید، همچنان به قتل و غارت پرداختند. عده بسیاری که نتوانسته بودند از شهر بگریزند بلافاصله اعدام شدند. جنگ داخلی اسپانیا در سی و یکم مارس ۱۹۳۹ به پایان رسید. این جنگ نزدیک به ششصد هزار نفر قربانی گرفت و اگر قربانیان بعد از جنگ را که به وسیله فرانکو از بین رفتند به حساب آوریم این جنگ خانمانسوز نزدیک به هفتصد هزار نفر تلفات داشت.

در میان فجایع جنگ داخلی اسپانیا شرح نبردهای درونی بین نیروهای چپ که در ارتش جمهوریخواهان بر ضد نیروهای فرانکو

12. Casado

13. Negrin

۱۴. جورج اُرول، درود بر کاتالونیا، ترجمه تورج آرامش، مؤسسه انتشارات آگاه، تهران ۱۳۶۱، فصل ۸ تا ۱۴.

## پرسش و پاسخ فصل ۹۷

به پرسشهای زیر پاسخ دهید:

۱. احزاب دست راستی اسپانیا در جهت منافع چه کسانی فعالیت

می کردند؟

۲. هسته مرکزی جمهوریخواهان را چه کسانی تشکیل می دادند؟

۳. جبهه خلق از چه احزابی تشکیل شده بود؟

۴. سه برنامه اصلی کودتایان به رهبری فرانکو چه بود؟

۵. چه کشورهایی از فالتزیستها حمایت می کردند؟

۶. آیا شوروی به طور مؤثر به جمهوریخواهان اسپانیایی کمک کرد؟

۷. یکی از علل شکست جمهوریخواهان از ارتش فرانکو چه بود؟



## بحران اقتصادی در امریکا و اروپا

بودند و کمپانیهای بزرگی مانند «فورد» و «ولورث» شعباتی در کشورهای خارجی تأسیس کردند.

جنگ شرایط مناسب دیگری را هم برای امریکا به ارمغان آورد. صنایع آلمان و انگلستان در دوران جنگ تبدیل به صنایع جنگی شده بودند و زمینهای کشاورزی در بیشتر کشورهای درگیر جنگ به خصوص فرانسه به میدان جنگ تبدیل شده بود و عملاً مردم اروپا از نظر دسترسی به مواد غذایی کشاورزی با مشکلات فراوانی روبه‌رو بودند.

در این دوران سرمایه‌داران امریکایی محصولات کشاورزی را به قیمت ارزان از کشاورزان می‌خریدند و آنها را به اروپا صادر می‌کردند و پولهای کلان به جیب می‌زدند. به این ترتیب می‌توان گفت دوران پس از جنگ برای امریکا دوران شکوفایی اقتصادی بود، اما این رونق تنها برای سرمایه‌داران امتیازاتی به همراه داشت. اقتصاد امریکا مانند یک اتومبیل کورسی

جنگ جهانی اول گذشته از تلفات انسانی فراوانی که از خود به جای گذاشت، موجب ازکار افتادن صنایع



و کارخانه‌های کشورهای در حال جنگ، ورکود شدید اقتصادی در کشورهای اروپایی گردید، ولی از جهاتی سبب رونق اقتصاد امریکا شد. لازم است از میان عوامل این پیشرفت به چند عامل اساسی اشاره شود:

در طول جنگ دولتهای متفق برای تأمین مخارج جنگی خود مبالغ هنگفتی از امریکا قرض کرده بودند. آلمان در سالهای دهه ۱۹۳۰ با دریافت مبالغ قابل توجهی به عنوان وام از امریکا توانست غرامات جنگی خود را به بریتانیا، فرانسه و بلژیک بپردازد. آن کشورها هم به این ترتیب توانستند قروض خود را به امریکا بازپرداخت نمایند.

پس از جنگ آن قدر پول اضافی در امریکا وجود داشت که صاحبان سرمایه به دنبال یافتن محلی برای سرمایه‌گذاری در خارج از امریکا

مرفه درآمده و به صورت ابزاری برای ارضای هوسهای گوناگون صاحبان سرمایه به کار می‌روند روزبه‌روز بیشتر می‌شود. در نتیجه سرمایه‌داران، سهامداران و بعضی از کسانی که در استخدام آنها می‌باشند، بخش بزرگی از درآمد ملی را که دسترنج دهقانان و کبارگران است، به مصرف می‌رسانند.

رونق عمومی صنایع امریکا همواره افزایش ارزش سهام را به دنبال داشت و به تدریج سفته‌بازی به صورت یک جنون فراگیر، حتی در میان طبقات متوسط شیوع یافت. اما این نوع اقتصاد همیشه پررونق نمی‌ماند<sup>۱</sup>. در اواخر دهه ۱۹۲۰ ناگهان نشانه‌هایی از یک بحران اقتصادی در امریکا پدید آمد. همان‌طور که گفتیم سرمایه‌داران امریکایی با صدور محصولات کشاورزی و صنعتی به اروپا سودهای کلان می‌بردند. اما به تدریج با بهبود وضع کشاورزی و تأسیس کارخانه‌های جدید در اروپا، تقاضا برای محصولات کشاورزی و صنعتی امریکا تقلیل یافت. تولیدکنندگان امریکایی برای عرضه تولیدات خود بازارهای اروپا را از دست می‌دادند و در نتیجه مقادیر عظیمی از محصولات

با سرعت هرچه تمامتر پیش می‌رفت. کارخانه‌ها محصولات بیشتری بیرون می‌دادند و کارخانه‌داران تمام آنچه را کارگران تولید می‌کردند به فروش می‌رساندند. در بین سالهای ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹ سفته‌بازی، که در نظام اقتصاد آزاد کار زشتی شمرده نمی‌شد، رونق فراوان یافت. بسیاری از پولداران با پولهای نقدی که داشتند روی بورس سهام سفته‌بازی می‌کردند.

نظام اقتصادی یا اقتصاد آزاد سیستمی است که در آن هیچ کس، حتی دولت حق مداخله در شیوه سرمایه‌گذاری افراد را ندارد. در این سیستم هر کس حق دارد حرفه مورد نظرش را انتخاب کند و به هر ترتیب بخواهد از آن حرفه پول در بیاورد. در چنین شرایطی به تدریج شرکتهای خصوصی قدرت رقابت با شرکتهای بزرگ را از دست داده و ورشکست می‌شوند. در این سیستم برخی از افراد تنها با بالا رفتن ارزش سهام یک شبه میلیونر می‌شوند. سرمایه‌داران با در اختیار داشتن انحصاری محصولات می‌توانند بدون هیچ‌گونه تلاشی از سودهای کلان بهره‌مند شوند. آنها اغلب خود قیمتهای بازار را تعیین می‌کنند و تردیدی نیست که پولدار شدن گروهی معدود، فقر و مسکنت گروههای عظیمی از مردم را به دنبال دارد. در این جوامع، سرمایه‌داران به عنوان صاحبان بنگاههای صنعتی زندگی مرفه و پرتجملی دارند و تنها اندیشه سهامداران شرکتهای نیز به دست آوردن سودهای کلان از اوراق بهادارشان است. در جوامع سرمایه‌داری، تعداد کسانی که به طور خصوصی به خدمت طبقات

۱. عوامل و علل بحرانهای اقتصادی در شرایط مختلف متفاوت است. مطالبی که درباره بحران اقتصادی گفته می‌شود، علل پدید آمدن آن در اروپا و امریکا در دهه ۱۹۳۰ است. برای شناخت علل بحرانهای اقتصادی در هر جامعه باید شرایط اقتصادی و سیاسی و جغرافیایی آن جامعه را به دقت مورد بررسی قرار داد. آنچه در آن نمی‌توان تردید کرد این است که اقتصاد آزاد و سرمایه‌داری عامل اصلی ثروتمند شدن گروهی قلیل و فقر و محرومیت گروههای عظیمی از جامعه است.



کنند. بدین ترتیب در سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ بیش از صد و ده هزار کارخانه و یا شرکت تولیدی تعطیل، و تعداد کثیری از کارگران بیکار شدند.

بحران مالی تأثیرات بسیار مصیبت‌باری بر زندگی محرومان داشت. دیگر هیچ نوع حقوق ایام بیکاری یا مدد معاش وجود نداشت. طولی نکشید که افراد بیکار از پرداخت اجاره یا پرداخت اقساط خانه‌هایی که خریده بودند عاجز ماندند و صاحبخانه‌ها مستأجران بیکار و بی‌پول را از خانه‌ها بیرون می‌انداختند. از آن پس پارکها، محوطه قطارهای زیرزمینی، آبادیهای محقر حومه شهرهای بزرگ، حلبی‌آبادها، یعنی مکانهایی که با پشتهای حلبی و گونی و سطل خاک‌روبه کلبه درست می‌کنند، تنها پذیرای این بی‌خانمانها برای ادامه زندگی بود.

### سعادت در پشت در!!

در این دوران بحرانی هربرت هوور<sup>۳</sup> (۱۸۷۴ - ۱۹۶۴ م.) رئیس‌جمهور امریکا بود. وی در طول جنگ جهانی اول و پس از آن در بلژیک، اروپای مرکزی و روسیه به عملیات امداد مشغول بود. هوور در سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۸ در دوران ریاست جمهوری هاردینگ<sup>۴</sup> (۱۸۶۵ - ۱۹۲۳ م.) و کالون کولیدج<sup>۵</sup> (۱۸۷۳ - ۱۹۳۳ م.) وزیر

گوناگون در انبارها انباشته می‌شد. بسیاری از کارخانه‌ها تعطیل و کارگران زیادی بیکار شدند. ادامه این روند به سقوط ارزش اوراق بهادار انجامید و ناگهان همه شتاب‌زده تصمیم به فروش سهام خود گرفتند.

در اکتبر ۱۹۲۹ نگرانی فوق‌العاده‌ای بازار سهام بازرگانی را فراگرفت و قیمت سهام به شدت تنزل کرد. شایعات در منطقه مالی نیویورک یعنی وال‌استریت<sup>۲</sup> بر شتاب کاهش قیمت سهام افزود. بین سپتامبر و دسامبر ۱۹۲۹ ارزش سهام به نسبت قابل توجهی تنزل کرد و از آن پس این تنزل همچنان ادامه یافت، و در اواسط سال ۱۹۳۲ ارزش سهام به نازلترین قیمت ممکن رسید.

این تنزل اثراتی مرگبار بر اقتصاد امریکا داشت. نه تنها سفته‌بازان کوچک همه چیزشان را از دست دادند، بلکه سفته‌بازان بزرگتر هم به دام افتادند. بانکها نمی‌توانستند پولهایی را که قرض داده بودند وصول کنند، در حالی که صاحبان سپرده‌ها به بانکها هجوم آورده بودند تا سپرده‌های خود را بیرون بکشند. بانکهایی که دارای سرمایه اندکی بودند پی‌درپی تعطیل می‌شدند و بانکهایی هم که توانستند به کار ادامه دهند حاضر به پرداخت هیچ وامی نبودند. در حالت عادی معمولاً یک کارخانه می‌تواند با گرفتن وام، بسیاری از مشکلات خود را حل کند، ولی در آن زمان که بانکها از پرداخت وام خودداری می‌کردند صاحبان کارخانه‌ها چاره‌ای نداشتند جز آنکه کارخانه‌های خود را تعطیل

۲. وال‌استریت قانون بورس نیویورک است و در سیاست و اقتصاد به معنای «مداخله مالی و بانکی» امریکاست.

3. Hoover

4. Harding

5. Coolidge

بی‌تقصیر نشان دهد. اما مردم او را مقصر می‌دانستند و به همین دلیل شهرهای محقر و خرابه و محله‌های فقیرنشین و حلبی‌آبادها به مسخره به هوورویل<sup>۶</sup> یا به اصطلاح هوورآباد نامیده شدند. مردم محروم هوور را مظهر سیستم سرمایه‌داری و اقتصاد آزاد می‌دانستند، سیستمی که یک شبه سفته‌بازان را میلیونر می‌کند و در مدت چند ماه گروه‌های عظیمی از مردم کم‌درآمد را به خاک سیاه می‌نشانند.

هاریت وارد<sup>۷</sup> این واقعیت را در کتاب *قدرتهای جهانی در قرن بیستم* به این گونه بیان می‌کند:

«در سال ۱۹۲۹ لاقبل یک سوم تمام درآمدهای خصوصی به جیب ۵ درصد از طبقه بالای اجتماع می‌رفت، در حالی که ۶۰ درصد از مردم امریکا درآمدشان در حد بخور و نمیر بود، یعنی می‌توانستند فقط از عهده خوراک، پوشاک و کرایه خانه برآیند ولی پول اضافی برای خرید کالا نداشتند. با توجه به این واقعیت، راكد بودن بازار بدیهی بود. زیرا اگر فرض کنیم که ۵ درصد از پولداران یا مصرف‌کنندگان بزرگ، هرچه را می‌خواستند می‌خریدند و حتی برای هر اتاقشان یک رادیو می‌گرفتند و توی گاراژ خانه‌شان سه اتومبیل می‌گذاشتند، باز هم بازار داخلی آن‌قدر از کالا پر بود که نمی‌توانست کالای بیشتری جذب کند و این در شرایطی بود که بسیاری از امریکاییها فاقد

بازرگانی بود. در ۱۹۲۸ از طرف جمهوریخواهان کاندیدای ریاست جمهوری شد و نامزد حزب دموکرات را شکست داد. هوور در مقابله با بحران بزرگ اقتصادی تنها کاری که انجام داد تمدید مهلت پرداخت بدهیهای اروپاییان بود. وی عقیده داشت که به تدریج کساد و رکود مالی از بین خواهد رفت و با پایین آمدن قیمت‌ها تقاضا برای خرید کالا افزایش خواهد یافت و برای تولید کالا به کارگر بیشتری نیاز خواهد بود. وی در یکی از سخنرانیهای خود در سال ۱۹۳۰ گفت: «سعادت و خوشبختی پشت دراست» ولی بدتر شدن اوضاع اقتصادی نشان داد که «سعادت پشت در نبود».

در ژوئیه ۱۹۳۱، سیصد نفر بیکار به فروشگاههای مواد غذایی در اوکلاهاما حمله کردند و همه چیز را به غارت بردند. از آن پس در اکثر شهرهای امریکا حوادثی نظیر آن اتفاق افتاد. از حوادث مهم دیگر دوران بحران بزرگ اقتصادی راهپیمایی سربازان جنگ اول جهانی بود که دولت امریکا حقوق بعد از جنگ آنها را به علت وضع بد اقتصادی قطع کرده بود. آنان و خانواده‌هایشان با پای پیاده از سراسر امریکا خود را به واشنگتن رساندند و از دولت خواستند که به وعده خود عمل نماید و حقوق بعد از جنگ آنان را بپردازد. ولی کاخ سفید به جای دادن پاسخ منطقی به آنها از نیروهای انتظامی خواست که با گاز اشک‌آور آنها را متفرق کنند.

اوضاع اقتصادی امریکا روز به روز بدتر می‌شد. پرزیدنت هوور تلاش می‌کرد که خود را

جدید را خود تعیین نماید. این بخشی از «سیاست جدید» روزولت بود و با مخالفت بسیاری مواجه شد. هوور سیاست جدید روزولت را «بلائی عظیمی» نامید که دامنگیر آزادی گردیده است. سرانجام دیوانعالی دست از خصومت با برنامه سیاست جدید روزولت برداشت. روزولت در سال ۱۹۳۶ برای دومین بار، در ۱۹۴۰ برای سومین بار و در ۱۹۴۴ برای چهارمین بار به ریاست جمهوری امریکا انتخاب شد.

### بحران اقتصادی در اروپا

بحران اقتصادی آرام آرام به اروپا رسید. آلمان اولین کشوری بود که با این بحران روبه‌رو شد. پس از جنگ جهانی اول به مدت ۳ سال آلمان در بدترین شرایط اقتصادی به سر برده بود و از سال ۱۹۲۳ با دریافت وام از امریکا به تدریج به ترمیم اوضاع مالی خویش پرداخت، هرچند قطع کمکهای امریکا یکبار دیگر کساد و رکود را بر بازارهای آلمان مستولی ساخت.

انگلستان زمانی با کساد بازار روبه‌رو شد که حکومت در دست حزب کارگر و جیمز رامسی مک دونالد<sup>۱۱</sup> (۱۸۶۶ - ۱۹۳۷ م.) نخست‌وزیر بود. بحران اقتصادی در انگلیس مانند امریکا بسیار شدید بود. تعداد بیکاران که در سال ۱۹۲۹

۸. هاریت وارد، قدرتهای جهانی در قرن بیستم، ترجمه جلال رضایی‌راد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۶۰، ص ۵۱.

9. Roosevelt

10. New Deal

11. MacDonald

اتومبیل و رادیو بودند چون استطاعت خرید آن را نداشتند.<sup>۹</sup>

اوضاع اقتصادی بر شرایط سیاسی امریکا تأثیر گذاشت. در انتخابات ۱۹۳۲ میلیونها نفر از بیکاران و زارعین فقیر حکومت جمهوریخواهان را از کار برکنار ساخته و حزب دموکرات را بر سر کار آوردند. رئیس‌جمهوری جدید فرانکلین دلانو روزولت<sup>۹</sup> (۱۸۸۲ - ۱۹۴۵ م.) بعد از ویلسون اولین کسی بود که از حزب دموکرات به احراز چنین مقامی نایل شد. روزولت برای غلبه کردن بر اوضاع نابسامان مالی اقداماتی را آغاز کرد. از جمله اینکه در زمان او قوانینی برای بیمه بیکاری و بیمه پیری یا ناتوانی وضع گردید. مجموع اقدامات اصلاحی به «سیاست جدید»<sup>۱۰</sup> شهرت یافت.

روزولت با اجرای برنامه‌هایی به نفع طبقه محروم توانست تا حدودی اعتماد مردم را جلب کند و از شدت بحران اقتصادی بکاهد. اجرای این برنامه‌ها با مخالفت شدید صاحبان تراستها، سرمایه‌داران و سهامداران مواجه شد. آنها برنامه‌های روزولت را «سوسیالیسم خزنده» نامیدند و آن را محکوم کردند.

در سالهای ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ بین رئیس‌جمهور و دیوانعالی امریکا برخوردهایی وجود داشت. دیوانعالی تصمیمهای دولت فدرال در زمینه رفم اجتماعی را مغایر با قانون اساسی امریکا می‌دانست.

روزولت تصمیم گرفت که دیوانعالی را از نو سازمان بخشد، بر عده قضات بیفزاید و قضات

کرد، بودجه را تعدیل نمود و ارزش فرانک را تثبیت کرد.

نخست‌وزیر بعدی فرانسه ادوارد هریو<sup>۱۳</sup> (۱۸۷۲ - ۱۹۵۷ م.) زمانی به نخست‌وزیری رسید که مقابله با بحران اقتصادی امکان‌پذیر نبود. میزان تولید صنعتی بسیار پایین آمد و نزدیک به یک میلیون و نیم نفر بیکار شدند. اوضاع بد اقتصادی موجب اتحاد بین سوسیالیستها، رادیکال سوسیالیستها و کمونیستها با هم، و پیروزی در انتخابات ۱۹۳۶ گردید. آنها در سالهای ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ اولین دولت «جبهه مردم» را به ریاست لئون بلوم<sup>۱۴</sup> (۱۸۷۲ - ۱۹۵۰ م.) تشکیل دادند. دولت بلوم در فرانسه برای اصلاح اوضاع اقتصادی تلاش بسیار کرد و توانست چند قانون مهم برای اصلاح وضع کارگران وضع کند.

یک میلیون نفر بود به سرعت به سه میلیون نفر رسید. وضع کارگران آنچنان بد شده بود که گروهی از جامعه‌شناسان پیش‌بینی می‌کردند که دوران فلاکت و فقر کارگران مانند نیمه اول قرن نوزدهم دوباره تکرار خواهد شد.

بحران اقتصادی دیرتر از سایر کشورهای صنعتی به فرانسه رسید. علت این امر آن بود که در دستگاههای اقتصادی فرانسه توانسته بودند بیشتر از سایر کشورها، میان صنعت و کشاورزی توازن برقرار نمایند.

علمای اقتصاد دیر رسیدن توفان سهمگین بحران اقتصادی به فرانسه را نتیجه اقدامات رمون پوانکاره<sup>۱۵</sup> (۱۸۶۰ - ۱۹۳۴ م.) می‌دانند. وی در سال ۱۹۲۶ نخست‌وزیر «دولت وحدت ملی» شد. در آن زمان فرانسه دچار بحران مالی شدیدی بود. پوانکاره اقدامات مثبتی را بر ضد تورم آغاز

12. Poincaré

13. Herriot

14. Blum

## پرسش و گفت‌وگو فصل ۹۸

به پرسشهای زیر پاسخ دهید:

۱ - چه عواملی موجب رونق اقتصادی امریکا پس از جنگ جهانی اول شد؟

۲ - آیا همه مردم از رونق اقتصادی در امریکا سود می‌بردند؟

۳ - یکی از نتایج مصیبت‌بار نظام اقتصادی آزاد برای جامعه را شرح دهید؟

۴ - چه عواملی ناگهان موجب رکود اقتصادی در امریکا شد؟

۵ - آیا اقدامات رئیس‌جمهور هوور در کاهش بحران اقتصادی مؤثر افتاد؟

۶ - بحران اقتصادی در اروپا دامنگیر چه کشورهایی شد؟

۷ - چرا عوارض بحران فراگیر اقتصادی دیر به فرانسه رسید؟



## چین پس از جنگ اول جهانی

چین در سال ۱۹۱۷ به نفع متفقین وارد جنگ شد. در آغاز جنگ جهانی، در سال ۱۹۱۵ دولت ژاپن درخواستهای تسلیم چین کرد که به «بیست و یک درخواست» مشهور شد و در یک اولتیماتوم از دولت چین خواست که آن درخواستها را بپذیرد. ژاپن از دولت چین خواسته بود که نظارت بر سرزمین کیائوچو، که در آن زمان در اجاره آلمان بود، به ژاپن واگذار شود، منچوری و مغولستان تحت حکومت ژاپن درآید، ژاپن معادن زغال چین را استخراج نماید، چین به هیچ دولت خارجی دیگر امتیاز ندهد و ژاپن در امور داخلی و نظامی چین را هدایت نماید.

در سال ۱۹۱۵ ژاپن پیمانی را برای تأمین این مقاصد با دولت یوان شی کای امضاء نموده بود، اما دولت سون یات سن پس از رسیدن به قدرت تقاضاهای ژاپن را رد کرد.

در فصل ۸۶ خواندیم که یوان شی کای که قصد داشت خود را امپراتور بنامد و شکل جدیدی از یک حکومت



استبدادی را در چین مستقر سازد، در سال ۱۹۱۶ درگذشت. پس از مرگ او سون یات سن ظاهراً دوباره قدرت را در چین به دست گرفت. در چین شمالی حکومت پکن به دست فرماندهان نظامی افتاد و آنان رسماً اعلام کردند که از قوانین سون یات سن که مرکز حکومت وی در کانتون بود پیروی نخواهند کرد.

در این هنگام سون یات سن به تقویت حزب «کوئومیتانگ»<sup>۱</sup> (کومین تانگ و یا کومین دان) که خود رهبری آن را به عهده داشت پرداخت، و برای جلوگیری از جنگ داخلی با فرماندهان نظامی سرکش مذاکرات فراوانی را شروع نمود که به موفقیت‌هایی انجامید و توانست برای مدتی در پکن نیز قدرت را به دست گیرد.

مشکل بزرگ دیگری که در سر راه حکومت

ملیون قرار داشت، فشار ژاپن بر چین بود.

پس از جنگ اول جهانی سرکشی فرماندهان نظامی در شمال کشور چین ادامه یافت. در این زمان چانگ تسو لین<sup>۲</sup> (۱۸۷۳ - ۱۹۲۸ م.) فرمانده نظامی منچوری کاملاً خود را مستقل از حکومت

ورسای، سون یات سن بر لغو امتیازات دولتهای خارجی اصرار ورزید تا اینکه کنفرانس واشنگتن در سال ۱۹۲۲ برگزار شد. در این کنفرانس تمامیت ارضی چین تضمین گردید و برخی



سون یات سن

مرکزی می دانست و ادعای خودمختاری کامل داشت. پس از پیروزی متفقین نمایندگان دولت سون یات سن در کنفرانس ورسای شرکت کردند. تقاضاهای نمایندگان چین مبنی بر لغو کامل امتیازات کشورهای خارجی در این کنفرانس رد شد و این امر موجب بروز تظاهرات وسیعی در سراسر چین گردید. علی رغم مخالفت کنفرانس

امتیازات خارجیان لغو شد و شبه جزیره شانتونگ از اشغال ژاپن و بریتانیا خارج گردید. سون یات سن در سال ۱۹۲۲ با انجام تغییراتی در اساسنامه حزب کومین تانگ، اجازه داد کمونیستها نیز بتوانند در حزب او فعالیت



استقرار حکومت خود، سپاهیان ارتش را از کانتون به جانب شمال هدایت کرد و توانست شهرهای هانکو، شانگهای و نانکن را از دست نظامیان سرکش بیرون آورد. او در سال ۱۹۲۸ به

کنند. به همین جهت پس از مرگ سون یات سن در سال ۱۹۲۵، هم ناسیونالیستهای هوادار چیان کای شک<sup>۳</sup>، و هم کمونیستها خود را وارث سیاسی او می دانستند.



چیان کای شک

موجب قانون رئیس جمهور شد. سیاست اولیه چیانکای شک مبتنی بر همکاری با کمونیستها و قبول کمک از روسیه بود، اما از سال ۱۹۲۷ روش خود را تغییر داد و نبردی سخت را با کمونیستها و به ویژه حامیان مائوتسه تونگ<sup>۴</sup>

پس از مرگ سون یات سن دوست و باجناب او چیان کای شک (۱۸۸۷ - ۱۹۷۵ م.) رهبری حزب کومین تانگ را به دست گرفت. او در آکادمی نظامی چین تحصیل نموده و چندین سال در ارتش ژاپن خدمت کرده بود. وی از نخستین هواداران سون یات سن بود و او را در ایجاد ارتش جمهوری یاری داده بود. وی پس از

3. Chian Kai-Shek

4. Mao Tse-Tung



مائو تسه تونگ

(۱۸۹۳ - ۱۹۷۶ م.) آغاز کرد.

### راهپیمایی بزرگ

مائو تسه تونگ در یک خانواده دهقانی زاده شد. در چانگ شا<sup>۵</sup> درس خواند و هنگامی که در کتابخانه دانشگاه کار می کرد با مارکسیسم آشنا شد. او از بنیانگذاران حزب کمونیست چین در سال ۱۹۲۱ بود. در سالهای اول مبارزه چیان کای شک با کمونیستها، پیروزی با ارتش چین بود. در سال ۱۹۳۱ چیان کای شک توانست «جمهوری شورایی چین» را که در استان هونان<sup>۶</sup> تشکیل شده بود منحل سازد. مائو تسه تونگ پس

از این شکست ناچار به ترک هونان شد و نیروهای خود را به سوی استان شنسی<sup>۷</sup> در شمال چین، که منطقه ای نسبتاً غیرقابل دسترس بود برد. در اکتبر ۱۹۳۴ حدود صد هزار نفر مرد همراه با خانواده هایشان به رهبری مائو تسه تونگ و لین پیاو<sup>۸</sup> (۱۹۰۸ - ۱۹۷۱ م.) به سوی شمال باختری چین حرکت کردند. راهپیمایان مسیری کوهستانی را برگزیدند تا حتی الامکان از برخورد با نیروی ارتش اجتناب کنند. راهپیمایان روزانه ۴۰ تا ۷۰ مایل پیشروی

5. Chang Shaw

6. Hunan

7. Shensi

8. Lin Piao

از سال ۱۹۳۵ نظامیان به تدریج قدرت کامل را در ژاپن در دست گرفتند و تبلیغات مذهبی را با شور و هیجان وطن پرستی درهم آمیختند. از آن پس تقدیس و ستایش «شیتوی پاک» در تمام مدارس و دانشگاهها معمول و رایج شد. به موجب آیین شیتو، ژاپن سرزمین خدایان، و امپراتورش مستقیماً از الهه خورشید به وجود آمده بود. به جوانان ژاپنی این طور تعلیم داده می شد که امپراتور ژاپن و ملت ژاپن برگزیده خدا هستند و مأموریت آنها آن است که بقیه ملتها و اقوام نژادها را تحت هدایت و قدرت امپراتور قرار دهند.

حکومت نظامیان دوره‌ای از وحشت و ارعاب را که به «حکومت میلیتاریستها» مشهور شد در ژاپن پدید آورد. تمام احزاب سیاسی تعطیل شدند. آزادی بیان و قلم کاملاً از بین رفت و افکار و اندیشه‌های توسعه طلبانه سراسر ژاپن را فراگرفت. در ۲۵ نوامبر ۱۹۳۶ کنت کی موتومو از ژاپن و رین تروپ از آلمان قرارداد ضد کمیتز را امضاء کردند.<sup>۱۰</sup>

#### 9. Puyi

۱۰. کمیتز از دو کلمه کمونیست و اتراناسیونال گرفته شده و به معنای کمونیست بین‌المللی است. کنفرانس کمیتز در سال ۱۹۱۹ در مسکو تشکیل یافت و هدفش این بود که رهبری نهضت سوسیالیسم جهانی را در دست گیرد. کمیتز در دهه ۱۹۲۰ به بعد قدرت یافت ولی کوششهای آن برای ایجاد انقلاب در آلمان و چین بی نتیجه ماند. قرارداد ضد کمیتز در سال ۱۹۴۱ با الحاق ۱۱ کشور دیگر به آن تجدید شد. در سال ۱۹۴۳ دولت شوروی برای نزدیک شدن و همکاری هرچه بیشتر با متفقین کمیتز را منحل کرد.

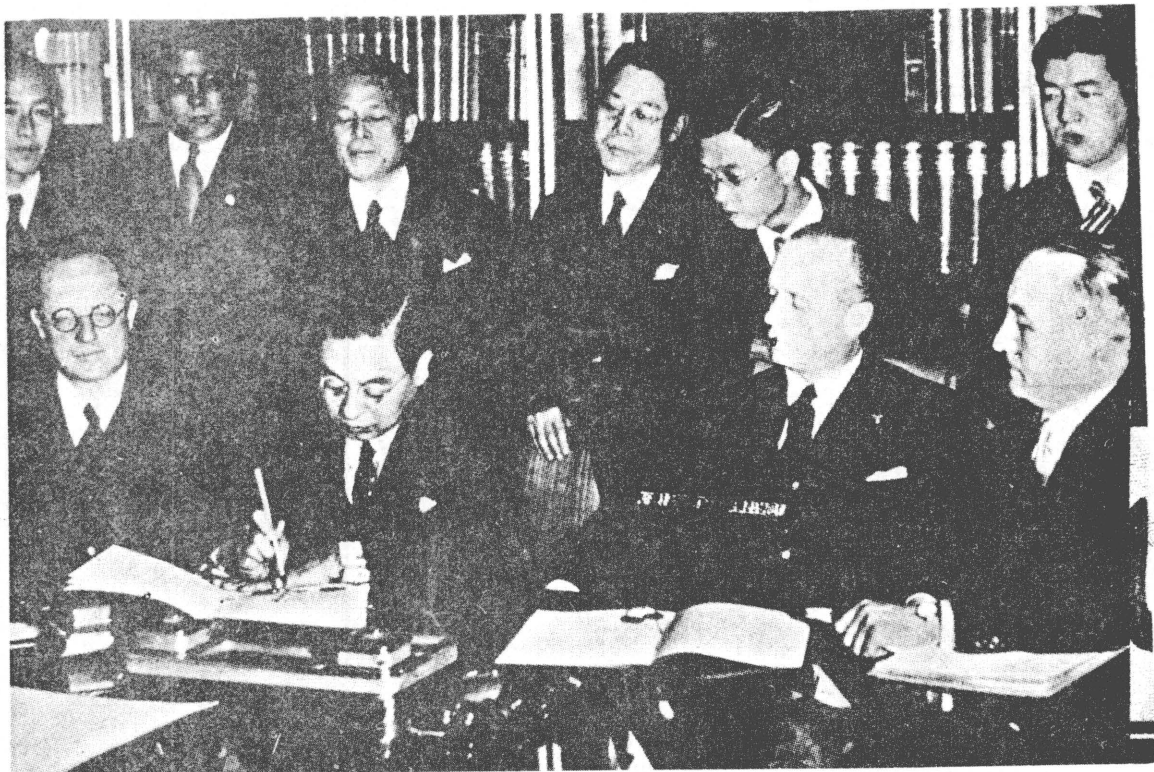
می کردند. آنان پس از گذشتن از ینان باختری، سی کیانگ، سه چوان و کانسو، در ۲۰ اکتبر ۱۹۳۵ به شنسی رسیدند.

پس از این راهپیمایی یکساله که طی آن ۸ هزار مایل مسافت پیموده شد، تنها ۳۰ هزار نفر از راهپیمایان جان سالم به در بردند. بسیاری از آنان از گرسنگی و یا سرما از پای درآمده، و تعدادی هم در پیکار با سربازان ارتش چین جان خود را از دست داده بودند. سرانجام کمونیستها در ایالت ینان مستقر شده و تشکیل جامعه سوسیالیستی را اعلام نمودند.

#### حمله ژاپن به چین

در فصل ۸۷ خواندیم که ژاپن از آغاز قرن بیستم در صدد بسط نفوذ خود در آسیای شرقی بود و در جنگ جهانی اول کشورهای را تصرف کرد. بعد از جنگ احساسات ناسیونالیستی آن هم به صورت افراطی در ژاپن دامن زده شد.

در سال ۱۹۳۱ ژاپن از بروز نبردهای شدید بین کمونیستها و نیروهای چیان کای شک نهایت استفاده را برد و منچوری را اشغال کرد. ژاپنها خود را اشغالگر نمی دانستند. آنها منری پویی<sup>۹</sup> آخرین امپراتور چین را که در خردسالی بعد از اعلام حکومت جمهوری چین در سال ۱۹۱۱ به ژاپن پناهنده شده بود به منچوری بردند و او را به عنوان سلطان منچوری بر تخت سلطنت نشانند. در سال ۱۹۳۲ نام منچوری به منچوکو تبدیل گردید و ژاپنها رسماً بر این سرزمین مسلط شدند.



امضای قرارداد ضد کمیتن بین آلمان و ژاپن در ۱۹۳۶

وی چانگ لیانگ و سربازان فراری از منچوری را به منطقه سیان فرستاد. نیروهای چانگ لیانگ ابتدا در مقابل نیروهای مائوتسه تونگ سرسختانه مقاومت می‌کردند، اما با انتشار تدریجی گزارشهایی مبنی بر فساد داخلی حکومت چیان کای شک، از مقاومت دست کشیدند. اقامت پناهندگان منچوری تبار در منطقه خشک سنان چهار سال طول کشید. در این مدت کمونیستها با

دولت نظامی ژاپن اکنون در اندیشه حمله به سرزمینهای دیگر بود و در این میان حمله به چین در رأس اهداف نظامی قرار داشت.

در این هنگام که ژاپنها در انتظار بهانه‌ای برای شروع جنگ بودند نبردهای هولناکی بین کمونیستها و نیروهای ارتش جمهوری چین آغاز شده بود. چیان کای شک برای مبارزه با کمونیستها از هر فرصتی استفاده می‌کرد. او از مارشال چانگ لیانگ<sup>۱۱</sup> فرمانروای سابق منچوری نیز در مبارزه با کمونیستها استفاده کرد.

ژاپنها خود می‌دانستند که چین، شرط اول را نخواهد پذیرفت.

بعد از پایان مدت اولتیماتوم در ۱۵ ژوئیه ۱۹۳۷ نیروهای نظامی ژاپن از راه زمین، دریا و هوا به چین حمله کردند. پیروزی ژاپن در این جنگ بسیار سریع و غیرمنتظره بود. شهر نانکن در مقابل حملات ژاپن به سرعت سقوط کرد. در این حمله عده زیادی از مردم نانکن کشته شدند. در ۲۱ اکتبر، شهر بزرگ کانتون پس از بمبارانهای شدید هواپیماهای ژاپنی سقوط کرد. چند روز بعد هانگکاو، مرکز حکومت چیان کای شک، به دست ژاپنها افتاد و او مجبور شد مرکز حکومت و ستاد فرماندهی خود را به شهر دیگری منتقل سازد.

حملات ژاپن در چین همچنان ادامه یافت تا آنکه در سال ۱۹۳۹ یک پنجم سرزمین چین با ۴۲ درصد جمعیت آن به اشغال ژاپن درآمد. در ۱۹۴۰ تمام شهرهای عمده ساحل شرقی چین در دست ژاپن بود. چینها تصمیم گرفتند تا زمانی که ژاپنهای متجاوز کشور آنها را اشغال کرده‌اند از اختلافات داخلی با یکدیگر دست بردارند. به موجب قراردادی که میان کمونیستها و حکومت کومین تانگ امضاء شد، مقرر گردید مرکز حکومت کمونیستها درینان از حملات قوای کومین تانگ در امان باشد. در مقابل کمونیستها هم متعهد شدند از حدود ایالتهای تحت سلطه خود جلوتر نیایند و برای مبارزه با ژاپن حتی از

انجام تبلیغات وسیعی آنها را به همکاری و اتحاد با خود دعوت می‌کردند.

در سال ۱۹۳۶ چیانگ یانگ که خود نیز تحت تأثیر کمونیستها قرار گرفته بود تصمیم گرفت که چیان کای شک را به پادگان سیان دعوت کرده و سپس او را دستگیر کند. طرح ربودن رئیس‌جمهوری با دقت طرح‌ریزی شد. چیان کای شک دعوت او را پذیرفت و به منطقه سیان رفت تا به اصطلاح از نیروهای ضد کمونیست بازدید کند. هنوز ساعتی بیش از ورود او به پادگان سیان نگذشته بود که دستگیر شد. روز بعد خبر دستگیری او به اطلاع مائو تسه‌تونگ رسید. مائو مایل بود که دشمن قدیمی‌اش در اسارت بماند.

چیان کای شک مدت ۱۳ روز در اسارت بود و سرانجام با وساطت چوئن لای<sup>۱۲</sup> (۱۸۹۷ - ۱۹۷۶ م.) که از یاران مائو تسه‌تونگ بود آزاد شد.

شش ماه بعد از ماجرای سیان بهانه‌ای برای شروع جنگ بین دو کشور چین و ژاپن پیدا شد. دولت چین چند تن از جاسوسانی را که از طرف حکومت منچوکو برای منفجر کردن پلی به نزدیک پکن رفته بودند دستگیر کرد. آنها به جرم خود اعتراف کردند و دولت چین روز بعد آنها را اعدام نمود. دولت ژاپن پس از انتشار خبر اعدام خرابکاران اولتیماتوم شدیدی برای چیان کای شک فرستاد و از او خواست، یا فوراً دولت منچوکو (با منچوری) را به عنوان یک کشور مستقل به رسمیت بشناسد، و یا آماده جنگ شود.

را به خطر بیندازند. به همین علت بود که پی‌درپی از مقابل نیروهای کمونیست عقب‌نشینی می‌کردند.

امریکا تلاش می‌کرد که ارتش دولت جمهوری چین را با سلاحهای جدید مجهز سازد، اما سلاحهای جدید برای ارتشی که روحیه خود را باخته بود فایده چندانی نداشت. از برخی از واحدهای ارتش گزارش می‌رسید که افسران و برخی از سربازان تجهیزات خود را به کمونیستها می‌فروختند.

جنگهای داخلی چند سالی ادامه یافت. آخرین شهر تحت تسلط چیان‌کای شک شهر کانتون بود. این شهر نیز نتوانست در مقابل کمونیستهای چینی مقاومت کند و در ۱۴ اکتبر ۱۹۴۹ سقوط کرد و کمونیستها پیروزمندانه وارد آن شهر شدند. ۸ روز بعد چیان‌کای شک به جزیره تایوان یا فرمز گریخت. وی همراه با چهارده وزیر خود در جزیره فرمز از کشتی مخصوص پیاده شد و مورد استقبال مردم آن جزیره قرار گرفت. او در آن جزیره «دولت چین ملی» را تشکیل داد، و مائوتسه تونگ در چین تشکیل دولت خلق چین را اعلام نمود.

فرامین فرماندهان ارتش کومین تانگ اطاعت کنند. مائوتسه تونگ ارتش خود را «ارتش چهارم چین» نامید.

تا زمانی که نیروهای چیان‌کای شک و کمونیستها با هم بر ضد دشمن خارجی می‌جنگیدند، توانستند ضربات مرگباری بر ژاپنیهای متجاوز وارد آورند. متأسفانه این اتحاد همیشه پابرجا نبود و گاه در میان نیروهای چینی نبردهای سختی درمی‌گرفت و ژاپنیها از این تفرقه و اختلاف نهایت استفاده را می‌بردند. اختلاف نیروهای کمونیست با نیروهای کومین تانگ بارها با وساطت متفقین موقتاً کنار گذاشته شد.

با پایان جنگ جهانی دوم، چینیه از جنگ قوای اشغالگر ژاپنی خلاص شدند. پایان جنگ با ژاپن اشغالگر، به اتحاد دولت جمهوری چین و حکومت کمونیستی ینان نیز پایان داد. سرزمین پهناور چین دوباره عرصه جنگهای داخلی گردید، اما این بار سربازان دولت جمهوری چین به رهبری چیان‌کای شک آمادگی چندانی برای مبارزه با کمونیستها نداشتند. آنها از فساد درون حکومت آگاه بودند و حاضر نبودند که جان خود

## پرسش و پاسخ فصل ۹۹

به پرسشهای زیر پاسخ دهید:

۱ - سونیات سن برای جلوگیری از جنگ داخلی در چین چه

اقداماتی انجام داد؟

۲ - ژاپن در چه سالی منچوری را اشغال کرد؟

۳ - ژاپن از اختلاف ناسیونالیستها و کمونیستها چگونه استفاده

می کرد؟

۴ - علت شکست پی در پی نیروهای چیان کای شک چه بود؟

۵ - کمونیستها در چه سالی پیروزمندانه وارد شهر کانتون شدند؟

۶ - دولت چین ملی در کجا تشکیل شد؟





## ریشه‌ها و علل جنگ جهانی دوم

فراوان مورد توجه قرار گیرد. به راستی چه عواملی سبب شد که میلیون‌ها آلمانی که از فرهنگی پیشرفته در اروپا برخوردار بودند به دنبال او راه افتادند، جنگی هولناک را آغاز کردند و با سماجت و اصرار آن را ادامه دادند؟ برای پاسخ به چنین پرسشی آگاهی از اوضاع و شرایط آلمان بعد از جنگ جهانی اول و ریشه‌های فلسفی و تاریخی حزب نازی ضروری است.

پس از شکست آلمان در جنگ جهانی اول، مجمع ملی مؤسسان در فوریه ۱۹۱۹ در شهر وایمار<sup>۲</sup> گرد آمدند تا قانون اساسی جمهوری جدید آلمان را تدوین کنند. در ۳۱ ژوئیه همان سال قانون اساسی جدید تدوین شد و جمهوری جدید، جمهوری وایمار نامیده شد. جمهوری وایمار از همان آغاز با دشواریهای بزرگی روبه‌رو بود که مهمترین آنها

در این فصل ما به ریشه‌ها و علل جنگ بین‌الملل دوم می‌پردازیم. جنگ جهانی دوم از جهاتی به مراتب مصیبت‌بارتر از جنگ جهانی اول بود. هرچند هیتلر صدراعظم آلمان و حزب نازی از عوامل عمده پدید آمدن این جنگ خوفناک بودند، اما بررسی ریشه‌های تاریخی و فلسفی آن جنگ نشان می‌دهد که اگر ما تنها هیتلر و حزب نازی را عامل جنگ بدانیم قضاوتی ساده‌اندیشانه داشته‌ایم.



آدولف هیتلر<sup>۱</sup>، رهبر حزب نژادپرست نازی، مردی بیمار، عامی و خود بزرگ‌بین بود. این حقیقت را ویلیام شایرر مورخ معروف معاصر و کارشناس «نازیسم» در کتابی با عنوان مبانی تاریخی و فلسفی نازیسم به‌خوبی بیان کرده است. شایرر ضمن آنکه به روانکاوی شخصیت بیمار هیتلر می‌پردازد، به این نکته مهم اشاره می‌کند که پیروی و پشتیبانی توده‌های عظیم مردم آلمان از اندیشه‌های وی باید با دقت

دست به گریبان بود. در سال ۱۹۱۲ از اتریش به آلمان رفت و در ایالت باویر، به حرفه‌هایی از قبیل درودگری، رنگری پرداخت؛ سپس برای انجام خدمت نظام به ارتش پیوست و چون از تحصیلات عالی بی‌بهره بود در رده نظامی پائینی به خدمت مشغول شد.

بعد از پایان جنگ جهانی اول، هیتلر به باویر بازگشت. در آن زمان جمهوری وایمار تشکیل احزاب را کاملاً آزاد کرده بود. هیتلر در سال ۱۹۱۹ به «حزب کارگران» پیوست. در سال ۱۹۲۰ این حزب نام خود را به «حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست» تغییر داد. سه سال بعد با بروز حوادثی در آلمان این حزب توانست تعداد زیادی از جوانان را به خود جلب کند. در سال ۱۹۲۳ آلمان اعلام کرد که قادر به پرداخت

اوضاع به شدت اسفبار اقتصادی بود. در نخستین ماههای پس از جنگ ارزش مارک آلمان آنقدر پایین آمده بود که مردم مجبور بودند برای خرید یک نان و یا یک تخم مرغ صدها مارک بپردازند. فقر، بیکاری و بحران اقتصادی آنچنان مردم عادی را به ستوه آورده بود که حدی بر آن متصور نبود. بزرگترین مشکل دولت وایمار پرداخت غرامت جنگی بود که هر سال بر شدت بحران اقتصادی می‌افزود. تلاش فریدریش ابرت<sup>۳</sup> (۱۸۷۱ - ۱۹۲۵ م.) اولین رئیس‌جمهور وایمار برای کاستن از بحران شدید اقتصادی تقریباً بی‌نتیجه ماند. شرایط بد اقتصادی موجب شد که کمونیستها و افرادی چون آدولف هیتلر از نارضایتی مردم نهایت استفاده را بکنند.

آدولف هیتلر در سال ۱۸۸۹ در اتریش به دنیا آمد و در نوزده سالگی به شهر وین رفت. در تمام مدت اقامت خود در اتریش با فقر مالی

3. Ebert

هیتلر در جلسات سخنرانی حزب، جمهوری وایمار را سرزنش می‌کرد



آزاد شد و همچنان به تبلیغ برای حزب ناسیونال سوسیالیست ادامه داد.

از آن پس هیتلر در سخنرانیهای خود پیوسته از «مرام ملی» سخن می‌گفت. برداشت او از «سوسیالیسم» به راستی سخنی تازه و در عین حال مضحک بود. وی در بخشی از نبرد من نوشت:

«هر کسی که آماده باشد مرام ملی را مرام خود سازد، تا آن حد که آرمان عالیت‌ری جز سعادت خود ننشاند، هر کس که فهمیده باشد معنای سرود بزرگ ملی ما «آلمان برتر از همه» آن است که در این جهان پنهان در دیده او هیچ چیز مافوق آلمان و مردم و سرزمین آن نیست، چنین کسی «سوسیالیست» است.<sup>۴</sup>»

هیتلر همه دستاوردهای بشری را در تاریخ، زاده مغز بارور «انسان آراین» می‌دانست. وی در کتاب نبرد من اندیشه‌های نژادپرستانه خود را این چنین بیان کرد:

«همه فرهنگ بشری و همه آثار هنری، و همه نموده‌های دانش و فن را که امروز در برابر خویش می‌بینیم، تقریباً همگی، زاده مغز بارور «انسان آراین» است. درست همین واقعیت مسلم، تأییدکننده این استنتاج مستدل است که تنها او بنیادگذار همه بشریت عالی بود... این انسان آراین بود که بنیادها نهاد و در فرهنگ بشری، دیوارهای هر بنای بزرگ را

غرامات جنگی نیست. به دنبال این اطلاعیه، فرانسویها ناحیه «روهر» در آلمان را تصرف کردند. آلمانها از این عمل فرانسه سخت به خشم آمدند. هیتلر و حزب ناسیونال سوسیالیست (که به اختصار حزب نازی نامیده می‌شد) از این فرصت استفاده کرده و آشکارا به تقبیح و سرزنش جمهوری وایمار پرداختند.

در اواخر سال ۱۹۲۳، اعضای حزب نازی تصمیم گرفتند که به تقلید از موسولینی در ایتالیا، اعضای خود را از همه شهرها فراخوانند و به سوی کاخ ریاست جمهوری راهپیمایی کنند و با تسخیر آن، حکومت را به دست گیرند. اعضای حزب در روز موعود در شهر مونیخ گرد آمدند. هیتلر رهبری راهپیمایان قهوه‌ای پوش (که لباس مخصوص اعضای حزب نازی بود) را به عهده گرفت. وی در یکی از میدانهای شهر از سکویی بالا رفت و پس از شلیک گلوله‌ای از هفت تیر مستعمل خود، فریاد کشید «به پیش، انقلاب ملی آغاز شد». اما پلیس با یک حمله سریع راهپیمایان را متفرق کرد و هیتلر را دستگیر نمود. هیتلر به پنج سال زندان محکوم گردید. او در زندان به نوشتن کتابی به نام نبرد من پرداخت. این کتاب که بعدها به صورت مرامنامه حزب نازی درآمد، مجموعه‌ای از افکار و اندیشه‌های آشفته و پریشان و خاطرات شخصی وی بود. در این کتاب تفکرات بسیار ابلهانه از نژادپرستی، فرضیه‌های تحریف شده تاریخی و تحریک مردم به آزار دگرانیشان آشکارا به چشم می‌خورد. هیتلر یک سال بعد، با فشار حزب نازی از زندان

۴. ویلیام شایرر، مبانی تاریخی و فلسفی نازیسم، ترجمه کاوه دهکان، کتاب هفته، ج ۷۶، ص ۱۲۳.

برافراشت.<sup>۵</sup>»

نظریات هیتلر در مورد «اقتصاد» نشان می‌دهد که او تا چه اندازه گرفتار اندیشه‌های نژادپرستانه بود:

«حکومت، یک دستگاه نژادی است نه یک سازمان اقتصادی. قدرت درونی یک دولت، فقط در موارد بسیار نادر، با رفاه اقتصادی هماهنگی دارد. رفاه اقتصادی در موارد بی‌شمار چنین به نظر می‌رسد که نشان‌دهنده سقوط قریب‌الوقوع حکومت است... هرگز تاکنون حکومتی با وسایل اقتصادی مسالمت‌آمیز پی‌ریزی نشده است.<sup>۶</sup>»

نظریات هیتلر درباره فرهنگ، تعلیم و تربیت، تئاتر، سینما، هنر و ادبیات نیز از اندیشه‌های نژادپرستانه او ریشه می‌گرفت. او حتی درباره ازدواج و نهاد خانواده نوشته بود:

«ازدواج فی‌نفسه نمی‌تواند یک هدف باشد، بلکه باید از آن برای رسیدن به مقصد عالیت‌ری سود جست. آن مقصد افزایش و حفظ نژاد است. معنا و کار ازدواج تنها این است.<sup>۷</sup>»

او از پدید آوردن «نژاد سرور» سخن می‌گفت و چون از تاریخ و انسان‌شناسی بی‌اطلاع بود آشکارا نوشت که آلمانیها «عالیترین نوع انسان در این جهانند» و «همه آنان که نژادی نیکو ندارند، در این جهان خس و خاشاکند.»

هیتلر آلمان را برترین کشور و مردم آلمان را نژادی ممتاز و برتر از دیگر ابناء بشری

می‌دانست. او در این مورد اندیشه‌های خویش را از اندیشمندان و فلاسفه آلمانی گرفته بود که تقریباً از یکصد سال پیش سخن از برتری ملت آلمان بر دیگر ملتها گفته بودند.

در سال ۱۸۰۸ میلادی یوهان گوتلیب فیشه<sup>۸</sup> (یا فیخته) (۱۷۶۲ - ۱۸۱۴ م.) فیلسوف بزرگ آلمانی در آمفی تئاتر برلن از برتری نژاد آلمانی سخن گفته بود:



یوهان فیخته

«لاتینها، مخصوصاً فرانسویها و یهودیها نژاد منحط‌اند، تنها آلمانیها امکان آن را دارند که حیات خویش را تجدید کنند. زبان آلمانیها بی‌غش‌ترین و اصیلترین زبانهاست. در دوران فرمانروایی آنان عصری نو در تاریخ پدید

۵. آدولف هیتلر، نبرد من، ص ۲۹۰.

۶. همان، ص ۱۵۳. ۷. همان، ص ۲۵۳.

اندیشه‌های فیلسوف دیگری از قرن نوزدهم  
به نام فریدریش ویلهلم نیچه<sup>۹</sup> (۱۸۴۴ - ۱۹۰۰ م.)  
بر هیتلر و دیگران سران حزب نازی سخت تأثیر  
گذاشته بود.  
نیچه در یکی از آثار خود به نام *خواست*  
*توانایی* می‌گوید:

«نژادی دلیر و فرمانروا اندک اندک پدید  
می‌آید... هدف ما باید ارزیابی مجدد ارزشها  
به خاطر مرد نیرومند و ویژه‌ای باشد که واجد  
هوش و خرد و اراده‌ای عالی است. این مرد و  
گروه زبده او «خواجگان جهان» خواهند  
شد.»

و هیتلر که دچار بیماری روانی «خود  
بزرگ‌بینی» بود خود را همان «مرد نیرومند  
ویژه» می‌دانست. او اغلب به شهر وایمار  
می‌رفت تا از «موزه نیچه» بازدید کند. فیلسوف  
دیگری که بر اندیشه‌های هیتلر تأثیر گذاشته بود  
اسوالد اسپنگلر<sup>۱۱</sup> (۱۸۸۰ - ۱۹۳۶ م.) بود که با  
صراحت جنگ و خشونت را تبلیغ می‌کرد.  
جواهر لعل نهرو پس از ذکر عوامل مهمی که منجر  
به جنگ هولناک جهانی دوم شد می‌نویسد:

«... در ماورای تمام این چیزها یک فلسفه  
خشونت شدید و فوق‌العاده قرار داشت. نه  
فقط خشونت مورد تمجید و ستایش قرار  
می‌گرفت و تشویق می‌شد، بلکه عالیت‌ترین  
وظیفه انسان به حساب می‌آمد. یکی از

خواهد آمد. حکمرانی آنان، انعکاسی از  
انتظام جهان هستی است...»

اما فیخته تنها فیلسوف آلمانی نبود که از  
برتری نژاد آلمانی سخن می‌گفت. یک  
تاریخ‌پرداز یاوه‌گوی پروسی به نام هاینریش فون  
ترایشکه<sup>۹</sup> (۱۸۳۴ - ۱۸۹۶ م.) نیز از «گنجینه  
پرافتخار آلمان» سخن گفته بود. به علاوه وی  
جنگ را برای «پالایش روح ملت‌ها» امری  
ضروری دانسته بود. وی درباره ارزش جنگ  
گفته بود:



فون ترایشکه

«اینکه جنگ برای همیشه از جهان رخت  
بربندد، آرزویی است نه فقط چرند، بلکه  
سخت مخالف اخلاق. از میان رفتن جنگ،  
متضمن تباهی و نابودی بسیاری از قوای  
اصلی و عالی روح بشر است.»

9. Treitschke

10. Nitché

11. Spengler

تأثیر گذاشت که در سال ۱۹۳۰ نازیها صد و هفت کرسی نمایندگی «مجلس رایش تاک ۱۳» را به دست آوردند و در سال ۱۹۳۲ نازیها در ۲۳۰ حوزه اکثریت کامل را به دست آوردند.

از آن به بعد افراد حزب نازی با جسارت و گستاخی عجیبی به مخالفان خود حمله می کردند. در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ موفقیت های حزب نازی بدان پایه رسید که مارشال پل فون هیندنبورگ<sup>۱۴</sup> (۱۸۴۷ - ۱۹۳۴ م)، رئیس جمهور آلمان رسماً از



پل فون هیندنبورگ رئیس جمهور آلمان

آدولف هیتلر دعوت کرد که مقام صدارت عظمی (یا نخست وزیری) کشور آلمان را بپذیرد. این

۱۲. نگاهی به تاریخ جهان، ج ۳، ص ۱۷۳.

13. Reichtag

14. Hindenburg

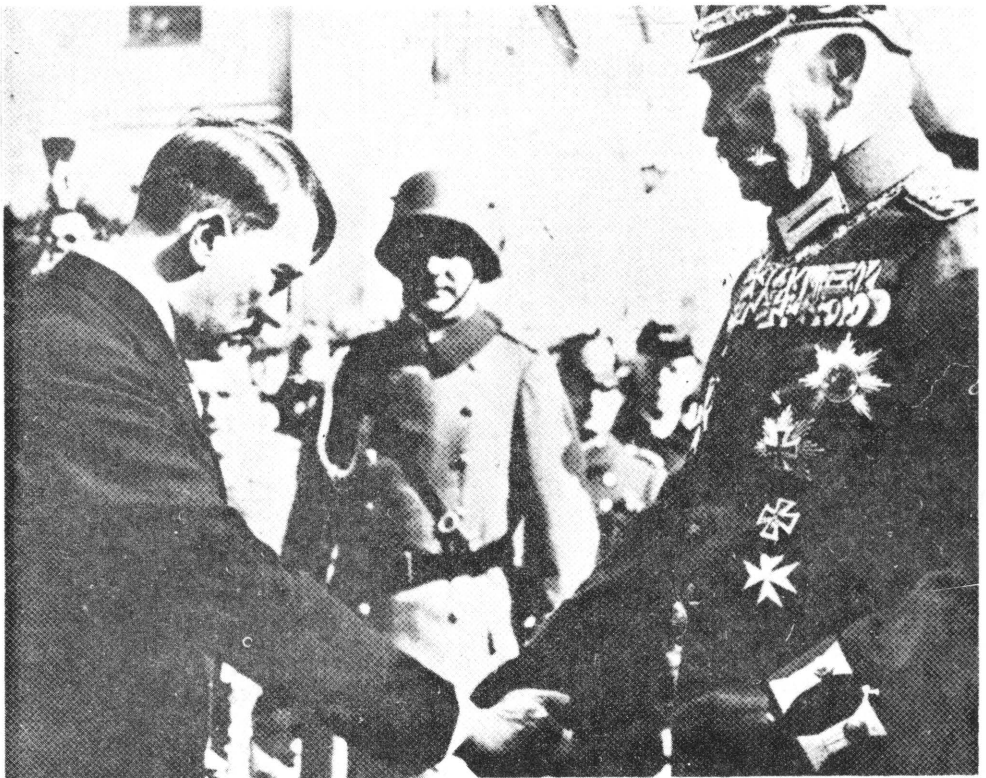
فیلسوفان معروف آلمان به نام اسوالد اشپنگلر از مظاهر این فلسفه می باشد. او می گوید «انسان حیوانی شکاری، جسور، صنعتگر و بی رحم است... داشتن آرمانهای عالی از جن و ترس می باشد... خصلت حیوانی و شکاری بودن عالیتترین نوع احساس در انواع حیوانهای شکاری می باشد. انسان باید مثل شیر باشد که هرگز هیچ کس را در خانه اش برابر با خود تحمل نمی کند و نه مانند گاو مسالمت جو که به صورت گله ها به این سو و آن سو رانده می شود...» بدیهی است برای چنین شخصی، جنگ عالیتترین سرگرمیهای شادی آفرین می باشد... اشپنگلر یکی از دانشمندانترین مردان زمان خود می باشد. کتابهایی که او نوشته شخص را از اندازه اطلاعات و دانشی که در خود دارد متحیر می سازد. مع هذا تمام این دانش و معرفت او را به این استنتاجهای عجیب و نفرت انگیز کشانده است.<sup>۱۲</sup>

اندیشه های این فیلسوفان نه تنها به وسیله هیتلر، بلکه به وسیله واحد تبلیغات حزب نازی به طور مداوم چاپ و منتشر می گردید. حزب نازی برای خود علامت سواستیکا (صلیب شکسته) را انتخاب کرده و آن را بر روی پرچمهای آلمان نقش می کرد. عدم موفقیت نازیها در انتخابات سال ۱۹۲۸ نشان داد که تا آن تاریخ هنوز تبلیغات گسترده حزب نازی مؤثر نیفتاده بود. نازیها در این انتخابات تنها توانستند دوازده نماینده به مجلس بفرستند. اما از آن به بعد تبلیغات حزب نازی، معروف به حزب قهوه ای پوشها به تدریج بر اندیشه های خام جوانان آلمانی

ماشینهای آتش‌نشانی به گوش رسید. رادیو برنامه‌های عادی خود را قطع کرد و اعلام نمود که کمونیستها، رایش‌تاگ، پارلمان آلمان را به آتش کشیده‌اند. یک ساعت بعد گروههایی از حزب نازی که پس از رسیدن هیتلر به قدرت مسلح شده بودند به خیابانها ریختند و دستگیری رهبران و اعضای احزاب مخالف را شروع کردند. احزاب سوسیالیست و کمونیست ادعای نازیها در مورد دست داشتن مخالفان هیتلر در آتش‌سوزی را تکذیب کردند. آنان اعلام نمودند که حزب نازی خود در آتش زدن محل پارلمان

سرآغاز مصیبت‌های بزرگ برای ملت آلمان، مردم اروپا و همه جهان بود.

بلافاصله پس از تعیین هیتلر به سمت صدارت عظمی، گروههای عظیمی از مردم آلمان به حمایت از او به راهپیمایی پرداختند. هیتلر از همان آغاز رسیدن به قدرت در اندیشه آن بود که به نحوی از فعالیت سایر احزاب به‌ویژه کمونیستها و سوسیالیستها که از قدرت بسیار برخوردار بودند جلوگیری کند. او در انتظار بهانه‌ای بود و این بهانه در ۲۷ فوریه پیش آمد. شبانگاه ۲۷ فوریه ناگهان در شهر برلن آژیر



هیندنبورگ و هیتلر



یوزف گوبلز و افسران آلمانی

مشهور شد، به اندازه‌ای بود که هیچ کس جرأت نمی‌کرد کوچکترین اعتراضی به آن اعمال وحشیانه بکند. در همین روزها پاول یوزف گوبلز<sup>۱۵</sup> (۱۸۹۷ - ۱۹۴۵ م.) به وزارت تبلیغات منصوب شد. گوبلز خطیبی توانا بود و در استفاده از رسانه‌ها جهت پراکندن دروغ و شایعه، استعداد عجیبی داشت. او از سال ۱۹۲۸ تمام هوش و استعداد خود را در راه تبلیغات حزب نازی به کار انداخت. او یکی از بی‌رحمترین رهبران حزب نازی بود که استفاده از هر وسیله را برای رسیدن به هدف ضروری می‌دانست.

دست داشته، و غرض از این کار تحریک افکار عمومی بر ضد احزاب دیگر است. روز ۲۴ فوریه آدولف هیتلر رسماً حالت فوق‌العاده اعلام کرد. آزادی مطبوعات و اجتماعات لغو شد. رهبر و چهار هزار و پانصد نفر از اعضای حزب کمونیست آلمان دستگیر شدند. یک ماه بعد پارلمان آلمان هم تعطیل شد و به این ترتیب تمام مظاهر آزادی و دموکراسی از بین رفت.

در ماههای اول سلطه نازیسم برخی از گروهها به مقاومت برخاستند. اما جوانان وابسته به حزب نازی با حمله به اجتماعات و کتک زدن مخالفان هر صدای مخالفی را در گلو خفه کردند. ترس و وحشت از ترور نازی که به ترور قهوه‌ای



را به کار می‌برد. این حزب هر نوع نگرش و اندیشه‌ای را که مخالف با اهداف و نگرشهای نژادپرستانه بود مردود می‌شمرد و سعی در برانداختن آن داشت. نازیها برای آنکه شیوه تفکر و جهان‌بینی نسل جدید آلمان را یکسان سازند تبلیغات شرارت‌بار و پلیدی را شروع کردند و آن آتش زدن کتابها و نشریات نویسندگان و مؤلفان و شاعرانی بود که اندیشه‌های نژادپرستانه حزب نازی را نپذیرفته بودند. در اغلب شهرهای آلمان، هرچندگاه یکبار «مراسم کتاب سوزان» با تشریفات خاصی برگزار می‌شد. نویسندگان

با روی کار آمدن گوبلز موجی از ارباب و وحشت شهرهای آلمان را فرا گرفت. از آن پس آموزش و پرورش، تئاتر و سینما به خدمت گسترش و تبلیغ اندیشه‌های نژادپرستانه هیتلر درآمد. فوهرر (رهبر) انسانی بود که باید مورد ستایش قرار می‌گرفت. ماههای بعد آلمان شاهد اخراج استادان و معلمان بود که با اندیشه‌های حزب نازی موافق نبودند.

### تبلیغات در آلمان نازی

حزب نازی در تبلیغات ماهرانه‌ترین شیوه‌ها



جوانان عضو حزب نازی کتابهای نویسندگان ضد دیکتاتوری را می‌سوزانند

مزدور نشریات دولتی مقالاتی آکنده از دروغ، تهمت و افترا بر ضد نویسندگان دگراندیش می‌نوشتند و البته به دستور مقامات حزب از چاپ تکذیبنامه‌ها و یا توضیحات نویسنده‌ای که مورد حمله و افترا قرار گرفته بود نیز خودداری می‌شد.

حزب نازی برای تبلیغ هرچه بیشتر اندیشه‌های هیتلر از تمام وسایل و رسانه‌ها از جمله رادیو، مطبوعات، سینما و تئاتر استفاده می‌کرد. گوبلز سینما را یکی از بهترین وسایل جهت تبلیغ اندیشه‌های «پیشوا» و متقاعد کردن

مردم می‌دانست. او عقیده داشت که با کمک فیلمهای هیجان‌انگیز سینمایی می‌توان توده‌های مردم را آماده پذیرش قتل‌عامهای دسته‌جمعی نمود. وی پس از قدرت یافتن حزب، کلیه مدیران استودیوهای مختلف آلمان را فراخواند و از همه آنها خواست که فیلمهایی در جهت تبلیغ ایدئولوژی حزب نازی بسازند و احساسات «ضد نژادهای پست» را هرچه بیشتر دامن بزنند.

گوبلز و هیتلر به فیلمهای مستند و خبری هم اهمیت فراوان می‌دادند. لنی ریفتشنال فیلمبردار معروف آلمانی برای خوشامد پیشوا فیلم



هیتلر و گوبلز در حال تماشای یک فیلم تبلیغاتی که قرار است برای همه مردم آلمان به نمایش گذارده شود

هیجان‌انگیز «پیروزی اراده» را ساخت که بخشی از آن صحنه‌های نخستین مجمع حزب در شهر نورنبرگ آلمان بود.

اندیشه‌های نژادپرستانه و ضد انسانی هیتلر به تدریج به کتابهای درسی مدارس نیز راه یافت. در آن کتابها به کودکان و نوجوانان آلمانی

### الحاق اتریش به آلمان

اکنون هیتلر اندیشه یک جنگ بزرگ دیگر را در سر می‌پروراند. او می‌بایست از احساس حقارتی که مردم آلمان پس از شکست در جنگ جهانی اول با آن دست به گریبان بودند، نهایت



هیتلر در نورنبرگ ۱۹۳۶

استفاده را ببرد. ملحق کردن اتریش به آلمان یکی از اولین هدفهای توسعه‌طلبانه هیتلر بود. در آن

این‌طور تبلیغ می‌شد که هیتلر یک «ابر مرد بزرگ تاریخ انسان» است.

این حزب به قتل رسید. از آن پس اتریش صحنه  
منازعه احزاب بود و نیروهای طرفدار پیوستن به  
آلمان هر روز قدرت بیشتری به دست می‌آوردند.  
در سال ۱۹۳۸ شوشنیگ<sup>۱۸</sup> صدراعظم اتریش  
تصمیم گرفت که در مورد سرنوشت کشور به  
افکار عمومی مراجعه کرده و به برگزاری یک

زمان اتریش در شرایط بسیار بد اقتصادی بود و  
هیتلر از آن شرایط نهایت استفاده را کرد.

پس از جنگ جهانی اول، در سال ۱۹۱۸،  
در اتریش مجلسی تشکیل شد که اغلب نمایندگان  
آن مایل به پیوستن به آلمان بودند. اما در سال  
۱۹۱۹ اتریش مجبور به امضای معاهده

هیتلر در حال سخنرانی برای هواداران خود



رفراندوم اقدام نماید، اما عوامل حزب نازی  
آلمان با این کار مخالفت کردند.

در ماه مارس ۱۹۳۸ نیروهای آلمان به‌طور  
ناگهانی به اتریش حمله کردند. ارتش اتریش در  
مقابل این حمله مقاومتی نشان نداد و یک روز  
بعد از اشغال اتریش، اتحاد آلمان و اتریش رسماً  
اعلام شد. اکنون هیتلر خود را برای جنگ در  
چندین جبهه آماده کرده بود. او قبل از هر چیز به

سن ژرمن<sup>۱۶</sup> گردید. بر طبق این پیمان اتریش حق  
پیوستن به آلمان را نداشت. اتریش سرزمین  
کوچکی بود که «وین» و ایالات مجاور خود را  
دربار می‌گرفت. در سال ۱۹۳۲ انگلبرت  
دولفوس<sup>۱۷</sup> (۱۸۹۲ - ۱۹۳۴ م.) در این کشور به  
صدراعظمی رسید و با اعمال روشهای  
دیکتاتوری، در اتریش سیستم یک حزبی برقرار  
کرد. وی حزب ناسیونال سوسیالیست اتریش را  
که مورد حمایت آلمان نازی بود تحت فشار قرار  
داد و از همین‌رو در ژوئیه ۱۹۳۴ به وسیله افراد

16. Saint Germain

17. Dollfuss

18. Schuschnigg

بخشی از کشور چکسلواکی که در آن اقلیتی آلمانی زبان زندگی می کردند چشم دوخته بود. در سپتامبر ۱۹۳۸ هیتلر در یکی از گردهماییهای حزب اعلام کرد که وضع آلمانیهای چکسلواکی قابل تحمل نیست. چکها موافقت کردند که مسئله مورد اختلاف به حکمت واگذار شود، اما

دولت چکسلواکی در جوی بسیار متشنج شروع به کار کرد. هیتلر در تمام جلسات کنفرانس کلمات تهدیدآمیز به کار می برد. سرانجام دولتهای شرکت کننده با خواسته های آلمان موافقت کردند و مناطق مرزی از جمله بوهم که همجوار با خاک آلمان بود و اکثریت مردم آن آلمانی بودند به



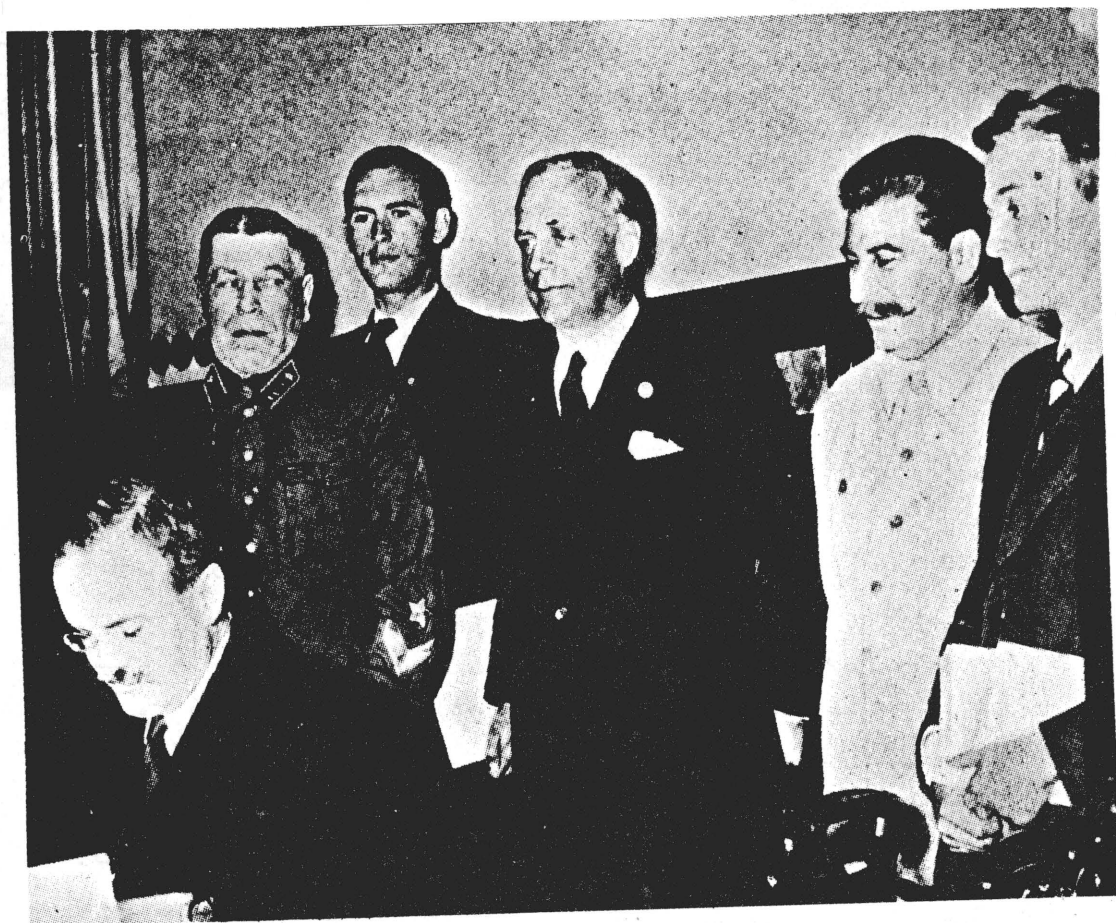
هیتلر در اندیشه حمله به چکسلواکی بود. کشورهای روس، انگلیس و فرانسه از نیت هیتلر به خوبی آگاه بودند. فرانسه و انگلیس از بروز جنگ بین آلمان و چکسلواکی سخت وحشت داشتند. ادوارد دالادیه<sup>۱۹</sup> (۱۸۸۴ - ۱۹۷۰ م.) نخست وزیر فرانسه و آرتور چمبرلین<sup>۲۰</sup> (۱۸۶۹ - ۱۹۴۰ م.) به مونیخ رفتند تا با مذاکره با سران کشورهای آلمان و ایتالیا به این بحران پایان دهند و از حمله هیتلر به چکسلواکی جلوگیری نمایند. کنفرانس مونیخ بدون حضور نماینده

کشور آلمان ضمیمه شد. این باریکه ارضی شامل استحکامات نظامی بود و با این قرارداد چکسلواکی عملاً در مقابل آلمان بلا دفاع می شد. چمبرلین و دالادیه به کشورهای خود بازگشتند. چمبرلین با شادی و مسرت به اطلاع مردم بریتانیا رساند که همراه خویش سندی آورده است که «ضامن بقای صلح» خواهد بود. اما آینده ثابت کرد که چنین خوشبینی کاملاً

بی اساس بود.

یکی از شگفت‌انگیزترین حوادث قبل از جنگ پیمان عدم تجاوز میان آلمان و شوروی بود که در ۲۳ اوت ۱۹۳۹ توسط مولوتوف و ریبنتروپ (۱۸۹۳ - ۱۹۴۶ م.) وزرای امور خارجه شوروی و آلمان در مسکو امضاء شد. بنا به مفاد این قرارداد، در صورتی که یکی از دو کشور در حال جنگ بود، طرف دیگر باید بی طرفی خود را حفظ کند. به موجب پیمان سَری، دست آلمان در لیتوانی و لهستان باختری

و دست شوروی در استونی، فنلاند و لهستان خاوری باز می‌شد. به موجب پیمان سَری دیگری در ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۹ منطقه نفوذ آلمان در لهستان گسترش یافت و لیتوانی در عوض به حوزه نفوذ شوروی درآمد. این پیمان نشانه دگرگونی و چرخش سریعی در دیپلماسی هر دو دولت بود. چند ماه بعد پس از آغاز جنگ جهانی دوم حوادثی پدید آمد که نشان داد هیچ یک از حکومت‌های دیکتاتوری آلمان و شوروی به اجرای پیمانها و قراردادهای خود متعهد نیستند.



## پرسش و پاسخ فصل ۱۰۰

- به پرسشهای زیر پاسخ دهید:
- ۱- بزرگترین مشکل دولت وایمار چه بود؟
  - ۲- شیوه مبارزه جوانان عضو حزب نازی با مخالفان چگونه بود؟
  - ۳- وزیر تبلیغات آلمان نازی چه کسی بود؟
  - ۴- چرا حزب نازی مراسم کتابسوزان را به راه انداخت و آنان معمولاً چه کتابهایی را آتش می زدند؟
  - ۵- چرا حزب نازی به هنر سینما اهمیت زیادی می داد؟
  - ۶- هیتلر پس از اشغال اتریش به چه کشوری چشم طمع دوخته بود؟
  - ۷- کنفرانس مونیخ با شرکت سران چه کشوری برگزار شد؟
  - ۸- چرا پیمان عدم تجاوز بین دو دولت شوروی و آلمان در سال ۱۹۳۹ موجب حیرت جهانیان شد؟





## جنگ جهانی دوم

حزب نازی از زمان رسیدن به قدرت چندین بار از دولت لهستان خواسته بود که در داخل دالان دانتزیک یک دالان آلمانی به وجود آورد، ولی دولت لهستان با این تقاضا به شدت



مارشال پیلسودسکی

مخالفت کرده بود. با اوج گرفتن بحران، بریتانیا و فرانسه حفظ حقوق لهستان را تضمین کردند. در اوت ۱۹۳۹ این بحران وارد مرحله بسیار خطرناکی شد و سرانجام در روز اول سپتامبر

جنگ جهانی دوم با حمله آلمان به لهستان آغاز شد. پس از شکست قدرتهای حاکم بر لهستان یعنی کشورهای روسیه، پروس و اتریش، و پیروزی متفقین در جنگ جهانی اول، لهستان استقلال خود را باز یافته، و پیلسودسکی<sup>۱</sup> (۱۸۶۷-۱۹۳۵ م.) مارشال و سیاستمدار لهستانی در سال ۱۹۱۸ تأسیس جمهوری لهستان را اعلام کرده بود. به موجب معاهده ورسای در سال ۱۹۱۹ دالان لهستان یا دالان دانتزیک به کشور جدیدالاستقلال لهستان داده شد تا به دریای بالتیک راهی داشته باشد. این باریکه مشتمل بر مسیر سفلاهی رود ویستول بود ولی شهر آزاد دانتزیک در خارج از آن قرار داشت. دالان لهستان، پروس شرقی را از بقیه آلمان جدا می کرد. این دالان یک اقلیت بزرگ آلمانی زبان داشت و همین امر موجب برخوردها و اختلافات شدید بین آلمان و لهستان در طی سالهای طولانی شده بود.



1. Pilsudski



بازدید هیتلر از نیروهای ارتش نازی پس از اشغال لهستان

مولوتف پاسخ داد که حمایت کشورهای فرانسه و بریتانیا از لهستان پیمان لهستان - شوروی را عملاً بی اثر ساخته است. او این نکته را نیز به دولت لهستان یادآور شده بود که در ۲۲ اوت ۱۹۳۹ بین دولت شوروی و دولت آلمان پیمان منع تجاوز امضاء شده است و لذا عبور تجهیزات جنگی از خاک شوروی به مقصد لهستان برخلاف آن قرارداد محسوب می شود.

پاسخ شوروی لهستانی ها را در حیرت فرو برد. اما سربازان لهستانی با دلاوری شگفتی در مقابل نیروهای مجهز آلمانی مقاومت می کردند. در روز ۱۷ سپتامبر ناگهان ارتش شوروی نیز وارد صحنه کارزار شد، و به تصرف شهرهای شرقی

۱۹۳۹ ارتش آلمان بدون اعلان جنگ از مرز لهستان عبور کرد و روز ششم سپتامبر ایالت کروکای به تصرف نیروهای مهاجم آلمان درآمد. در این هنگام زمامداران لهستان چشم امید به روسیه دوخته بودند تا برای به عقب راندن قوای اشغالگر آلمانی وارد عمل شود. روسیه بر طبق عهدنامه ۱۹۳۲ متعهد شده بود چنانچه لهستان مورد تجاوز کشور ثالثی قرار بگیرد اجازه می دهد تجهیزات جنگی به مقصد لهستان از خاک شوروی عبور نماید و خود نیز با تمام توان به مقابله با آن کشور اقدام کند.

دولت لهستان در هشتم سپتامبر ۱۹۳۹ از شوروی تقاضا کرد که به میثاق خود عمل نماید، اما پاسخ مولوتف<sup>۲</sup> (۱۸۹۰ - ۱۹۸۶ م.) وزیر امور خارجه شوروی بسیار شگفت آور بود.

جنایات می‌نویسد:

« هیتلر در سخنرانیهای خود خاطرنشان می‌ساخت که چنگیز با وجود کشتارهای مهیب دسته‌جمعی در تاریخ، به مانند یک سازنده امپراتوری عظیمی مشهور شد. لذا دسته‌های اس - اس نباید از کشت و کشتار لهستانها به خود بیم و هراس راه دهند.<sup>۴</sup> »

هیتلر حتی پس از تصرف بخشهای عمده لهستان در اندیشه برافروختن آتش جنگهایی تازه بود. وی در یک سخنرانی رسماً اعلام کرد که صلح تنها زمانی برقرار خواهد شد که مستعمرات سابق آلمان که پس از جنگ بین‌الملل اول از آلمان گرفته شده بود، به این کشور بازگردانده شود. این اظهارات اوضاع سیاسی جهان را باز هم پیچیده‌تر می‌ساخت. شوروی هم از این اوضاع آشفته استفاده کرده، در روز پنجم دسامبر ۱۹۳۹ به کشور کوچک فنلاند حمله نمود. هفت روز بعد فنلاند پس از یک مقاومت دلیرانه در مقابل ارتش نیرومند شوروی تقاضای آتش‌بس کرد. پس از آتش‌بس مذاکراتی بین شوروی و فنلاند انجام شد در نتیجه این مذاکرات شبه‌جزیره «کارلی» و بندرگاه «ویبورگ» به شورویها داده شد و جزیره «هانگو» به مدت سی سال به صورت اجاره در اختیار آنها قرار گرفت.

### 3. Ribben trop

۴. ژاک پیرن، جریانهای بزرگ تاریخ معاصر، ج ۲، ص

لهستان مبادرت ورزید. بهانه شوروی آن بود که چون با حمله آلمان به لهستان در این کشور عملاً «دولتی» وجود ندارد، لذا پیمان روس - لهستان اعتبار خود را از دست داده است. شورویها در یک اعلامیه غیرمسئولانه اعلام کردند که شوروی نمی‌تواند نسبت به سرنوشت روسهای سفید و اوکراینی‌های مقیم لهستان بی‌اعتنا بماند، بنابراین خود را موظف می‌داند که برای دفاع از حقوق آنها وارد خاک آن کشور شود. همان روز پنج لشکر روسی از سرحدات شرقی لهستان عبور کردند و از پشت سر به قوای لهستان حمله نمودند. اکنون ارتش لهستان مجبور بود که با قوای دو کشور نیرومند در یک زمان بجنگد.

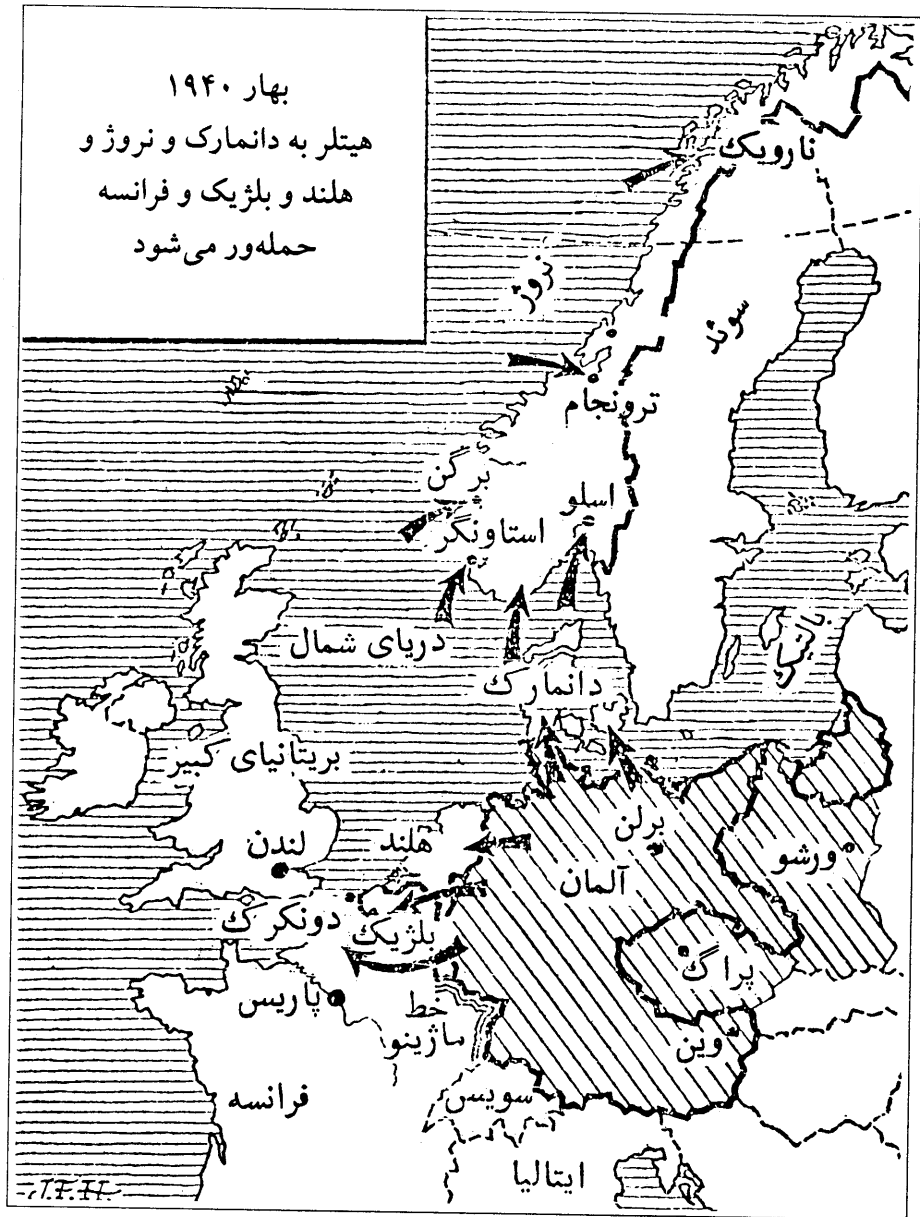
شهرهای «ویلنا» و «لووف» بعد از چند روز به تصرف نیروهای شوروی درآمد، اما ورشو تا ۲۸ سپتامبر دلیرانه مقاومت کرد. در این موقع مذاکره بین دو کشور مهاجم و فاتح برای تقسیم لهستان آغاز شد. ربن تروپ<sup>۳</sup> وزیر امور خارجه آلمان چند روز بعد به مسکوفت و با مولوتف به مذاکره مشغول شد. دو کشور فاتح خیلی زود به توافق رسیدند و جامهای شراب را به سلامتی هم سرکشیدند و این در زمانی بود که سربازان روسیه و آلمان در لهستان دست خود را به جنایات هولناکی آلوده می‌ساختند. دو روز بعد از حمله آلمان به لهستان، انگلستان و فرانسه به آن کشور اعلان جنگ دادند. آلمانها پس از فتح هر شهری به نوعی قتل‌عام دست می‌زدند. ژاک پیرن تاریخ‌نگار معاصر فرانسوی در کتاب جریانهای بزرگ تاریخ معاصر درباره توجیه هیتلر از این



سربازان روسی در فنلاند

به طور برق آسا تصرف کردند و بلژیک را هدف  
هجوم خود قرار دادند. هیچ چیز نمی توانست جلو

در ماههای آوریل و مه ۱۹۴۰ سربازان  
آلمانی کشورهای نروژ، دانمارک و هلند را



حمله آلمانها به دانمارک، نروژ، هلند، بلژیک و فرانسه در بهار ۱۹۴۰

خود را در جبهه غرب آغاز کرد. پل رنو در فرانسه استغفای خود را پس گرفت. اما در انگلستان وینستون چرچیل<sup>۶</sup> (۱۸۷۴ - ۱۹۶۵ م.) به قدرت رسید و در یک نطق رادیویی با صراحت از «روزهای محنت بار» در آینده سخن گفت.

در روز دهم ماه مه، ارتش عظیم آلمان به بلژیک حمله برد. ارتش آلمان هیتلری مرکب از ۱۹۰ لشکر، متکی به ۱۱۰ لشکر ذخیره بود. نقشه این ارتش آن بود که از سمت شمال قوای متفقین را با حملات شدید درهم بکوبد تا بنادر دریای مانش و پایتخت فرانسه را تصرف کند. قوای بلژیک با دلاوری و شجاعت بی‌مانندی در مقابل فشار نیروهای آلمان مقاومت کردند ولی از آغاز به‌خوبی معلوم بود که ارتش بلژیک مدت زیادی نمی‌تواند در مقابل ارتش آلمان با تجهیزات بسیار پیشرفته‌اش مقاومت کند. پس از سقوط بلژیک نوبت به فرانسه رسید.

ارتش آلمان به سرعت در خاک فرانسه پیش رفت. در ۱۳ ژوئن ۱۹۴۰، پاریس سقوط کرد و ده روز بعد فرانسویان تقاضای صلح کردند. در این میان مارشال پتن<sup>۷</sup> (۱۸۵۶ - ۱۹۵۱ م.)، معاون رنو، بر مذاکره صلح اصرار می‌ورزید. رنو از مذاکره صلح با آلمانها خودداری کرد و پتن به جای او به نخست‌وزیری رسید.

در این هنگام در منطقه ویشی در جنوب فرانسه مجمع ملی تشکیل شد. این مجمع به پتن اجازه داد تا با قدرت کامل فرانسه را اداره کند و

زره‌پوشها و بمب‌افکنهای آلمان نازی را بگیرد. پیروزیهای سریع آلمان مردم انگلستان و فرانسه را دگرباره در وحشت فرو برد. فرانسویان به‌خوبی می‌دانستند که صنایع تسلیحاتی آلمان با سرعتی شگفت‌انگیز به تولید تانک و هواپیما مشغول است و این در حالی بود که کارخانه‌های مهمات‌سازی فرانسه تولید چندانی نداشت. فرانسه تنها به خط دفاعی ماژینو، یعنی دیواری از سیمان در مرز آلمان و فرانسه، می‌اندیشید و تصور می‌کرد که آن خط دفاعی مانع بزرگی برای نیروهای مهاجم آلمانی خواهد بود. اما آلمانها به زودی بخش شمالی خط ماژینو را که تا ساحل دریا امتداد نیافته بود، دور زده با لشکریان مکانیزه خود از جنگل آردن واقع در نواحی شمالی فرانسه عبور کردند.

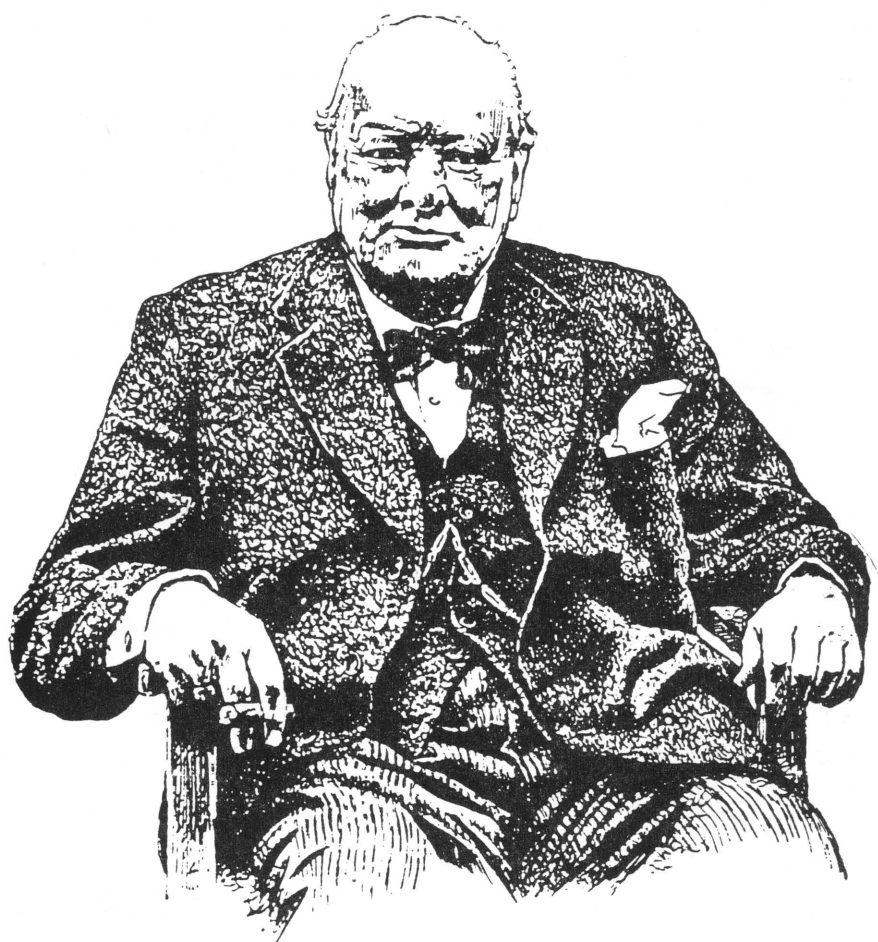
انگلیسیها و فرانسویها برای پاسخگویی به تجاوزات آلمان تصمیم گرفتند که به منطقه «نارویک» حمله کنند. انگلیسیها در ۱۴ آوریل و فرانسویان در ۱۹ آوریل به این منطقه حمله کردند، ولی با عکس‌العمل سریع قوای آلمان مواجه شدند و نیروهای متفقین مجبور به عقب‌نشینی گردیدند. در ۲۴ آوریل نروژ به تصرف نیروهای آلمانی درآمد. دلادیه در مارس ۱۹۴۰ استعفا داد. جانشین او پل رنو<sup>۵</sup> نیز پس از پیروزیهای سریع آلمانها مجبور به استعفا گردید و در دهم ماه مه چمبرلین نخست‌وزیر انگلستان استعفا داد.

آلمان از اوضاع پریشان سیاسی انگلستان و فرانسه نهایت استفاده را برد و حمله برق‌آسای

5. Reynaud

6. Churchill

7. Pétain



وینستون چرچیل

فرانسه خلع سلاح شد و دولت مارشال پتن، که دولت ویشی لقب گرفت، به صورت یک دولت دست‌نشانده آلمان درآمد. در این میان سرهنگ شارل دوگل<sup>۸</sup> (۱۸۹۰ - ۱۹۷۰ م.) افسر فرانسوی که از تسلیم فرانسه به خشم آمده بود به انگلستان

قانون اساسی تازه‌ای را تدوین نماید و با آلمانیها وارد مذاکره شود.

پتن در دهم ژوئیه ۱۹۴۰ پس از به دست گرفتن قدرت با آلمانیها وارد مذاکره شد و در ۲۲ ژوئن قرارداد ترک مخاصمه بین نمایندگان آلمان و فرانسه به امضاء رسید. با این قرارداد فرانسه عملاً زیر نفوذ قوای آلمان درآمد. ارتش



نمی‌کردند. برخی از آنها یا در زیر شکنجه کشته می‌شدند و یا پس از بازجویی فوراً اعدام می‌شدند. حکایت مبارزات مردم فرانسه با اشغالگران نازی حکایتی از صبر، شجاعت و مقاومت است.



ژنرال دوگل

پس از شکست فرانسه، انگلیس تنها کشوری بود که در مقابل آلمان فاتح قرار داشت. بریتانیا تجهیزات جنگی بسیاری را در نبرد با نیروهای آلمان از دست داده بود اما باز هم از ارتشی نیرومند، به‌ویژه از نیروی دریایی و هوایی قدرتمندی برخوردار بود. هیتلر تصمیم داشت که با کمک هواپیماهای «اشتوکا»<sup>۹</sup> آلمانی، نیروی دریایی انگلستان را نابود کند. در این زمان تعداد هواپیماهای آلمانی سه برابر هواپیماهای بریتانیایی بود و آلمانها به پیروزی خود اطمینان کامل داشتند.

در هشتم اوت ۱۹۴۰ فیلدمارشال هرمان گورینگ<sup>۹</sup> (۱۸۹۳-۱۹۴۶ م.)، فرمانده کل نیروی

۹. گورینگ از همان سالهای اول تأسیس حزب نازی به آن پیوست و در سال ۱۹۳۲ به وزارت هواپیمایی آلمان منصوب

گريخت. وی در آن کشور نهضت «فرانسه آزاد» را تشکیل داد. در خود فرانسه میهن‌دوستان به تشکیل هسته‌های مقاومت مبادرت ورزیدند و جنگهای پارتیزانی بسیار دشواری را با نیروهای اشغالگر ارتش نازی شروع کردند.

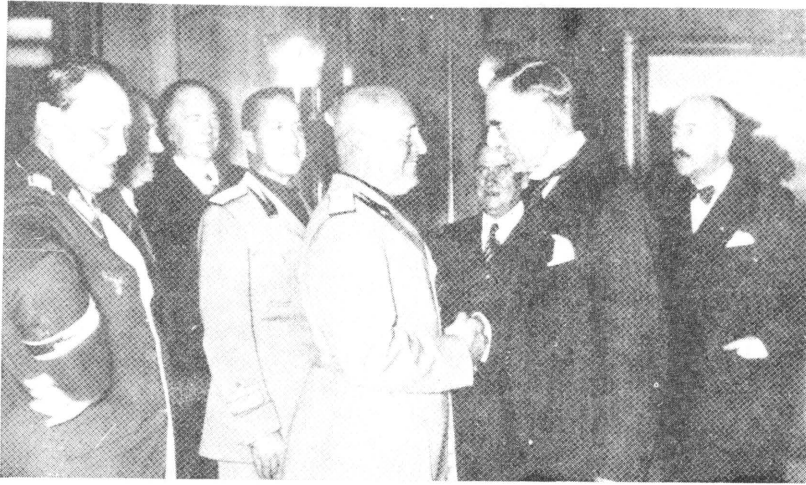


مارشال پتن

نیروهای مقاومت اکثراً از مردمانی تشکیل شده بود که تنها به خاطر نجات میهن خود از جنگ اشغالگران به پیکار برخاسته بودند. در میان آنان کشاورز، کارگر، معلم، بازرگان و... دیده می‌شدند که زندگی خود را رها ساخته و فقط به کشورشان می‌اندیشیدند. آنان با توپ و نارنجک و یا بمبهای دست‌ساز به مراکز تجمع سربازان آلمانی حمله می‌کردند و آنها را کشته و یا مجروح می‌ساختند. بسیاری از پارتیزانها آموزش نظامی کافی ندیده بودند. و به همین خاطر بسیاری از آنها در حملات تهاجمی، به دست نیروهای آلمانی اسیر می‌شدند.

رفتار نازیها با اسیران بسیار بی‌رحمانه بود. اغلب دستگیرشدگان شکنجه‌های هولناکی را تحمل می‌کردند، اما نام دوستان خود را فاش





فیلدمارشال هرمان گورینگ در کنفرانس مونیخ (سمت چپ) در این تصویر  
موسولینی و چمبرلین دست یکدیگر را می‌فشارند

هوایپماهای انگلیسی در نبردهای هوایی توانستند تعداد زیادی از هوایپماهای آلمانی را سرنگون سازند. در اکتبر ۱۹۴۰ گورینگ از روی ناچاری فرمان توقف حملات هوایی را صادر کرد. انگلستان در این مدت هفتصد هوایپما و آلمانها نزدیک به دو هزار هوایپما از دست داده بودند. به روشنی معلوم بود که هیتلر جنگ هوایی با انگلستان را باخته است.

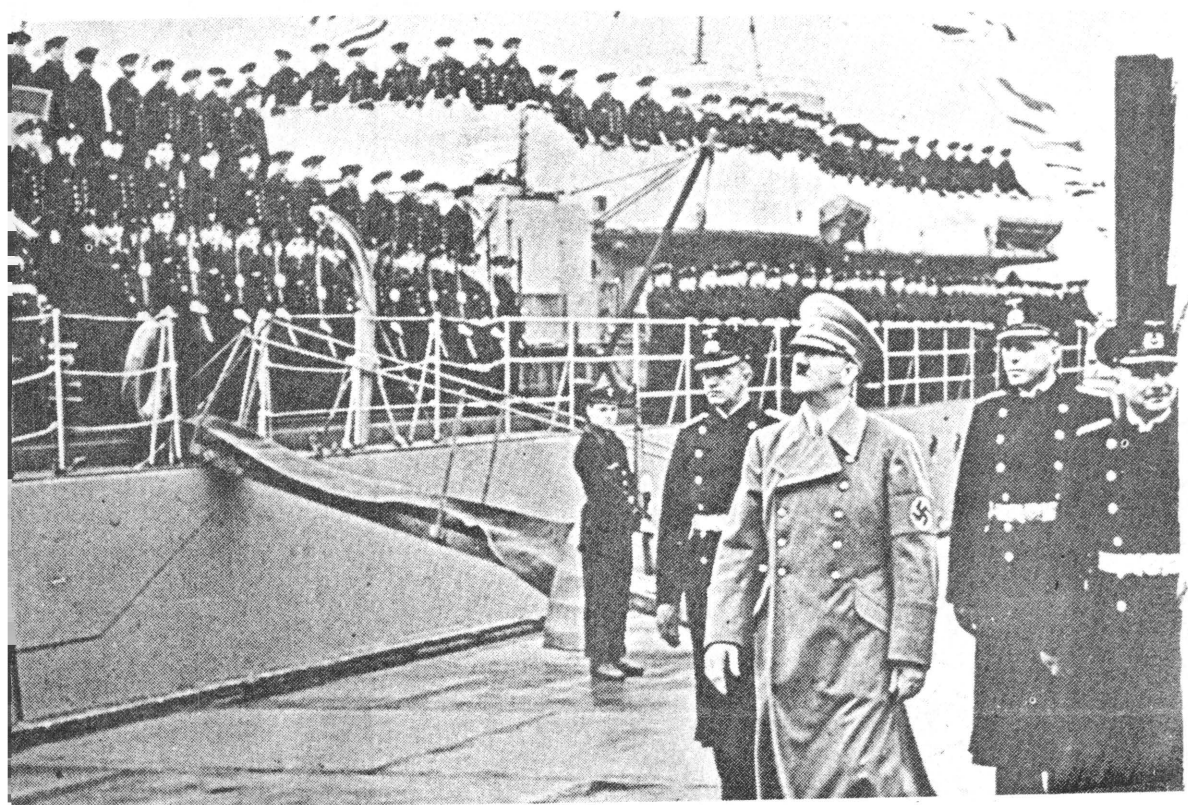
هوایی آلمان فرمان حمله هوایی به انگلستان را صادر کرد. انگلیسیها از همان آغاز حملات هوایی تصمیم به مقاومت گرفتند. آنان علاوه بر پایداری، توانستند از یک اختراع مهم به نام «رادار» هم استفاده کنند. آنان به کمک رادار می‌توانستند خط سیر هوایپماهای مهاجم را تعیین کنند. با وجود این گورینگ همچنان مدعی بود که ناوگان دریایی دشمن را از راه هوا نابود خواهد کرد. در ماه اوت نبرد هوایی اوج گرفت. هر روز هزار هوایپمای آلمانی از فرودگاههای فرانسه و بلژیک که در تصرف آلمانها بود به پرواز درمی‌آمدند و به خاک انگلیس حمله می‌بردند و مراکز صنعتی و فرودگاهها را به شدت بمباران می‌کردند. در این حملات تعداد زیادی از مردم غیرنظامی نیز کشته می‌شدند.

شد. وی در همان سال پلیس مخفی (گشتاپو) دولت نازی را بنیان‌گذار، و تا سال ۱۹۳۶ رئیس آن بود. هیتلر در سال ۱۹۳۹ وی را به جانشینی خود تعیین کرد. گورینگ بیش از حد از شکوه و خودنمایی لذت می‌برد و ثروتی عظیم گرد آورد و مجموعه‌ای از آثار هنری برای خود تهیه کرد. او در ۱۹۴۵ خود را به نیروهای امریکایی تسلیم کرد و در دادگاه نورمبرگ (۱۹۴۵-۱۹۴۶) به عنوان جنایتکار جنگی محکوم به اعدام شد ولی ۲ ساعت قبل از اجرای حکم به وسیله زهر خودکشی کرد.

## جنگ دریایی

در همین ایام، آلمانها در نتیجه یک سلسله فتوحات برق آسا تمام شبه جزیره بالکان را تحت اشغال خود درآوردند و از آن پس بر همه روشن شد که آنها قصد دارند، اراضی کشورهای دیگری را هم به تصرف خود درآورند. کنگره امریکا برای مقابله با توسعه طلبیهای هیتلر، اعلام کرد که

آلمانها همزمان با مبارزه هوایی شدید علیه بریتانیا، در دریا نیز به نبردهای دریایی ادامه می دادند. در ۲۴ ماه مه ناو زره پوش آلمانی بیسمارک، کشتی جنگی هود انگلیسی را با چهل



بازدید هیتلر از کشتی غول پیکر بیسمارک

امریکا «مورد مخاطره عظیم» قرار گرفته است. کنگره به فرانکلین روزولت<sup>۱۰</sup> (۱۸۸۲-۱۹۴۵ م.)،

و چهار هزار تن ظرفیت نزدیک سواحل ایرلند غرق کرد. ناوگان جنگی بریتانیا مأمور تعقیب زره پوش بیسمارک شد و سرانجام سه روز بعد آن را غرق کرد و به قعر دریا فرستاد.

### نبرد در جبهه شرق

در آغاز جنگ، هیتلر در اندیشه حمله به شوروی نبود. اما غرور ناشی از پیروزیهای سریع اولیه در جبهه فرانسه و بالکان او را اغوا کرد و در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ فرمان حمله به شوروی را صادر کرد. این حمله بسیار غافلگیرکننده بود، به طوری که در ساعتهای اول حمله، نزدیک به دو هزار و پانصد هواپیمای روسی در اثر بمباران در فرودگاهها نابود شدند و تانکهای آلمانی با سرعتی شگفت در دشتهای روسیه پیش رفتند. ارتش آلمان قصد داشت که با حملات پی در پی ارتش روسیه را کاملاً منهدم سازد و این نقشه در روزهای اول جنگ با موفقیت همراه بود. به تدریج آلمانها احساس کردند که با مقاومت دلیرانه روسها روبه‌رو هستند. با وجود این ارتش نیرومند آلمان در ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۱ شهر کیف<sup>۱۱</sup> را تصرف کرد و بیش از ۶۵۰ هزار سرباز روسی به اسارت آلمانها درآمدند. یک ماه بعد شهر سن پترزبورگ (لنینگراد) نیز در محاصره کامل قرار گرفت. در این زمان یک نیروی موتوریزه متشکل از چهل و پنج لشکر زرهی به فرماندهی مارشال فن بوک به مسکو نزدیک می‌شد.

با نزدیک شدن نیروهای آلمانی به مسکو، استالین مقرر حکومت خود را به کنار رودخانه ولگا انتقال داد و ژنرال کیورگی ژوکوف<sup>۱۲</sup> (۱۸۹۶ - ۱۹۷۰ م.) را مأمور دفاع از مسکو نمود.

رئیس‌جمهور امریکا اختیار تام داد که بدون مشاوره با مجلس سنا و کنگره هرچه زودتر برای مقابله با نازیسم تصمیمات لازم را بگیرد. روزولت فوراً فرمان ارسال سلاحهای جدید به بریتانیا را صادر کرد. از آن پس سیل سلاحهای امریکایی به انگلستان سرازیر شد. به فرمان

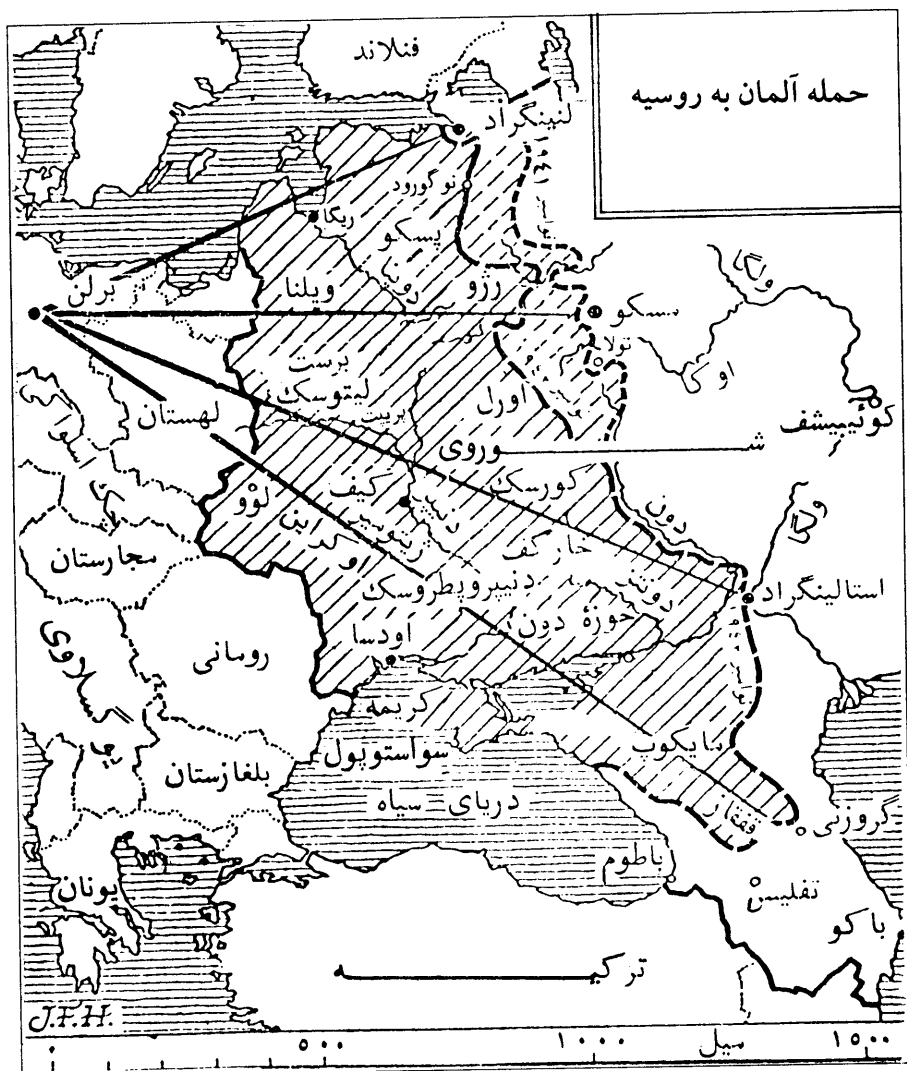


فرانکلین روزولت

رئیس‌جمهور امریکا پانصد هزار قبه تفنگ، نهصد توپ و هشتاد هزار مسلسل در اختیار انگلستان قرار گرفت.

11. Kiev

12. Zhukov



حمله آلمان به روسیه

مورد موافقت هیتلر قرار نگرفت. او مشتاق بود که مسکو هرچه زودتر به تصرف سربازان آلمانی درآید. در نوامبر ۱۹۴۱ به ارتش آلمان فرمان داده شد که با هجوم سنگین خود مقاومت

سرماي شديد روسيه به تدريج آغاز مي شد. ستاد كل ارتش آلمان معتقد بود كه با رسيدن فصل زمستان بهتر است ستونهاي مقدم ارتش به مواضع مناسب تري عقب نشيني كند. اين پيشنهاده

چین، اقدامات خصمانه‌ای را علیه دولتهای اروپایی که در چین منافی داشتند آغاز کرد. مراکز تجاری کشورهای اروپایی در چین تعطیل شد و بهره‌برداری اقتصادی در شمال چین به دو شرکت «میتسویی» و «میتسویی» سپرده شد. اکنون تمام زغال‌سنگ استخراج شده از معادن چین مستقیماً به ژاپن حمل می‌گردید. رود بزرگ «یانگ تسه» به روی کشتیهای اروپایی بسته شد و تجارت ژاپن جانشین تجارت ممالک قاره اروپا گردید. ژاپن در نوامبر ۱۹۳۸ با ارسال یادداشتی «پیمان دریایی واشنگتن» را که بر طبق آن ژاپن احترام نسبت به تمامیت خاک چین را تعهد کرده بود یکطرفه لغو کرد.

در این هنگام مقاصد توسعه طلبانه ژاپن در جنوب شرقی آسیا کاملاً روشن شده بود. امریکا که خود به عنوان یک «امپریالیسم جدید» در صحنه بین الملل ظاهر گشته بود نمی توانست نظاره گر فتوحات ژاپن باشد. روابط امریکا و ژاپن از سپتامبر ۱۹۴۰ به شدت خصمانه شد و صدور نفت و فولاد بنا به تصمیم کنگره امریکا به ژاپن قطع گردید. اما ژاپن در مقابل این اقدامات، عکس العمل تندی از خود نشان نداد. ژاپنها تصمیم گرفته بودند که قبل از دست و پنجه نرم کردن با امریکا، از سوی دولت شوروی که در آن موقع دشمن خطرناکی برای ژاپن محسوب می‌شد، احساس اطمینان خاطر کنند. آنها از مسکو خواستند که قرارداد دوستی و عدم تعرضی با ژاپن امضاء کنند. پس از مذاکرات طولانی بین نمایندگان دو کشور، سرانجام در ۱۳

مدافعان شهر را درهم شکندند. حمله شدید آلمانها ابتدا با پیروزیهای چشمگیر همراه بود. آنها تا ۲۰ کیلومتری مسکو پیش رفتند و حتی شهرکهای اطراف مسکو را اشغال کردند. اما ناگهان ژنرال ژوکوف به نیروهای خود که متشکل از صد لشکر تعلیم دیده بود، فرمان حمله داد. سربازان روسی که به هوای سرد زمستان میهن خویش عادت داشتند با یک حمله سریع غافلگیرکننده ضرباتی سخت بر سپاهیان آلمان وارد آوردند.

سربازان آلمانی با چند حمله شدید به عقب رانده شدند. گزارشهایی که از جبهه شرق به هیتلر رسید او را سخت خشمگین ساخت. هیتلر فرمان داد که با بمبارانهای هوایی مقاومت مدافعان شهر درهم شکسته شود، اما روسها که خود را به توپهای ضد هوایی جدید مجهز کرده بودند تعداد زیادی از هواپیماهای مهاجم آلمانی را سرنگون ساختند. سرمای سخت روسیه قوای آلمان را فلج کرده بود. افسانه شکست ناپذیری ارتش رایش سوم به تدریج رنگ می‌باخت. اخباری که از جبهه‌های روسیه می‌رسید حکایت از تلفاتی هولناک داشت. رادیو برلن پیوسته از تلفات ارتش روسیه سخن می‌گفت، اما ستاد ارتش آلمان در همان شهر به خوبی آگاه بود که ارتش آلمان تا آن زمان در جبهه شرق یک میلیون و ششصد هزار نفر از نیروهای خود را از دست داده است.

### جنگ در شرق آسیا

دولت ژاپن پس از اشغال بخشهایی از کشور



شهر ولگاگراد پس از نبردهای طولانی

فومیمارو کونوی<sup>۱۳</sup> (۱۸۹۱ - ۱۹۴۵ م.) بود. در کابینه جدید پست وزارت امور خارجه به ژنرال

آوریل ۱۹۴۰ «قرارداد دوستی و عدم تعرض بین دو کشور» به امضا رسید. اکنون کابینه ژاپن که به کابینه جنگ شهرت یافته بود آماده جنگ با امریکا شده بود. نخست وزیر این کابینه پرنس

اعلان جنگ دهند. به این ترتیب جنگ ابعادی جهانی به خود گرفت.

در مورد ژاپن در آن زمان کار چندانی از امریکا که هزاران کیلومتر با آن فاصله داشت ساخته نبود. پایگاههای گوام در جزیرهٔ دیک و جزایر فیلیپین به سرعت به وسیلهٔ ژاپنها تسخیر شد. بریتانیا و هلند نیز نتوانستند مستعمره‌های خود را در آسیای جنوب شرقی حفظ کنند. تا بهار سال ۱۹۴۲ ژاپنها مالایا را از انگلیسیها و اندونزی را از هلندیها گرفته بودند. آنان عملاً بر سیام و برمه نیز مسلط شده و ظاهراً آماده حمله به استرالیا نیز شده بودند.

در این زمان که کشورهای عضو «محور» در همه جا پیروزمندانه به اهداف خود نزدیک می‌شدند، ایتالیا به رهبری موسولینی درصدد تصرف سرزمینهای تازه‌ای بود. ایتالیا پس از حمله به اتیوپی در سال ۱۹۳۵ و تصرف آن سرزمین بخشهایی از لیبی را هم در اختیار گرفت و در سال ۱۹۳۹ رسماً آن کشور را جزء خاک ایتالیا قلمداد نمود. ایتالیا قصد داشت که پس از لیبی به مصر حمله کرده و قسمتهایی از آن کشور را تصرف کند.

### نبرد در آفریقا

در چهارم ژوئیه ۱۹۴۰ سپاهیان ایتالیا نخست از جنوب و سپس از غرب به سپاهیان انگلیس که در مصر متمرکز شده بودند، حمله

تویودا<sup>۱۴</sup> و وزارت جنگ به ژنرال هیدکی تویو<sup>۱۵</sup> (۱۸۸۴ - ۱۹۴۸ م.) داده شد. هر دو نفر آنها جنگ طلب بودند و به گسترش مرام ناسیونالیستی-مذهبی شینتوی پاک اعتقاد داشتند. اولین اقدام کابینه کونوی حمله به هندوچین فرانسه در شرق آسیا بود. در اکتبر ۱۹۴۱ هیدکی تویو، وزیر جنگ، ریاست کابینه را به عهده گرفت. در آن هنگام مذاکراتی بین دولت ژاپن و امریکا در جریان بود. امریکا تلاش می‌کرد که ژاپنها را وادار سازد که از چین و هندوچین بیرون روند که حادثه پرل هاربر پیش آمد.

### حمله به پرل هاربر

پرل هاربر<sup>۱۶</sup> پایگاه مهم دریایی امریکا در هاوایی بود که تأسیسات آن قریب ۲۵ کیلومترمربع را فرا گرفته بود. روز هفتم دسامبر ۱۹۴۱ ژاپنها بدون اخطار قبلی با هواپیما به این پایگاه دریایی حمله کردند. در اثر این حمله ناگهانی خسارات بسیار سنگینی به این پایگاه وارد آمد و تعدادی از کشتیهای امریکایی کاملاً منهدم گردید. در حملهٔ غافلگیرکننده ژاپنها بیش از ۲۵۰۰ نفر از نیروهای امریکایی کشته شدند. خبر حملهٔ ژاپن به پرل هاربر موجب خشم و حیرت مقامات امریکایی شد. نتیجهٔ این حمله اعلان جنگ امریکا به ژاپن بود. آلمان و ایتالیا که قبلاً یک تعهد نظامی با ژاپن امضاء کرده و اتحاد محور را تشکیل داده بودند مجبور شدند تعهد خود را نسبت به عضو ثالث محور محترم بشمارند و در روز یازدهم دسامبر به امریکا

14. Tojoda

15. Tojo

16. Pearl Harbor

سپاه او که به سپاه آفریقا شهرت یافته بود، از دو لشکر پیاده موتوریزه تشکیل می‌شد. هشت لشکر ایتالیایی نیز آلمانها را همراهی می‌کردند. رومل در ۲۱ ژوئن شهر طبرق را تصرف کرد و از مرز مصر گذشت. نیروهای آلمانی و ایتالیایی تا شهر اسکندریه و دلتای رود نیل و کانال سوئز بیش از صد کیلومتر فاصله نداشتند و به نظر می‌رسید که دیگر هیچ چیز نمی‌تواند رومل را از پیشروی باز دارد.

در نوامبر ۱۹۴۲، متفقین تصمیم گرفتند که در مستعمرات آفریقایی فرانسه نیرو پیاده کرده و از آنجا به قوای آلمان حمله کنند. اجرای این برنامه با مقاومت شدید اما کوتاه نیروهای وابسته به حکومت ویشی فرانسه روبه‌رو گردید، سرانجام متفقین توانستند نیروهای خود را در مراکش و الجزایر مستقر سازند. در این دوران فرماندهی عالی ارتش هشتم انگلیس در قاهره و اسکندریه سرگرم تعلیم افراد، تجهیز قوا و تهیه مقدمات حمله به نیروهای آلمانی بود. فرماندهی این ارتش را فیلید مارشال برناردلا مونتگمری<sup>۱۸</sup> (۱۸۸۷ - ۱۹۷۶ م.) سردار نامدار انگلیسی و استاد نبردهای توپخانه‌ای بر عهده داشت.

رومل که روباه صحرا لقب گرفته بود برای آنکه با حمله متفقین غافلگیر نشود، پیشدستی کرد و در ۳۱ اوت ۱۹۴۲ حمله خود را به شهر العلمین در مصر آغاز کرد. هدف او درهم شکستن ارتش هشتم انگلیس و پیشروی به سوی

کردند. نیروهای هشتاد هزار نفری انگلیسی که بیشتر سربازان هندی بودند به اجبار در دو جبهه می‌جنگیدند. نیروهای ایتالیا بیش از پنج برابر نیروهای انگلیسی و هندی و مصری، ولی فاقد یک فرماندهی توانمند بودند و به همین جهت حمله ایتالیا به مصر با شکست کامل روبه‌رو شد. نیروهای انگلیسی توانستند پس از چهار روز نبرد سی و هشت هزار سرباز ایتالیایی را اسیر کنند. سپاهیان بریتانیا سپس به خاک لیبی حمله کردند و نیروهای دشمن را کاملاً شکست دادند. در اثر این حمله صد و سی هزار ایتالیایی اسیر شدند و پانصد تانک سالم به دست نیروهای انگلیسی افتاد.

موسولینی دست یاری به سوی هیتلر دراز کرد. هیتلر فوراً به تقاضای متحد خود پاسخ مثبت داد و یک لشکر کارآمد به فرماندهی فیلید مارشال اروین رومل<sup>۱۷</sup> (۱۸۹۱ - ۱۹۴۴ م.) را به آفریقا گسیل داشت. رومل پیشاپیش یک لشکر کامل زرهی در خاک لیبی پیاده شد و بی‌درنگ دست به یک جنگ برق‌آسا زد. پیشروی نیروهای آلمانی شگفت‌انگیز و تکان‌دهنده بود. مارشال رومل در مدت دوازده روز لیبی را از دست نیروهای انگلیسی بیرون آورد و شهر طبرق در شرق لیبی را محاصره کرد و به چند کیلومتری مرز مصر رسید. با این حملات سریع و پیروزمند، موقعیت انگلیس در مصر و کانال سوئز به خطر افتاد.

در ۲۷ ماه مه ۱۹۴۲ مارشال رومل بار دیگر تعرض خود را در صحرای آفریقا از سر گرفت.



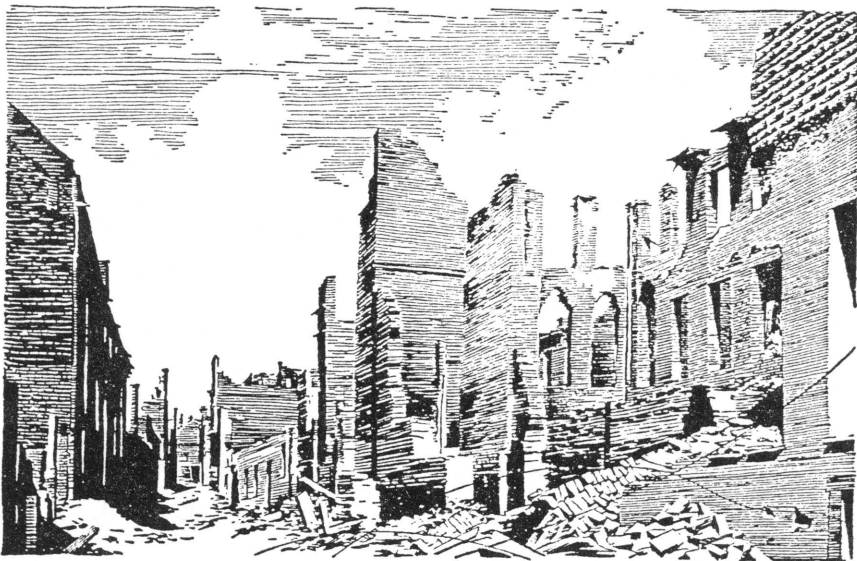
جنگ تأثیر قطعی داشت و درواقع نخستین پیروزی انگلیس در جنگ جهانی دوم بود.

### شکست آلمان

از ماه مه ۱۹۴۲ اوضاع جنگ به نفع متفقین تغییر یافت. روز هفتم ماه مه در طی نبرد دریای مرجان در جنوب غربی اقیانوس آرام، نیروهای دریایی متفقین از حمله ژاپن به استرالیا جلوگیری کردند. در پایان همین ماه نیروهای فرانسه آزاد به رهبری ژنرال دوگل و با کمک نیروهای بریتانیایی و امریکایی آخرین پایگاههای نیروهای محور را در تونس تصرف کردند. در جبهه‌های شرق نیز نیروهای آلمانی ضربات مرگباری را از سوی نیروهای روسی تحمل می‌کردند.

اسکندریه و کانال سوئز بود. در گرمای سوزان صحرا، در جبهه‌ای به طول هفتاد کیلومتر نبردی سخت و هولناک میان دو ارتش به وقوع پیوست. در این نبرد آلمانها توانستند به پیروزی دست یابند و ژنرال مونتگمری موفق شد در جبهه آلمان شکاف قطعی ایجاد کند.

در دوم نوامبر ژنرال رومل با هیتلر تماس گرفت و ضمن بیان اوضاع مخاطره‌آمیز جنگ از او خواست که اجازه دهد نیروهای آلمانی عقب‌نشینی کنند. ولی با مخالفت شدید هیتلر روبه‌رو شد. رومل که می‌دانست ادامه نبرد به معنای نابودی کامل ارتش آلمان در آفریقا است از دستور هیتلر سر باز زد و فرمان عقب‌نشینی را صادر کرد. در این نبرد نود و شش هزار سرباز آلمانی و ایتالیایی اسیر شدند. نبرد العلمین در سرنوشت



جنگ بسیاری از شهرهای اروپا را به ویرانه تبدیل کرده بود

۱۹۴۴، آلمانها با قبول تلفات بسیار، دست از محاصره شهر برداشتند. حمله سپاهیان شوروی در مارس ۱۹۴۳ قفقاز را از نیروهای آلمانی پاک کرد. در ژانویه ۱۹۴۴ اشغالگران آلمانی از کیف، ژیتومیر، و اوکراین متواری شدند و نیروهای شوروی پیروزمندانه وارد رومانی گردیدند.

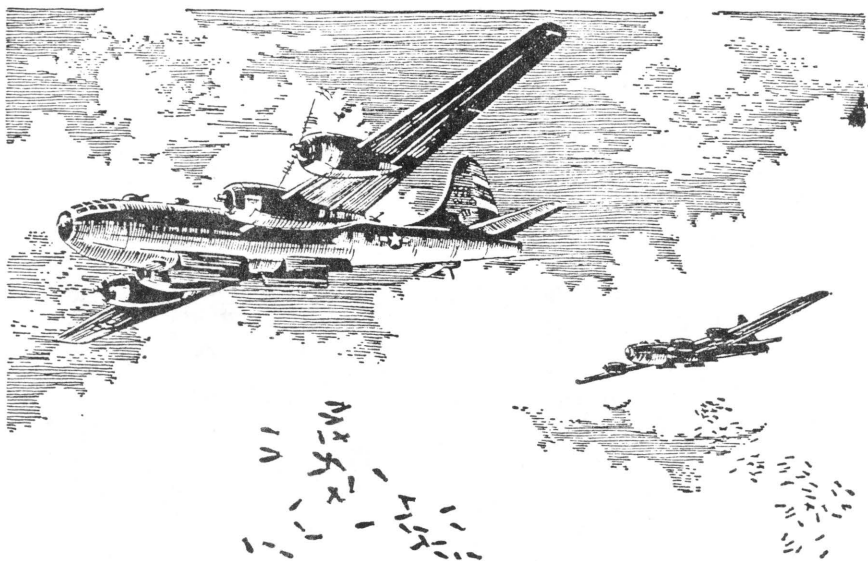
بمبارانهای هوایی شهرهای آلمان، مردم آن کشور را دچار وحشت و اضطراب کرده بود. حملات هوایی متفقین علیه پایگاههای دریایی، کشتی سازی و کارخانه های تهیه اسلحه، تقریباً قدرت دفاع و یا حمله را از نیروهای آلمان گرفته بود. بسیاری از غیرنظامیان نیز در شهرهای مختلف آلمان در اثر این بمبارانها جان خود را از دست می دادند.

شکستهای پی در پی نیروهای ایتالیا موقعیت موسولینی را نیز در خطر انداخته بود. در دهم ژوئیه ۱۹۴۳، ارتشهای انگلیس و امریکا متفقاً به جزیره سیسیل متعلق به ایتالیا حمله کردند. ایتالیاییها که از ادامه جنگ خسته شده بودند قادر به هیچ گونه مقاومت جدی نبودند. موسولینی از هیتلر تقاضای کمک کرد. آلمان نیروهایی را به کمک فاشیستها فرستاد. از طرف دیگر موسولینی «شورای عالی فاشیست» را به تشکیل جلسات فوق العاده دعوت نمود. این شورا از سال ۱۹۳۹ تشکیل نشده بود. موسولینی در اجلاس شورای عالی فاشیست از «موقعیت خطرناک ایتالیا» سخن گفت و از اعضای شورا خواست که قدرت و برتری او را یک بار دیگر تأیید نمایند تا وی بتواند با تکیه بر اختیارات تازه، شکستهای

در این زمان آلمانها از نظر سوخت شدیداً دچار کمبود شده بودند. این کمبود تا حدود زیادی نتیجه بمبارانهای متفقین بود. معادن نفت رومانی نیز پاسخگوی نیازهای جنگی آلمان نبود. حمله به نواحی نفتخیز روسیه نیز با ناکامی مواجه شده بود. از بهار ۱۹۴۳ خبر شکستهای پی در پی قوای آلمان نازی در تمام جبهه ها به ستاد کل فرماندهی ارتش آلمان در برلن می رسید. کارشناسان جنگی آلمان شرایط سربازان آلمانی را برای «پیشوا» توصیف می کردند و از وی می خواستند که به نحوی به یک صلح آبرومندانه تن دردهد. اما هیتلر در اوج غرور و خودخواهی بود و همچنان از پیروزی قریب الوقوع نژاد آریین سخن می گفت.

روسیه در جنگ با آلمان به پیروزیهای تازه ای دست می یافت. شهر ولگا گراد (که در آن زمان استالینگراد نامیده شده بود) در اثر حملات مداوم قوای آلمان کاملاً ویران شده بود، اما مردم همچنان به نبرد با قوای متجاوز ارتش نازی ادامه می دادند. سرانجام در دوم فوریه ۱۹۴۳ نیروهای امدادی شوروی، نیروهای محور را وادار به تسلیم کردند. در نبردهای ولگا گراد تلفات آلمانها به سیصد هزار نفر رسید.

شهر سن پترزبورگ یا پتروگراد (که در آن زمان لنینگراد نام گرفته بود) در مقابل نیروهای مهاجم آلمانی به مقاومتی شگفت دست زد. این شهر مدت دو سال در محاصره کامل قوای آلمان قرار داشت. بسیاری از مردم شهر در اثر قحطی و گرسنگی جان سپردند. ولی سرانجام در آغاز سال



هواپیماهای متفقین هر روز شهرهای آلمان را بمباران می‌کردند

مارشال بادوگلیو قرارداد متارکه جنگ با متفقین را در ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۳ در مالت امضاء کرد. با این قرارداد نظام سیاسی و اقتصادی ایتالیا کاملاً تحت اختیار متفقین درآمد. نیروهای متفقین اعلام کردند که مسئولین جنگ را دستگیر خواهند کرد. آلمانها به محض آگاهی از قرارداد متارکه جنگ، عکس العمل شدیدی از خود نشان دادند. خلع سلاح سپاهیان ایتالیا آغاز شد. سپاهیان ایتالیا در فرانسه، دالماسی و یونان نیز خلع سلاح شدند و مانند اسیران جنگی به آلمان فرستاده شدند تا به عنوان کارگر در اردوگاهها به کار اجباری مشغول شوند. از سوی دیگر قسمتهای وسیعی از شمال ایتالیا از جمله شهر رُم

گذشته را جبران نماید. پاسخ شورای عالی فاشیست ناامیدکننده بود. شورا از موسولینی خواست که فرماندهی کل قوا را به پادشاه تفویض کرده و برطبق قانون اساسی از فرامین پادشاه اطاعت کند. موسولینی از پادشاه تقاضای ملاقات کرد. او انتظار داشت که در ملاقات با پادشاه بتواند یک بار دیگر صاحب اختیارات تام شود. اما در این ملاقات پادشاه به او اطلاع داد که مارشال پیترو بادوگلیو<sup>۱۹</sup> (۱۸۷۱ - ۱۹۵۶ م.) به عنوان رئیس دولت منصوب شده است. موسولینی ناراحت و پریشان از کاخ پادشاهی بیرون رفت و هنوز چند ساعتی نگذشته بود که توقیف و به زندان «گران ساسو»<sup>۲۰</sup> فرستاده شد. روز بعد انحلال حزب فاشیست اعلام گردید.

19. Badoglio

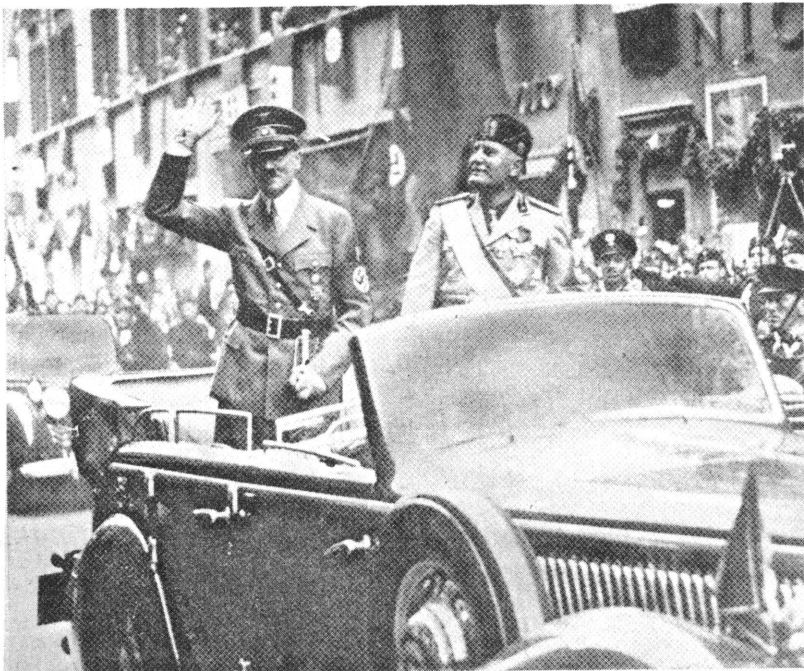
20. Gran Sasso

به اشغال سربازان آلمانی درآمد.

اصلی می دانستند.

نیروهای متفقین پی در پی ضربات خردکننده‌ای بر آلمانها وارد می آوردند. در اکتبر ۱۹۴۳ ناپل و در ژوئن ۱۹۴۴ شهر رُم به تصرف متفقین درآمد. دولت بادوگلیو استعفا داد و

در ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۳، هواپیماهای آلمانی با حمله به «گران ساسو»، توانستند موسولینی را آزاد کنند و با خود به آلمان ببرند. موسولینی بلافاصله پس از ملاقات با هیتلر اعلام کرد که



موسولینی و هیتلر

دولت جدیدی به ریاست بونومی<sup>۲۱</sup> که سوسیالیت ملایمی بود تشکیل شد.

### کنفرانس تهران

در نوامبر ۱۹۴۳ سران سه کشور بزرگ متفق

«دولت فاشیست جمهوری ایتالیا» را دوباره تشکیل خواهد داد. یک ماه بعد موسولینی به مناطق تحت اشغال آلمانها یعنی شمال ایتالیا رفت و دولت تازه‌ای را تشکیل داد. آلمانها تصمیم داشتند که با تمام قوا در مقابل نیروهای متفقین مقاومت کنند و چون پایتخت ایتالیا، شهر رُم، را در دست داشتند خود را صاحب قدرت

شکستهای پی‌درپی شده بود، اما در اروپا از استحکامات دفاعی و تجهیزات جنگی کافی برخوردار بود و هر حمله‌ای را دفع می‌کرد. درواقع قسمتهای وسیعی از اروپا برای قوای آلمان به‌صورت دژی تسخیرناپذیر درآمده بود.

متفقین جهت فتح این دژ طرح‌ها و نقشه‌های متعددی را مورد بررسی قرار دادند و سرانجام در پگاه ششم ۱۹۴۴ حمله نهایی و سرنوشت‌ساز خود را آغاز کردند. یک ارتش نیرومند از کشورهای متفق، به فرماندهی ژنرال دوايت آیزنهاور<sup>۲۲</sup> (۱۸۹۰ - ۱۹۶۹ م.) به دژ به اصطلاح تسخیرناپذیر آلمان نازی حمله کرد. مکانی که برای پیاده کردن سربازان انتخاب شده بود ساحل نرماندی<sup>۲۳</sup> بود که مستقیماً روبه‌روی کرانه‌های انگلستان قرار داشت. در یازدهم ژوئن اولین نبرد مهم، که به نام «نبرد سواحل» معروف است، با پیروزی متفقین پایان یافت. آلمانیها در نرماندی مقاومت سختی از خود نشان دادند ولی سرانجام شکست خورده و عقب نشستند. تعداد سربازانی که در نخستین روز در سواحل نرماندی پیاده شدند ۱۳۰۰۰ نفر بود، ولی این تعداد در مدت یک ماه از مرز یک میلیون نفر گذشت. یک ماه بعد قوای متفقین با گذشتن از مرزهای آلمان، وارد خاک آن کشور شدند.

### نقشه برای کشتن هیتلر

پیاده شدن نیروی متفقین در نرماندی،

در جنگ دوم جهانی یعنی فرانکلین روزولت، وینستون چرچیل و استالین با عده‌ای از مشاورین نظامی و سیاسی خود به تهران آمدند و در فاصله ۲۸ نوامبر تا اول دسامبر نخستین کنفرانس عالی سران متفقین در تهران برگزار شد. در این کنفرانس در مورد هماهنگی عملیات پیاده کردن قوا در نورماندی و حمله گسترده شوروی به خاک آلمان مذاکراتی انجام شد و موافقت‌هایی به عمل آمد.

در آن زمان کشور ایران تحت اشغال کشورهای متفق قرار داشت و روزهای سخت و بحرانی را می‌گذراند. در این کنفرانس سران سه کشور با امضای یک اعلامیه سه جانبه در اول دسامبر ۱۹۴۳ (برابر با ۹ آذر ۱۳۲۲ هجری شمسی) از نقش ایران در کمک به متفقین قدردانی کردند و تعهد نمودند که استقلال، تمامیت ارضی و حاکمیت ایران را محترم بشمارند. حوادث بعدی نشان داد که شوروی به هیچ یک از تعهدات خود عمل نکرد. دولت شوروی در شهریور ۱۳۲۳ (سپتامبر ۱۹۴۴) تقاضای امتیاز نفت شمال ایران را کرد و این امر موجب تشنجات و کشمکشهای فراوان در مجلس شورای ملی گردید. سرانجام به پیشنهاد دکتر محمد مصدق، قانون ممنوعیت دولت از مذاکره و عقد قرارداد راجع به امتیاز نفت با خارجیها در ۱۱ آذرماه ۱۳۲۳ به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

### پیاده شدن قوای متفقین در نرماندی

نیروهای آلمان با آنکه در آفریقا دچار

درآمد. سرهنگ شوفنبرگ، افسر نیروی هوایی بمبی را در اتاق شورای عالی نظامی قرار داد. بمبت منفجر شد و تنی چند از افسران عالی‌رتبه کشته شدند اما هیتلر فقط جراحات مختصری برداشت. عکس‌العمل هیتلر بسیار شدید بود. کلیه

شکست نهایی هیتلر و ارتش نازی را برای همه مسلم ساخت. متفقین پس از آن بر وسعت و شدت بمبارانهای هوایی شهرهای آلمان افزودند، اما هیتلر همچنان با وقاحت کامل از پیروزی «رایش سوم» سخن می‌گفت. در این



پیاده شدن نیروهای متفقین در نرماندی

افسرانی که در این توطئه شرکت داشتند دستگیر و به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. اداره تبلیغات آلمان نازی، به‌ویژه گوبلز از این حادثه نهایت استفاده را کرد. از آن پس تبلیغات نازیها بر این نکته تأکید داشت که «پیشوا» مردی روین‌تن است و هیچ کوششی برای قتل وی به نتیجه نمی‌رسد.

### آزاد شدن پاریس

پیشرفتهای روسیه در شرق و قوای انگلیس

هنگام افسران ارتش آلمان متوجه شده بودند که هیتلر قصد دارد جنگ را تا نابودی کامل آلمان ادامه دهد. از همین‌رو برخی از افسران آلمانی تصمیم گرفتند که با یک کودتای نظامی هیتلر را برکنار ساخته، دولت جدیدی بر روی کار آورند و با متفقین صلح کنند. اداره اطلاعات امنیتی ارتش نازی از این توطئه باخبر شد و افسرانی را که قصد کودتا داشتند دستگیر کرد.

در ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۴ توطئه دیگری که برای کشتن هیتلر طرح‌ریزی شده بود به مرحله اجرا

رسمی لهستان می‌شناسند. اما شوروی اعلام کرد که دولت قانونی لهستان را دولتی می‌شناسد که تحت نظر کرملین در مسکو تشکیل شده است. در این ایام هواپیماهای آلمانی شروع به بمباران شهر ورشو کردند. ارتش شوروی بدون اینکه دخالتی بکند، هواپیماهای آلمانی را آزاد گذاشت تا با بمبارانهای مداوم شهر ورشو را تبدیل به خرابه‌ای کنند. دولت شوروی حتی به هواپیماهای انگلیسی که می‌خواستند به مردم ورشو کمک کنند، اجازه نداد که از فرودگاههای شوروی استفاده کنند. مردم ورشو مدت دو ماه مقاومت کردند ولی در ماه اکتبر به ناچار تسلیم شدند.

آلمانیها پس از اشغال مجدد ورشو از هیچ ظلم و ستمی خودداری نکردند. هزاران نفر قتل‌عام شده و هزاران نفر دیگر به اردوگاههای کار اجباری اعزام شدند.

با پیشرفت قوای روس در جبهه شرق، فنلاند که تحت نظارت آلمان نازی قرار داشت در معرض حمله نیروهای شوروی قرار گرفت. در تاریخ ۲۵ اوت ۱۹۴۴ فنلاندیها تقاضای متارکه کردند. شوروی اعلام کرد در صورتی با تقاضای متارکه موافقت خواهد کرد که فنلاند بدون درنگ تمام روابط خود را با آلمان قطع کند. فنلاند این شرط را پذیرفت و قرارداد متارکه در ۹ سپتامبر ۱۹۴۴ امضا شد. بر طبق این قرارداد، بندرگاه بوتسامو به شوروی ملحق شد و فنلاند ملزم به پرداخت سیصد میلیون دلار به‌عنوان غرامات و خسارات جنگی گردید.

و امریکا در جبهه‌های غرب، نابودی کامل ارتش نازی را نوید می‌داد. ارتش فرانسه آزاد به رهبری ژنرال دوگل نیز اکنون برای درهم شکستن مقاومت آلمانیها کوشش می‌کرد. سرانجام، حملات مداوم این ارتش به نیروهای آلمانی مؤثر واقع شد و آلمانیها مجبور به عقب‌نشینی شدند. در ۲۴ اوت ۱۹۴۴ اربابه‌های جنگی ارتش سوم متفقین وارد پاریس شدند. یک روز بعد فون گولتیز فرمانده نیروهای نازی در پاریس تسلیم شد. شهر پاریس تقریباً سالم مانده بود، زیرا گولتیز به اوامر و دستورات مکرری که از سوی «پیشوا» راجع به انهدام مراکز مهم پاریس دریافت شده بود، توجهی نکرده بود. حتی پلها و جاده‌ها سالم باقی مانده بودند. روز ۲۶ اوت ژنرال دوگل به‌عنوان پیکارجوی آزادی و پیروزمند فرانسه از خیابان شانزلیزه عبور کرد. دوگل در اولین نطق خود از نهضتهای پارتیزانی و نیروهای مقاومتی که در تمام مدت اشغال فرانسه با نیروهای آلمان نازی جنگیده و هزاران کشته داده بودند تجلیل کرد.

### نبرد در جبهه شرق

پس از گشایش جبهه دوم در غرب، روسها نیز حملات سنگینی را در جبهه شرق آغاز کردند. نیروهای شوروی در ژوئیه ۱۹۴۴ وارد لهستان شدند. اهالی ورشو بیرون رانده شدن قوای آلمان را از پایتخت با شادی جشن گرفتند. آنها اعلام کردند که «دولت آزاد لهستان» را که در شهر لندن به‌صورت تبعید به‌سر می‌برد به‌عنوان حکومت

آن کشور از چنگ اشغالگران نازی بودند، نیروهای کمونیستی و سلطنت طلب یونان مبارزه پنهان و آشکار خود را علیه هم آغاز کرده بودند. این مبارزات پس از پایان یافتن جنگ جهانی اول در یونان آغاز شده بود. در طول سالهای ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۵ حکومت یونان جمهوری بود، اما بار دیگر پسر کنستانتین اول به نام ژرژ دوم (۱۸۹۰ - ۱۹۴۷ م.) به پادشاهی رسید. در آوریل سال ۱۹۴۱ آلمان نازی به یونان حمله کرد و از سال ۱۹۴۲ گروههای سوسیالیست، لیبرالها و سلطنت طلبان در حالی که با کمونیستها رقابتی شدید داشتند، جنگهای پارتیزانی را علیه اشغالگران آلمانی آغاز کردند. روسها پس از تصرف یوگوسلاوی قصد داشتند که با کمک کمونیستها آن کشور را تصرف کنند. اما انگلستان مصمم بود که نگذارد آن کشور به دست کمونیستها بیفتد.

با شکستهای پی در پی آلمان نازی، رقابت کشورهای متفق کم آشکار می شد. در اوایل ماه اکتبر و شروع عقب نشینی سربازان آلمانی از یونان، قوای بریتانیا خود را آماده حمله به یونان نمود. کماندوهای انگلیسی بلافاصله شبه جزیره پلوپونز<sup>۲۵</sup> که قسمت جنوبی سرزمین یونان را تشکیل می دهد، اشغال کردند. در همان زمان صدها چتر باز انگلیسی بر فرودگاه آتن فرود آمدند. به دنبال قوای انگلیس پادشاه و ژرژ پاپاندرو<sup>۲۶</sup> (۱۸۸۸ - ۱۹۶۸ م.) به یونان بازگشتند.

در جنوب شرقی اروپا، کشورهای رومانی و بلغارستان نیز در شرایط سختی به سر می بردند. در ماه اوت با نزدیک شدن قوای شوروی، میشل، پادشاه رومانی تقاضای متارکه کرد. شوروی اعلام کرده که تقاضای متارکه جنگ را در صورتی خواهد پذیرفت که ژنرال آتونسکو که رومانی را در اردوی دولتهای محور قرار داده بود دستگیر شود. پادشاه رومانی ژنرال آتونسکو را دستگیر کرد و در ۱۵ اوت ۱۹۴۴ به آلمان اعلان جنگ داد. رومانی در ۹ ماهه آخر جنگ با آلمان، تلفات انسانی سنگینی را متحمل گردید. به موجب قرارداد متارکه مناطق ملداوی، بسارایی و بوکوفین به شوروی ملحق شد و رومانی ملزم به پرداخت سیصد میلیون غرامت گردید.

کشور یوگوسلاوی در تمام مدت جنگ جهانی دوم عملاً تحت تسلط آلمانها بود و مردم یوگوسلاوی به جنگهای پارتیزانی بر ضد اشغالگران نازی ادامه می دادند. در میان گروههای مقاومت، نیروی مقاومت کمونیستها به رهبری مارشال جوزپ تیتو<sup>۲۴</sup> (۱۸۹۲ - ۱۹۸۰ م.) توانست ضربات شدیدی به قوای اشغالگر آلمانی وارد آورد. تا رسیدن ارتش شوروی در ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۴ به یوگوسلاوی، نبرد پارتیزانها با قوای نازی همچنان در جریان بود و در آخرین روزهای نبرد، سربازان آلمانی که در مقابل پارتیزانها و نیروهای شوروی قرار گرفته بودند تلفات سنگینی را متحمل شدند.

در مورد یونان مسئله بسیار پیچیده بود. در همان روزهایی که قوای متفقین در صدد نجات

24. Tito

25. Peloponnesus

26. Papandreu



پاپاندرئو سیاستمداری جمهوریخواه و میانه‌رو بود. او در سالهای ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۵ پستهای مختلفی را در دولت یونان بر عهده داشت، ولی پس از اشغال کشورش در سال ۱۹۴۲ به خارج گریخته بود. پاپاندرئو تلاش کرد که با ایجاد یک دولت ائتلافی از بروز یک جنگ داخلی، مانند اسپانیا، جلوگیری کند. به همین دلیل شش نفر از اعضای حزب کمونیست را وارد کابینه خود کرد. زمانی که موضوع خلع سلاح داوطلبان غیرنظامی

مطرح شد، شش وزیر کمونیست از کابینه استعفا دادند و به دنبال استعفای آنها، اعتصاب عمومی سراسر کشور یونان را فراگرفت و در برخی نقاط به نبرد بین نیروهای کمونیست و نیروهای طرفدار دولت انجامید، که با دخالت انگلیس، نیروهای کمونیست سرکوب شدند.

### آخرین تلاشهای هیتلر

در زمانی که شورویها کشورهای بالکان را



چرچیل، روزولت و استالین در کنفرانس یالتا (۱۹۴۵)

در ساحل رود الب به یکدیگر ملحق شدند. هیتلر تا آن زمان از پناهگاه زیرزمینی خود در برلن همچنان فرمان مقاومت تا آخرین نفر را صادر می‌کرد اما در پانزدهم مارس وی به متفقین پیشنهاد صلح کرد، مشروط بر اینکه طرفین از کلیه اراضی اشغال شده عقب‌نشینی کنند. متفقین پیشنهاد صلح هیتلر را نپذیرفتند و تسلیم بدون قید و شرط آلمان نازی را خواستار شدند. در این هنگام تانکهای روسی شهر برلن را محاصره و قسمتهایی از شهر به تصرف روسها درآمده بود.

در دورانی که نیروهای آلمان در برلن به نبرد تن به تن با متفقین سرگرم بودند باقیمانده ارتش آن کشور در ایتالیا به سرنوشتی همانند دچار شده بود. آنها و بقیه سربازان فاشیست ایتالیا هم تلاش می‌کردند یا ناچار به جنگ رویاروی با دشمن پردازند و یا بگریزند. ایتالیاییها در شهرهای مختلف آن کشور به پا خاسته و با سربازان آلمانی و ایتالیایی طرفدار موسولینی نبرد می‌کردند. موسولینی که دوران زورمداری خود را پایان یافته می‌دانست، قصد داشت به همراه معشوقه خود به سوئیس بگریزد، ولی در نزدیکی مرز به وسیله پارتیزانهای ضد فاشیست ایتالیا شناخته و دستگیر شد. پارتیزانها موسولینی و معشوقه‌اش را روز بعد اعدام کردند.

هیتلر هم مانند موسولینی و همه دیکتاتورها سرنوشتی شوم داشت. در روز ۳۰ آوریل در حالی که قسمتهای اصلی شهر برلن به دست قوای شوروی افتاده و نبردهای خونین هولناکی در خیابانهای شهر ادامه داشت، هیتلر تصمیم به

یکی پس از دیگری تصرف می‌کردند، پیشروی متفقین در جهت غرب با حمله نیروهای آلمان متوقف شد. این حملات در واقع آخرین تلاشهای آلمان نازی بود. در ۱۷ دسامبر ۱۹۴۵ آلمانیها حمله شدیدی را از منطقه آردن بلژیک آغاز نمودند. آنها از تمام تانکهایی که در اختیار داشتند در این حمله استفاده کردند و در روزهای نخست، به پیشرفتهای نسبتاً قابل توجهی دست یافتند، اما به تدریج از شدت حملات آنها کاسته شد و از آن پس ناچار به تحمل بمبارانهای شدید از سوی قوای متفقین گردیدند. در این بمبارانها بسیاری از تجهیزات و تانکهای آلمانیها منهدم گشته و عده بسیاری از سربازان آلمانی کشته و یا مجروح شدند.

از آن پس نیروهای متفقین از هر طرف در خاک آلمان پیش می‌رفتند. حمله روسها از شرق و حملات دولتهای غربی از غرب، آخرین مقاومت آلمانیها را درهم می‌شکست. در اوایل ماه آوریل روسها به وین رسیدند و نیروهای امریکا، فرانسه و انگلیس ک از سوی غرب پیش می‌آمدند در چهارم مارس به رود راین رسیدند. در این نقطه نبردهای شدیدی بین آلمانیها و امریکاییها اتفاق افتاد. در آوریل ۱۹۴۵، امریکاییها به سوی جنوب روان شدند و شهرهای لایپزیک و نورنبرگ را اشغال کردند. انگلیسیها نیز در شمال آلمان پیش رفتند و توانستند بندر هامبورگ، برم و لوبک را تصرف کنند. در ۱۲ آوریل ۱۹۴۵ روزولت رئیس‌جمهور امریکا درگذشت و شاهد سقوط کامل آلمان نازی نبود. در ۲۶ آوریل ارتش دو کشور امریکا و شوروی

امریکا در اکتبر ۱۹۴۴ در نبرد خلیج لیت<sup>۲۷</sup> به پیروزی دریایی بزرگی نایل شده، پس از انجام یکی از بزرگترین نبردهای دریایی توانسته بود جزیره اوکیناوا<sup>۲۸</sup> را تصرف کند. اوکیناوا تنها سیصد مایل با ژاپن فاصله داشت. در این بین پایگاههای سایبان<sup>۲۹</sup> و ایوجیما<sup>۳۰</sup> هم به چنگ متفقین افتاد. اکنون ارتش امریکا انتقال سربازان خود از عرصه کارزار اروپا به خاور دور را تدارک می‌دید.

پس از شکست آلمان، توجه جهانیان به جنوب شرقی آسیا معطوف شد. در شرایطی که متفقین از دولت ژاپن می‌خواستند که تسلیم شود و از کشورهایی که به اشغال خود درآورده بود عقب بنشینند، دولت میلیتاریست ژاپن همچنان به حمله به مواضع متفقین ادامه می‌داد. در چنین روزهایی، هاری ترومن<sup>۳۱</sup> (۱۸۸۴ - ۱۹۷۲ م)، رئیس‌جمهور امریکا و چرچیل، نخست‌وزیر انگلیس پیرامون احتمال استفاده از بمب اتمی در جنگ با ژاپن مذاکره می‌کردند.

در ۲۶ ژوئیه ۱۹۴۵ امریکاییها اعلامیه‌ای خطاب به دولت و ملت ژاپن صادر کردند. در این اعلامیه آمده بود که اگر ژاپن فوراً تسلیم نشود، شهرهای آن کشور یکی پس از دیگری با یک سلاح جدید و مرگبار منهدم خواهند شد. هیروهِیتو<sup>۳۲</sup> امپراتور ژاپن پس از انتشار این

خودکشی گرفت. وی قبل از خودکشی دریا سالار کارل دونیتز<sup>۳۳</sup> (۱۸۹۱ - ۱۹۸۰ م.) را به جانشینی انتخاب کرد و سپس او و معشوقه‌اش اوا براوان دست به خودکشی زدند. یک روز بعد شهر برلن کاملاً به تصرف نیروهای شوروی درآمد.

روز هفتم ماه مه ۱۹۴۵ ژنرال آیزنهاور در ستاد خود در «رمس» نمایندگان رایش سوم را که آماده تسلیم بودند به حضور پذیرفت و آنان اوراق تسلیم بلا شرط را امضاء کردند. روز بعد همین نمایندگان در برلین به حضور مارشال ژوکوف فرمانده روسی رفتند و اوراق تسلیم را امضاء کردند. بدین ترتیب عمر نکبت‌بار امپراتوری رایش سوم پایان پذیرفت. نتایج جنگ جهانی دوم بسیار مصیبت‌بار بود. میلیونها انسان کشته، زخمی و معلول شدند. به این ترتیب یک‌بار دیگر نتایج پرستش انسان آشکار گردید.

### سرنوشت جنگ در ژاپن

اکنون همه دیدگاهها به ژاپن معطوف شده بود. قوای امریکا در جنوب شرقی آسیا به پیشرفتهای قابل توجهی دست یافته بود. نیروهای امریکایی تلاش می‌کردند که هرچه زودتر گینه جدید و فیلیپین را از ژاپن‌ها پس بگیرند. آنان برای رسیدن به این هدف مجبور بودند که ابتدا جزایر مرجانی را تصرف کنند. ژاپن جزایر مرجانی را بعد از جنگ جهانی اول از آلمان گرفته، و اکنون آن را به پایگاه نیرومندی تبدیل ساخته بود. بعد از آن، تصرف مجمع‌الجزایر گیلبرت<sup>۳۴</sup>، کارولین<sup>۳۵</sup> و ماریانا<sup>۳۶</sup> برای محاصره ژاپن بسیار ضروری بود.

27. Doenitz

28. Gilbert

29. Carolines

30. Mariana

31. Leyte Gulf

32. Okinaw

33. Saipan

34. Iwojima

35. Truman

36. Hirohito

تسلیم آلمان، در کارزار شرق آسیا شرکت کند به ژاپن اعلان جنگ داد و به نیروهای ژاپنی در منچوری حمله کرد. در نهم اوت دومین بمب اتمی بر ناکازاکی<sup>۳۸</sup> فرود آمد. تلفات و خرابیهای این شهر کمتر از هیروشیما نبود.

امپراتور ژاپن یکبار دیگر شورای عالی جنگ را تشکیل داد. شورا این بار به تسلیم بدون قید و شرط که خواسته متفقین بود رضایت داد. پیام تسلیم بلا شرط ژاپن توسط دولتهای سوئیس و سوئد به مقامات امریکایی داده شد.

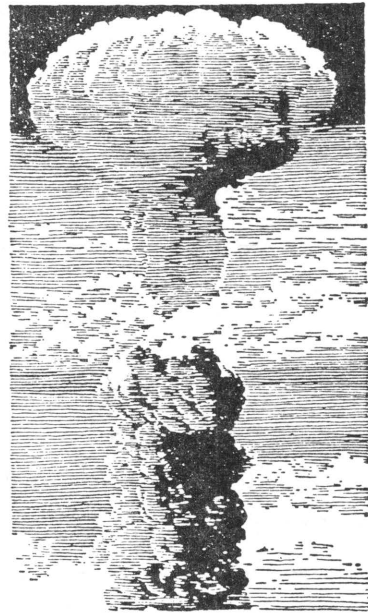
متفقین موافقت کردند که امپراتور ژاپن همچنان سلطنت کند مشروط بر اینکه اختیاراتش تابع سرفرماندهی متفقین باشد. شرط دیگر متفقین آن بود که امپراتور در یک سخنانی رادیویی با صراحت اعلام کند که نه خدا و نه جانشین خداست.

هیروشیما در ۱۴ اوت موافقت خود را با خواسته‌های متفقین اعلام کرد. کابینه سوزوکی کناره گرفت، و پرنس هیگازی کانی<sup>۳۹</sup> عموی امپراتور، دولت جدید را تشکیل داد.

متن رسمی تسلیم ژاپن در دوم سپتامبر در بندرگاه توکیو بر عرشه رزمناو میسوری<sup>۳۹</sup> به امضاء رسید. اولین واحدهای سربازان امریکایی در ۲۸ اوت ۱۹۴۵ وارد سرزمین ژاپن شدند و در هشتم سپتامبر ژنرال داگلاس مک آرتور<sup>۴۰</sup> (۱۸۸۰ - ۱۹۶۴ م)، فرمانده نیروهای امریکایی با اختیارات فراوان وارد توکیو شد.

اعلامیه به تشکیل شورای عالی جنگ مبادرت ورزید و نظر شورا را خواستار شد. شورا پس از مذاکره طولانی با اکثریت چهار رأی در برابر سه رأی خواستار ادامه جنگ در نهایت شدت بود. سوزوکی، نخست‌وزیر ژاپن در یک نطق رادیویی اعلام کرد که دولت ژاپن در نظر ندارد به اولتیماتوم متفقین پاسخ مثبت دهد.

در ششم اوت ۱۹۴۵ نخستین بمب اتمی بر شهر هیروشیما<sup>۳۷</sup> که دویست هزار نفر جمعیت داشت فرود آمد. انفجار این بمب به نابودی



انفجار بمب اتمی در هیروشیما

هفتاد هزار نفر از ساکنان این شهر انجامید و بقیه مردم شهر دچار سوختگیهای شدید شدند. دو روز بعد شوروی که تعهد کرده بود سه ماه بعد از

37. Hiroshima

38. Nagasaki

39. Missouri

40. Mac Arthur

## پرسش‌ها و فصل ۱۰۱

به پرسشهای زیر پاسخ دهید:

- ۱- بهانه آلمان برای حمله به لهستان در سال ۱۹۳۹ چه بود؟
- ۲- شوروی در چه تاریخی به کشور کوچک فنلاند حمله کرد؟
- ۳- آلمان از اوضاع نابسامان سیاسی کشورهای فرانسه و انگلستان چگونه استفاده کرد؟
- ۴- ژنرال دوگل برای ادامه مبارزه با آلمان نازی چه چاره‌ای اندیشید؟
- ۵- چرا گورینگ در اکتبر ۱۹۴۰ فرمان توقف حملات هوایی به انگلستان را صادر کرد؟
- ۶- کنگره آمریکا برای مقابله با توسعه طلبیهای هیتلر چه تصمیمی گرفت؟
- ۷- پس از حمله آلمان به روسیه، استالین چه کسی را مأمور دفاع از مسکو نمود؟
- ۸- نخست وزیر کابینه جنگ در سال ۱۹۴۰ در کشور ژاپن چه کسی بود؟
- ۹- پرل هاربر در چه تاریخی بمباران شد و چه نقشی در گسترش هرچه بیشتر جنگ داشت؟
- ۱۰- فرمانده قوای آلمانها در آفریقا چه کسی بود و چرا به او روباه صحرا می‌گفتند؟
- ۱۱- چرا نبرد العلمین تأثیر قاطع در سرنوشت جنگ جهانی دوم داشت؟
- ۱۲- فرمانده نیروهای متفقین در حمله به سواحل تُرماندی چه کسی بود؟
- ۱۴- شهر پاریس در چه تاریخی از اشغال نیروهای آلمانی آزاد شد؟
- ۱۵- امپراتور ژاپن متعهد شد که در رادیوی ژاپن چه بیاناتی را ایراد کند؟



## شوروی در عصر استالین

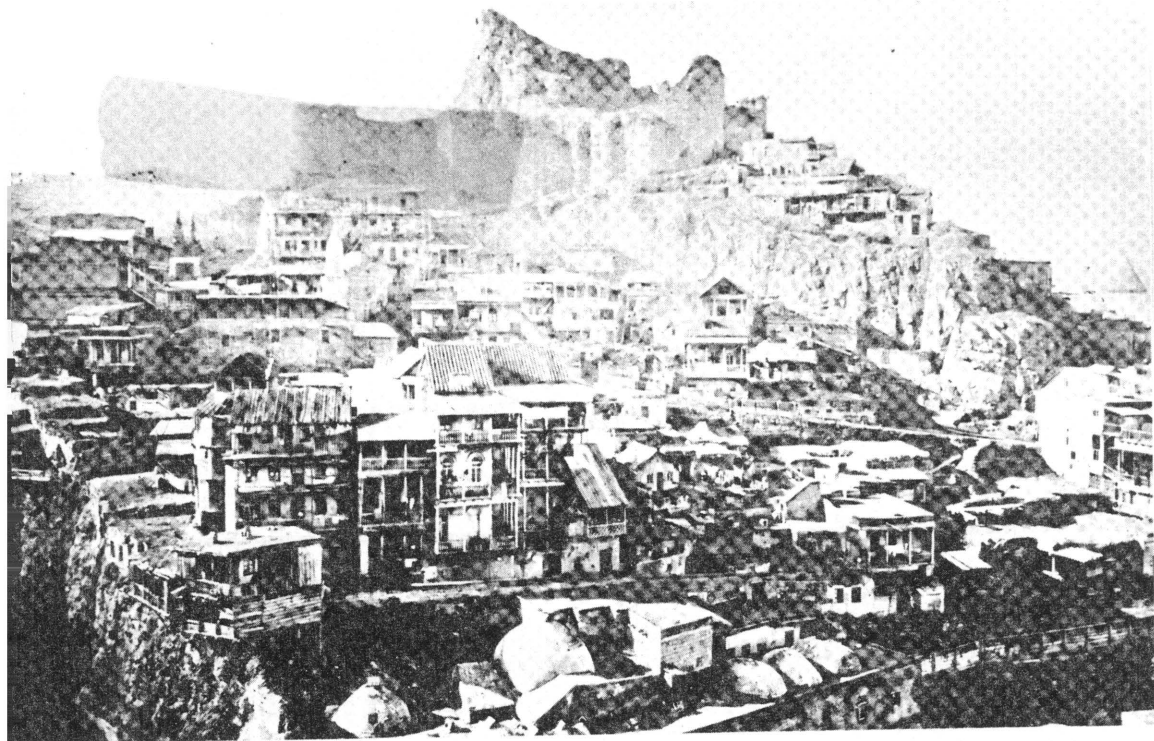


هنگام بررسی تاریخ کشورهای مختلف در این مجموعه بارها یادآور شده‌ایم که قضاوت پیرامون برخی شخصیت‌های تاریخی چندان آسان نیست. این شخصیت‌ها دارای نقاط قوت و ضعف بسیار بوده‌اند و ما نمی‌توانیم تنها به صرف مطالعه چند کتاب درباره هر یک از آنها به قضاوت بنشینیم. یکی از این افراد یوسیف استالین، زمامدار شوروی است که از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۵۳ میلادی بر کشور اتحاد جماهیر شوروی سابق حکومت کرد.

نام اصلی او جوگاش ویلی بود. در سال ۱۸۷۹ در شهر گوری گرجستان متولد شد. پدرش کفاش بود. وی مدت پنج سال (از سال ۱۸۹۴ تا ۱۸۹۹) در مدرسه مذهبی تفلیس تحصیل می‌کرد ولی به سبب رفتارهای شرارت‌بار و نافرمانی از دستورهای مسئولان مدرسه اخراج شد. وی آنگاه به نیروهای انقلابی ضد تزار پیوست. پس از آنکه حزب سوسیال دموکرات به دو جناح

بلشویک و منشویک تقسیم شد، وی به بلشویکها پیوست و به همکاری با لنین پرداخت. در میان سالهای ۱۹۰۲ و ۱۹۱۲ سه بار توقیف شد و هر سه بار گریخت از سال ۱۹۱۲ جزء نویسندگان روزنامه پراودا که در آن زمان روزنامه کوچکی بود درآمد. در سال ۱۹۱۷، پس از پیروزی کمونیستها به کمیساریای امور ملیتها رسید و در سال ۱۹۲۲ دبیرکل حزب کمونیست شد.

پس از مرگ لنین در سال ۱۹۲۴، شوروی صحنه رقابتها و مبارزه رهبران حزب کمونیست برای تصاحب قدرت شد. استالین از همان آغاز در اندیشه کنار زدن تروتسکی از پست کمیساریای جنگ بود. وی ابتدا با کامنف<sup>۱</sup> (۱۸۸۳ - ۱۹۳۶ م.) و زینوف<sup>۲</sup> (۱۸۸۳ - ۱۹۳۶ م.) متحد شد و رقیب اصلی خود تروتسکی را از مقام خود خلع کرد، و پس از چندی هر دو آنها را از حزب اخراج نمود. در سال ۱۹۲۷ با یک



### تفلیس محل تحصیل استالین

نگاشتن تاریخ ضروری است استفاده چندانى  
ببرند. اکنون پس از گذشتن چهل سال از اولین  
روزهائى که استالین قدرت را به دست  
گرفت، مى توان از وقایع دوران او سخن گفت.  
اما اینکه این حوادث چگونه اتفاق افتادند و  
از همه مهمتر علل آن حوادث چه بودند هنوز  
معماها و ابهامهای بسیار وجود دارند.»

وست وود کتاب خود را در سال ۱۹۶۴  
میلادی نگاشت. در آن زمان هنوز اتحاد جماهیر  
شوروى به عنوان یک ابر قدرت بسیار نیرومند در  
جهان وجود داشت. اما هم اکنون که پنج سال از  
فروپاشى کامل شوروى سابق مى گذرد، به  
بسیارى از سؤالا پاسخ داده شده و معماهای  
عصر حکومت استالین از بین رفته، و بسیاری از  
مدارک و اسناد پلیس مخفی استالین فاش شده

کودتای سریع و غافلگیرکننده، تروتسکى و  
حامیان او را نیز از حزب اخراج کرد و تمام  
اهرمهای قدرت را در دست گرفت.

تاریخ نگاران، عصر استالین را به سه دوره  
تقسیم کرده اند: سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۲، ۱۹۴۲ تا  
۱۹۴۵ و ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۳. آنچه باید به آن توجه  
کرد آن است که بررسی تاریخ آن دوران بدون  
نگرش به جنبه های مختلف شخصیت استالین  
امکانپذیر نیست. ج. ان. وست وود، استاد تاریخ  
روسیه در دانشگاه فلوریدا و مؤلف کتاب مشهور  
روسیه از ۱۹۱۷ تا ۱۹۶۴ مى نویسد:

«تاریخ نگاران برای درک حوادث عصر  
استالین باید از میان مه غلیظى از افسانه سرایى  
و تبلیغات بگذرند. بدون آنکه بتوانند از  
آرشیوها، خاطرات و دیگر منابعی که برای



پیروزی بر آلمان نازی مورد ستایش قرار می‌دادند. صنعتی کردن شوروی در قالب سه برنامه طرح‌ریزی شد. برنامه اول از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۲ طول کشید. در سال ۱۹۳۲، دولت

است. بنابراین ما با آگاهی بیشتری می‌توانیم درباره وقایع آن دوران به قضاوت پردازیم. مارکسیستها تا این اواخر استالین را به خاطر اجرای برنامه‌های «صنعتی کردن شوروی» و نیز



استالین پس از پیروزی در جنگ دوم

ادامه برنامه «صنعتی کردن شوروی» بود. استالین در نظر داشت که در سراسر روسیه، دولت محصولات کشاورزان را جمع‌آوری کرده و مازاد بر نیاز داخلی را به خارج صادر کند. دولت شوروی امیدوار بود که با صدور مقدار معتنابهی از محصولات کشاورزی، ماشینهای صنعتی از خارج خریداری نماید. استالین در سال ۱۹۳۲

شوروی اعلام کرد که به علت «فداکاریهای کارگران» تمام عملیات برنامه پنج ساله، یک سال زودتر به انجام رسیده است. برنامه دوم از ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۷ طول کشید و برنامه سوم از سال ۱۹۳۸ آغاز شد، ولی به علت تهاجم آلمان نازی به شوروی به اتمام نرسید. استالین در سال ۱۹۴۱، پس از حمله قوای آلمان به روسیه

استالین تلاش می‌کرد که روسیه را از عصر کشاورزی سنتی وارد عصر کشاورزی صنعتی نماید



در یک سخنرانی گفت:

«سست کردن گامها به معنای عقب ماندن است و آنها که عقب می‌مانند شکست می‌خورند. ما نمی‌خواهیم شکست بخوریم. روسیه قدیم به خاطر عقب ماندگیش دچار چند شکست بزرگ شد. خانهای مغول او را شکست دادند. بیکهای ترک نیز بر او پیروز شدند. اربابهای سوئدی بر او ظفر یافتند و اشراف لیتوانی - لهستانی نیرویش را درهم

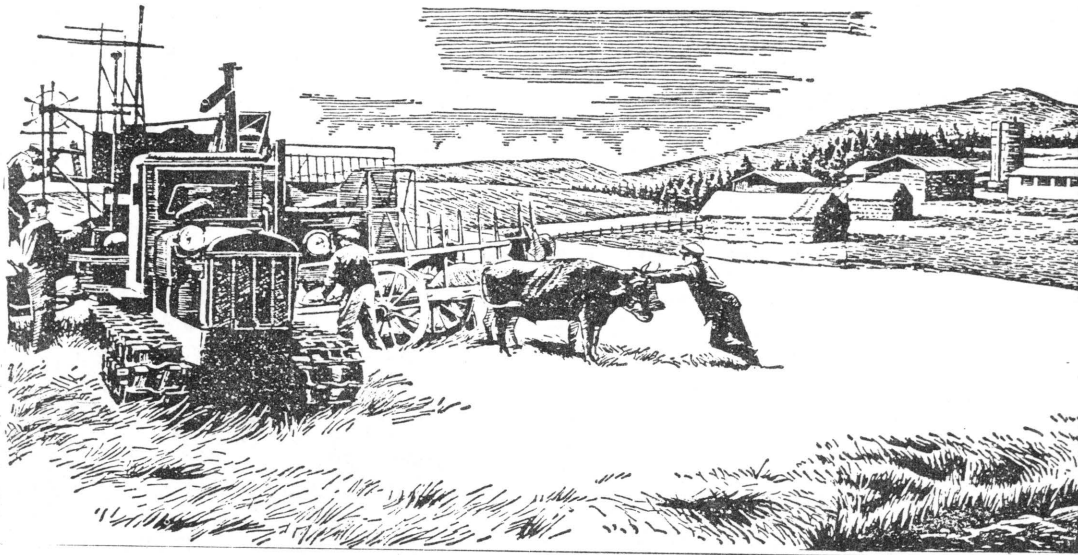
تصدی ارتش را نیز عهده‌دار شد و در سال ۱۹۴۳ عنوان مارشالی گرفت و دو سال بعد به فرماندهی کل قوا رسید. پیروزی شوروی بر قوای متجاوز آلمان بیشتر به خاطر فداکاریها و رنجهای مردم این سرزمین بود، اما دولت شوروی با تبلیغات وسیع این پیروزیها را نتیجه «نبوغ نظامی استالین» دانست.

از دیگر برنامه‌های استالین، اشتراکی کردن زمینهای زراعی بود. اجرای این برنامه در واقع

دنیپر اوکراین و صنایع تراکتورسازی ولگاگراد بسیار چشمگیر بود.

پس از جنگ دوم جهانی بسیاری از نویسندگان اروپایی و آمریکایی به ستایش استالین پرداختند. امیل لودویگ<sup>۴</sup> (۱۸۸۱ - ۱۹۴۸ م.) زندگینامه‌نویس آلمانی در مورد او نوشت:

شکستند و ژاپنها نیز او را شکست دادند. روسیه به خاطر عقب‌ماندگی در سیاست، در صنعت و در کشاورزی شکست خورد. ما در حدود پنجاه تا صد سال از کشورهای پیشرفته عقب‌تریم. ما این عقب‌ماندگی را باید در مدت ده سال جبران کنیم. ما باید چنین کاری را انجام بدهیم و در غیر این صورت آنها ما را نابود می‌کنند.<sup>۳</sup>»



«استالین مرد عزلت‌گزیده‌ای است که نه زر، نه تمایلات، نه پیروزی، نه افتخار و نه اقتدار، هیچیک موفق به فریب و اغوای او نمی‌شوند. شکیبایی و عدم اعتماد که صفات متمیزه اشخاص آرام است، بر روح این مرد حکمفرمایی می‌کند. آهنگ بیان و نگاه و

ستایشگران استالین می‌گویند دولت شوروی در اجرای بسیاری از برنامه‌های صنعتی کردن کشور موفق بود. آنها به تولید فراوان زغال‌سنگ، نفت، الکتریسیته، سیمان و تراکتور در اجرای این برنامه اشاره می‌کنند و عقیده دارند که در میان پروژه‌هایی که انجام پذیرفت، گسترش صنعت آهن و فولاد در بخش آسیایی، احداث بزرگترین کارخانه هیدروالکتریک در

۳. هاریسون. ای. سالیسبوری، روسیه، متن انگلیسی، از انتشارات مکملین، نیویورک، ص ۳۶.

4. Ludwig

این نویسندگان را با آب و تاب بسیار نقل می‌کردند. در این میان تنها خردمندانی که هرگز اسیر احساسات نمی‌شدند، می‌دانستند که در پشت پردهٔ واژه‌های ستایش‌آمیزی که برای استالین به کار می‌رود حقیقت هولناکی نهفته است و آن این‌که، او یکی از تبهکارترین زمامداران تاریخ بشر است.

چهره واقعی استالین را ابتدا آندره ژید<sup>۵</sup> (۱۸۶۹ - ۱۹۵۱ م.) ژمان‌نویس معروف فرانسوی نشان داد. وی که خود روزی ستایشگر کمونیسم، لنین و استالین بود، در سال ۱۹۳۶ به دعوت دولت شوروی به آن کشور سفر کرد. شورویها او را به بازدید از کارخانه‌ها، مراکز صنعتی و مزارع اشتراکی (کلخوزها) دعوت کردند و امیدوار بودند که او در بازگشت از شوروی مانند برنارد شاو به ستایش از زمامداران کمونیست آن کشور بپردازد. آندره ژید پس از بازگشت به میهن خود، کتاب *بازگشت از شوروی* را نوشت و در آن از «فلاکت و بدبختی هولناک ملت روس» سخن گفت. گزارش آندره ژید بسیار تکان‌دهنده بود. او از قحطی و گرسنگی در روسیه مطالب زیادی نوشته بود، و این را بسیاری از مردم جهان باور نمی‌کردند. دستگاه‌های تبلیغاتی شوروی آن کشور را یک «بهشت زمینی» معرفی کرده بودند

اراده‌اش کاملاً متین و سنگین است. به عقیده من استالین مردی است که در مقابل پیشامدها از پای در نمی‌آید. مدت سی و پنج سال است که از زندگی و لذات آن و سلامتی و آسایش خود چشم پوشیده است و جز این فکری در سر ندارد که وضع طبقه کارگر را در کشور خود اصلاح کند.<sup>۵</sup>

البته این تنها امیل لودویگ نبود که به ستایش استالین پرداخت. نویسندگان معروف دیگری چون روزیتا فریس، جان گونتر، ارسکین کالدول و برنارد شاو مطالب بسیاری در ستایش



برناردشاو در شوروی (۱۹۳۲)

استالین نوشتند. دستگاه وسیع تبلیغات دولت شوروی از این ستایشها نهایت استفاده را می‌برد. نشریات و روزنامه‌های تبلیغاتی رژیم شوروی که در داخل و خارج روسیه منتشر می‌شد نظریات

۵. مجله خواندنیا در شماره ۱۳ آبان ۱۳۲۳ در ترجمه مقاله‌ای با عنوان «عادات استالین» نظر چندین نویسنده، مؤلف و خبرنگار معروف جهان را در ستایش استالین آورده است و ما تنها نظر امیل لودویگ را آوردیم. کتاب امیل لودویگ در سال ۱۳۲۸ به فارسی ترجمه شد.

آندره ژید بارها از فلاکت وحشت‌آوری که «ملت روس با آن دست به گریبان است» سخن گفت ولی واقعیت آن بود که کتاب بازگشت از شوروی او تنها افشاگر بخش کوچکی از واقعیت‌های شوروی بود. گزارش‌های بعدی از پشت دیوارهای آهنین آن کشور، از مرگ تدریجی هزاران روسی در اردوگاه‌های کار اجباری در سبیری و نقاط دیگر روسیه حکایت می‌کرد. گزارش از مرگ میلیون‌ها دهقان روسی که به دستور استالین دچار قحطی عمدی شده بودند و افرادی که به عنوان تروتسکیست و ضد انقلاب در زندان‌های شوروی در زیر شکنجه کشته می‌شدند، بسیار دهشتبار بود. بسیاری از این واقعیت‌های شوم تنها پس از جنگ دوم جهانی به گوش جهانیان رسید و ما در اینجا تنها به بخشی از آن گزارش‌ها اشاره می‌کنیم:

### ۱- تصفیه بزرگ

از حوادث مهم دهه ۳۰ در عصر حکومت استالین اخراج و محاکمه مخالفان او از حزب کمونیست بود که تاریخ‌نویسان آن را «تصفیه بزرگ» نامیده‌اند. تصفیه بزرگ در واقع از سال ۱۹۲۵ شروع شد. در آن سال تروتسکی از شغل کمیساری (وزارت) جنگ برکنار گردید و در سال ۱۹۲۷ همراه با هزاران نفر از طرفدارانش از حزب اخراج شد. تروتسکی از شوروی به خارج گریخت و در آنجا مبارزاتی را بر ضد استالین

۷. آندره ژید، بازگشت از شوروی، ترجمه جلال آل احمد،

انتشارات امیرکبیر، ص ۱۱۴.

و اکنون آندره ژید چهره واقعی آن بهشت زمینی را نشان می‌داد!!

آندره ژید از سانسور، عدم آزادی و سلطه پلیس مخفی بر تمام جزئیات زندگی مردم شوروی سخن گفته بود. وی با صراحت بیان کرده بود که «مردمی که در کوچه و خیابان به خاطر زندگی کردن در یک جامعه کمونیستی، اظهار خوشحالی و سرور نکنند به سبیری تبعید می‌شوند»:

«... اگر آنچه که در اتحاد شوروی می‌بینم در ظاهر شاد و مسرور است به این علت هم هست که در اتحاد شوروی غمناک بودن یا دست کم غم خود را اظهار داشتن و به چشم دیگران کشیدن به صورت عجیبی خطرناک است. روسیه جای شکوه و زاری نیست، سبیری جای این کار است.

آنچه که در اتحاد جماهیر شوروی «انگ مخالف با دولت» را می‌خورد، در حقیقت آزادی انتقاد و آزادی فکر است. استالین چیزی جز تحسین و تمجید را نمی‌تواند تحمل کند و تمام آن کسانی را که نمی‌توانند تحسین بکنند، رقیب خود می‌پندارد. وقتی دعوائی به دادگاهی کشیده می‌شود، دعوا هرچه می‌خواهد باشد و دادگاه هر دادگاهی و متهم از هر دسته از کارگران که می‌خواهد باشد، هزاری هم که حق با متهم باشد، اگر رأی دستگاه رهبری بر محکومیت متهم قرار گرفته باشد، وای بر وکیل مدافعی که برخیزد و در دادگاه جرأت دفاع از متهم را به خود بدهد.<sup>۷</sup>»

آغاز کرد.

استالین خود نیز واژه «تصفیه بزرگ» را در مورد مخالفان خویش به کار می برد. او مخالفان خود را به دو گروه «اپوزیسیون چپ» و «اپوزیسیون راست» تقسیم کرد. اپوزیسیون چپ به تروتسکی و یارانش گفته می شد و اپوزیسیون راست به مخالفان اجرای برنامه های مزارع اشتراکی (کلخوز) و صنعتی شدن کشور اطلاق می گردید.

استالین در راه رسیدن به قدرت هیچ مانعی را نمی توانست تحمل کند و بنا بر دستور او به هر

کس که کوچکترین سوءظنی می رفت، برچسب «ضد انقلاب»، و «عامل بورژوایی» زده می شد. شخص مظنون بلافاصله دستگیر و زندانی می شد. زندانهای استالین دهشت انگیز و خوفناک بود. در آن زندانها شخص متهم مورد ضرب و شتم و شکنجه و آزار قرار می گرفت. متهم مجبور بود که هر آنچه را به آن متهم شده بود بپذیرد و در دادگاه نمایی آن را اعتراف کند. متأسفانه در تمام دوران حکومت استالین هزاران هزار انسان بی گناه از این طریق محکوم شدند و روانه اردوگاههای کار در سبیری گشتند و یا آنکه در



شوروی و رؤسای پلیس مخفی که عاملین اجرای جنایتهای بی شمار استالین بودند، پس از برکناری، شکنجه‌های فراوانی را تحمل کردند و بالاخره به قتل رسیدند.

در جریان تصفیه بزرگ نه تنها مخالفین استالین و یا افراد کاملاً بی‌گناه و بی‌طرف دستگیر، شکنجه و اعدام شدند، بلکه هزاران هزار روس طرفدار استالین که او را دوست می‌داشتند نیز مورد سوءظن قرار گرفتند و بازداشت شدند. آنها در «بازجویی» مجبور شدند اعتراف نمایند که برای «سرنگونی حکومت کمونیستی» توطئه می‌کرده‌اند. دادگاهها همه را به جوخه اعدام می‌سپردند. شیوه بازجویی پلیس مخفی شوروی آنچنان بی‌رحمانه بود که بسیاری

زندانهای پلیس در مسکو به جوخه اعدام سپرده شدند.

استالین برای اجرای برنامه تصفیه بزرگ خود از مردان فوق‌العاده بیرحمی استفاده می‌کرد. یاگودا، یژوف و بریا که از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۵۴ به نوبت ریاست پلیس مخفی شوروی را برعهده داشتند در تمام دوران ریاست خود جنایات هولناکی را مرتکب شدند که مردم روسیه پس از گذشت ده‌ها سال از دوران تصفیه بزرگ با به یاد آوردن آن دوران بر خود می‌لرزند. آندره ویشینسکی که در سال ۱۹۳۶ از طرف استالین به دادستانی کل اتحاد جماهیر شوروی منصوب شده بود، در ایجاد دادگاههای نمایشی نقش مؤثر داشت. جالب اینجاست که دادستان



چهار تن از همکاران استالین:

بالا: ویشینسکی و یاگودا

پایین: بریا و یژوف

جای تردید نیست که استالین بزرگترین جنایتکار تاریخ بوده است. امیدوارم تا پایان جهان او به عنوان بزرگترین جنایتکار تاریخ باقی بماند و جنایتکار دیگری بر مقام وی تکیه نزند و جای استالین را نگیرد. مهم آن است که انسانها در واقعیتها با چه معیار و ارزشی مورد توجه قرار می گیرند. هرگاه با نظری انسانی و آزادمنشانه به گذشته بنگریم، پس آن گاه می توان گفت تاریخ جنایتکار خودکامه ای خونخوارتر و بی شرمتر از استالین به خود ندیده است. او به عنوان جنایتکار از نظر اسلوب، روش و وسعت عمل و خودکامگی برتر از هیتلر بود. استالین به راستی یکی از هولناکترین متعصبان و قشریون عالم به شمار می رفت و مشابه و همانند وی بسیار اندک بوده اند.<sup>۸</sup>

دومین نویسنده ای که فریاد میلیونها انسانی را که در اسارتگاههای استالین جان دادند به گوش جهانیان رسانید الکساندر سولژنیسین بود. او که خود سالها در بازداشتگاهها و اردوگاههای کار اجباری شوروی به سر برده است، با هنرمندی تمام رنجها، دلهره ها و اضطرابهای قربانیان رژیم استالین را در کتاب **مجمع الجزایر گولاگ** بازگو می کند. او با نثری بدیع، بزرگی و والایی روح انسانهای بزرگ را توصیف می کند؛ انسانهای بزرگی که برای بیدار ساختن مردم شوروی و تشویق آنان برای پیکار با بی رحمتترین

از افراد به محض آنکه احساس می کردند مورد سوءظن قرار گرفته اند قبل از دستگیری خودکشی می کردند. از جمله میخائیل تومسکی که از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۹ از مسئولین دفتر سیاسی (پولیت بورو) شوروی بود به محض آنکه مورد سوءظن قرار گرفت، خود را کشت.

به تدریج دامنه موج تصفیۀ بزرگ به مراکز علمی و دانشگاهی رسید و هزاران فیلسوف، زیست شناس، فیزیکدان، شیمیدان و ریاضیدان به اتهامات موهوم دستگیر و اعدام شدند و یا آنکه به اردوگاههای کار اجباری در سیبری فرستاده می شدند که هزاران بار بدر از اعدام بود، زیرا محکومان معمولاً در اثر کار زیاد و یا ضرب و شتم مأموران و یا کمبود غذا و یا سرمای شدید می مردند.

تاکنون دهها کتاب درباره «محاکمات نمایشی مسکو» و شیوه رفتار پلیس مخفی شوروی با مردم روسیه به زبانهای مختلف نوشته شده است. ما در اینجا فقط به نظر دو نویسنده معروف معاصر درباره آن دوران بسنده می کنیم. اولین آنها میلوان جیلاس عضو برجسته حزب کمونیست یوگوسلاوی است. او در کتاب معروف **گفتگو با استالین** - که به فارسی هم ترجمه شده است - حقایق تکان دهنده ای را از دوران «تصفیۀ بزرگ» برملا می سازد و می نویسد:

«استالین قادر به ارتکاب هر جنایتی بود. او به راستی مرتکب جنایات دهشت انگیز بسیاری گردید. با هر معیاری که بسنجیم،

۸. میلوان جیلاس، گفتگو با استالین، مؤسسه انتشارات نوین، ص ۲۴۸.



ولاسف در آخرین جلسه دادگاه به قاضیان گفت:

« به نظر من، شما قاضی نیستید، شما هنرپیشگانی هستید که مضحک‌ای به نام محاکمه به صحنه آورده‌اید و نقشهایی دارید که از پیش برایتان نوشته شده است. شما اجراکنندگان منفور و پلید دستورات پلیس مخفی شوروی (ان. کا. و. د.) هستید. من هرچه بگویم از طرف شما به پای چوبه اعدام فرستاده خواهم شد. اما به نکته‌ای ایمان دارم. زمانی می‌آید که به جای ما روی این چهارپایه‌ها بنشینید.<sup>۹</sup>»

البته ولاسف مانند صدها هزار متهم دیگر اعدام شد. سولژنیتسین روش بازجویی و تحقیق پلیس مخفی را در موارد بسیار نشان می‌دهد؛ روشهایی که بسیار رذیلانه است:

« ... در شهر پرم، یوژاکوف، در خلال روز بازداشت شد و شبانه پی زنش رفتند. سیاهه اشخاصی را نشان دادند و خواستار شدند که گواهی بدهد که همه این اشخاص در خانه ایشان، در جلسه منشویکها و سوسیالیستهای انقلابی حضور می‌یافته‌اند - ناگفته پیداست که هرگز چنین جلسه‌هایی ترتیب نیافته بود - و در ازای این کار نویدش دادند که بگذارند به نزد سه بچه‌اش بازگردد. زن امضاء کرد و مایه نابودی همه شد و خود نیز بی‌شک و شبهه در زندان ماند...<sup>۱۰</sup>»

۹. الکساندر سولژنیتسین، مجمع‌الجزایر گولاگ، ترجمه عبدالله توکل، انتشارات سروش، تهران ۱۳۶۶، ص ۵۵۹.  
۱۰. همان، ص ۹۹.

رژیم تاریخ انسان تلاش می‌کند. او در عین حال نشان می‌دهد که انسان با همه بزرگی و کرامت خویش می‌تواند تبدیل به انسانی جاسوس و خبرچین، و یا مأمور شکنجه شود و به صورت برده زرخرید رژیمهای توتالیتیر درآید. او چون غواصی که به اعماق اقیانوسها فرو می‌رود، به اعماق روح انسانهای شریف و یا شریر فرو رفته است. احساسات آنها را بازگو کرده و نشان می‌دهد که انسان می‌تواند به بالاترین نقطه انسانیت عروج کند و یا آنکه به صورت جرثومه‌ای از رذالت و پلیدی درآید.

کتاب سولژنیتسین تنها ادعانامه‌ای بر ضد حکومت استالین نیست، بلکه ادعانامه‌ای علیه همه کسانی است که در حکومت‌های استبدادی از همه چیز اطلاع دارند و تنها برای حفظ منافع خویش سکوت اختیار می‌کنند؛ ادعانامه‌ای است علیه روزنامه‌نگاران و نویسندگان مزدوری که برای لذت بردن از زندگی، بهترین و زیباترین واژه‌ها را به پای رذلت‌ترین انسانها می‌ریزند؛ ادعانامه‌ای است بر ضد آنها که در بیدادگاههای یک رژیم مستبد به عنوان رئیس دادگاه، دادستان و یا قاضی، آن محاکمات نمایشی را اداره می‌کنند. او از محاکمه «ولاسف» سخن می‌گوید. ولاسف در سال ۱۹۳۷ وقتی که برنامه جیره‌بندی استالینی با خشونت تمام اجرا می‌شد - به جرم آنکه مقداری آرد در اختیار گرسنگان قرار داده بود، دستگیر شد. عمل او به عنوان یک «عمل ضد انقلابی و خیانت به خلق» شناخته شد.

## اردوگاه‌های کار اجباری

از ویژگی‌های دوران استالین وجود صدها اردوگاه کار اجباری بود. از صدها هزار انسانی که در این اردوگاه‌ها به سر می‌بردند تنها عده معدودی موفق به فرار شدند. توصیف آنها از اردوگاه‌های شوروی آنچنان دردناک و غیرقابل تصور بود که ابتدا اغلب تصور می‌کردند که فراریان مشاهدات و خاطرات خود را به اغراق و مبالغه می‌آیند. اما بعدها، پس از مرگ استالین، وقتی گروه‌هایی از محکومان آزاد شدند، معلوم شد که آنها حقیقت را می‌گفته‌اند. تاکنون کتاب‌های بسیاری درباره اردوگاه‌های کار اجباری در شوروی منتشر شده است و ما در اینجا فقط دو قسمت از دو گزارش را نقل می‌کنیم. *الثنور لیر* در کتاب خود یازده سال در اردوگاه‌های شوروی می‌نویسد:

«اردوگاه‌های کار اجباری یکی از ستون‌هایی بود که حکومت استالین بر روی آنها قرار گرفته بود... در اوج دوران یژوف چیتا (که به معنای ترور و وحشت در هنگام ریاست یژوف بر سازمان پلیس مخفی شوروی بود) در ۱۹۳۸ نزدیک به هشت میلیون انسان در این اردوگاه‌ها اسیر بودند. هر سال ۲۰ درصد از زندانیان به علت کار و مشقت زیاد و یا کمبود مواد غذایی می‌مردند.

در جیره غذایی زندانیان چربی وجود نداشت. غذای اصلی آنان نان بود، اما آن هم به نسبت کار آنها داده می‌شد. اسیران هر چه بیشتر در

اردوگاه بودند ضعیفتر می‌شدند و در نتیجه کمتر کار می‌کردند و این به معنای آن بود که غذای کمتری دریافت می‌کردند. زمانی می‌رسید که کارگران از شدت کمی غذا بیمار می‌شدند و نمی‌توانستند همراه با بقیه کارگران برای کار به معادن بروند. در این هنگام جیره غذایی آنها قطع می‌شد و زندانیان در اثر گرسنگی به تدریج می‌مردند.»

و اما چگونگی کار را باید از کتاب *عدالت در شوروی* تألیف دو زندانی گریخته از یک بازداشتگاه بخوانیم:

«... ما مجبور بودیم حتی در دمای ۴۰ درجه زیر صفر هم کار کنیم. حتی در برف و باران هم کار می‌بایستی ادامه یابد. کار ما قطع کردن درختان بود. حتی در زمانی که تا نیمه بدن در برف فرو می‌رفتیم. زندانیانی که نمی‌توانستند خود را زود از برف بیرون بکشند، درخت‌های بریده شده روی آنها می‌افتاد.

در هنگام شب زندانیان لباس خیس خود را در اطراف بخاری آویزان می‌کردند. بخار تهوع‌آور فضای جایگاه خوبی زندانیان را آلوده می‌کرد و تا روز بعد هم لباس‌ها خشک نمی‌شدند و بیچاره زندانیان مجبور بودند که با همان لباس‌های نمناک برای کار بیرون بروند. بنابراین تعجبی نیست که اغلب زندانیان به بیماری‌های آنفلوآنزا، برونشیت، سینه‌پهلو، سل، مالاریا و بیماری‌ها دیگر مبتلا بودند... بسیاری از زندانیان خودکشی می‌کردند.»

مقالات و کتابهای بسیاری نوشته شده است. مارکسیستها، حتی تا سالهای اخیر این برنامه استالین را کاملاً موفقیت آمیز می دانستند، اما در غرب نظریات مختلفی درباره آن بیان می شد. احزاب چپ مانند سوسیالیستها و کمونیستها طرفدار اجرای این برنامه بودند و آنان که بیطرفانه، با نگاهی دقیق به این برنامه نگریستند و نتایج آن را از جوانب مختلف مورد بررسی قرار دادند آن را مصیبت بار خوانده اند.

### برنامه اشتراکی کردن زمینهای زراعی

یکی از برنامه های که استالین و طرفدارانش درباره آن به صورت گسترده ای تبلیغ می کنند، برنامه اشتراکی کردن مزارع است. مارکسیستها عقیده دارند که هدف اصلی این برنامه بالا بردن سطح تولید، بهتر کردن کیفیت محصولات و خوشبخت کردن همه کشاورزان بود. تاکنون درباره این برنامه، شیوه اجرا و نتایج حاصل از آن



زنان کارگر در شهرها و روستاها در میان فقر و قحطی روزگار سختی می گذرانند. اما آنان مجبور بودند که پس از کار روزانه به محل حزب رفته و وفاداری خود را به استالین اعلام دارند.

مالکولم فالكوس<sup>۱۱</sup> در کتاب روسیه عصر استالین اجرای این برنامه را با ذکر آمار تا حدودی موفقیت‌آمیز می‌داند. فالكوس شرح می‌دهد که از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۷ همه کشاورزان شوروی می‌بایستی محصولات خود را به نمایندگان دولت تحویل دهند و هیچ کس حق فروش و حتی مصرف محصولات به دست آمده را نداشت. دولت در مقابل دریافت این محصولات مقدار بسیار ناچیزی مواد غذایی در اختیار کشاورزان می‌گذاشت. محصولاتی که کشاورزان به دولت تحویل می‌دادند به خارج صادر می‌شد تا در مقابل آن ارز کافی به دست آید. ارز به دست آمده برای خرید ماشینهای صنعتی به مصرف می‌رسید.

این برنامه در برخی نقاط شوروی موفقیت‌آمیز بود، اما در اغلب نقاط با دشواریهای بزرگ روبه‌رو شد. در بسیاری از نقاط کشاورزان در مقابل برنامه اشتراکی کردن مزارع سخت مقاومت کردند و حاضر نشدند که محصولات خود را به مأموران دولتی تحویل دهند. در مناطقی که محصولات فوق‌العاده مرغوب بود بین مأموران حکومت و دهقانان زد و خوردهای خونین اتفاق افتاد. واکنش استالین در مورد کشاورزان سرکش فوق‌العاده خوفناک بود. استالین فرمان داد که کشاورزان ناراضی یا اعدام شوند، یا به اردوگاههای کار اجباری فرستاده شوند و یا اینکه با قحطی عمدی نابود شوند.

سخت‌ترین بخش این مجازاتها «قحطی

عمدی» بود. اجرای این برنامه به مرگ میلیونها دهقان که آنها را «کولاک» می‌نامیدند منجر شد. در بین سالهای ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۷ به فرمان استالین در بخشهای وسیعی از روسیه، مخصوصاً ناحیه اوکراین، هزاران هزار دهقان ناراضی اعدام شدند و یا اینکه در قحطی عمدی و گرسنگی جان سپردند. فالكولم فالكوس و ویکتور کراوچنکو<sup>۱۲</sup> سالها بعد گزارشهای هولناکی از روستاهای قحطی‌زده منتشر کردند و نشان دادند که این فاجعه چه ابعاد وسیعی داشته است. کراوچنکو با ذکر آمار نشان می‌دهد که چگونه حتی تا سالها بعد از مرگ استالین مردم جهان از وسعت «این فاجعه بزرگ انسانی» آگاه نبودند. پس از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۰ و جدا شدن اوکراین از روسیه آمارهای تکان‌دهنده‌ای در مورد قحطی دهه ۱۹۳۰ از طرف دولت اوکراین منتشر شد.

ویکتور کراوچنکو از جمله کسانی بود که توانست از یکی از مناطقی که به فرمان استالین دچار قحطی عمدی شده بود بگریزد. وی سالها بعد کتابی تحت عنوان من آزادی را انتخاب کردم در غرب منتشر ساخت. وی در این کتاب به تفصیل شرح داده است که چگونه مأموران دولتی به جبر و زور محصولات کشاورزان را از آنها می‌گرفتند و آنها را بدون غذای کافی در روستاها رها می‌کردند. وی در بخشی از کتاب خود می‌نویسد:

کارگران شاد و مغروری را نشان می‌داد که سرود می‌خواندند.

کارگران مجبور بودند که هر هفته در جلسات حزبی شرکت کنند و از کوششهای پدر ملت، استالین، تشکر کنند. در این جلسه‌ها گویندگان محاکمه فوری «دشمنان خلق» را تقاضا می‌کردند و کارگران با شادی و شغف و با کف‌زدنهای متوالی گفته‌های آنان را تأیید می‌نمودند.

گارت جونز<sup>۱۴</sup>، منشی سابق لوید جورج نخست‌وزیر انگلستان در سال ۱۹۳۱ از شوروی بازدید کرد. وی در سال ۱۹۳۲ از شوروی بازگشت و گزارش نسبتاً کاملی را از چند مزرعه اشتراکی در اختیار خبرگزاریها قرار داد. گزارش جونز در نشریه تاریخ قرن بیستم تحت عنوان مقاله‌ای به نام قحطی و کار اجباری<sup>۱۵</sup> چاپ شد. در بخشی از این مقاله آمده است:

«روسیه امروز در چنگال قحطی اسیر شده است. من خود به تنهایی از میان دهکده‌ها و دوازده مزرعه اشتراکی عبور کردم و همه جا این فریاد شنیده می‌شد: «اینجا نانی وجود ندارد ما در حال مرگ هستیم». این فریاد از هر بخشی از روسیه شنیده می‌شود. وقتی با یک ترن مسافرت می‌کردم یک فرد کمونیست در کنار من بود. با او به گفتگو

«در میدان جنگ سربازان کشته می‌شوند. آنها که زخمی می‌شوند به وسیله همقطارانشان به پشت جبهه آورده می‌شوند و مورد مداوا قرار می‌گیرند. اما در اینجا، در این روستاهای قحطی‌زده، مردم به تدریج و در تنهایی می‌میرند. آنان در خانه‌هایشان به دام افتاده‌اند و بنابر تصمیم عده‌ای از مردان سیاسی در مسکو، باید از گرسنگی بمیرند. وحشتناک‌ترین منظره در روستاهای قحطی‌زده، منظره کودکان با بدنهایی شبیه اسکلت و شکمهایی همچون بادکنک است. گرسنگی مزمن، شادابی کودکی را از چهره‌اشان زوده و آنان را به صورت اشباحی غریب درآورده است. فقط در چشمهایشان نشانه‌هایی اندک از نوجوانی دیده می‌شد. در اغلب روستاها با مردان و زنانی روبه‌رو شدیم که در اثر سوءتغذیه شکمهایشان باد کرده بود... و در فاصله‌ای نه چندان دور، افراد حزب مشغول بسته‌بندی کره بودند. آنها کره‌ها را به صورت قالبهای کوچک درمی‌آوردند و سپس کاغذی بر دور آن می‌پیچیدند. بر روی کاغذها این عبارت به انگلیسی چاپ شده بود: «کره صادراتی اتحاد جماهیر شوروی».»<sup>۱۳</sup>

در این دوران در شهرها، کارگران هم وضع چندان خوبی نداشتند. در شهرهای بزرگ سازمانهای تبلیغاتی وابسته به حکومت پیوسته زندگی آرام و بی‌دغدغه کارگران روسی را تبلیغ می‌کردند. پوسترهای بزرگ تبلیغاتی که در جلو کارخانه‌ها نصب شده بود حرکت دسته‌جمعی

۱۳. ترجمه از گزارشهای فالکوس و کراوچنکو از مجله تاریخ قرن بیستم، چاپ لندن، شماره ویژه روسیه در عصر استالین.

14. Gareth Jones

15. Famine and Forced labour

گرفته بودند به کشورهای خارجی صادر می‌شد.»

در این میان تبلیغات کمونیست‌ها از پیشرفتهای عظیم اتحاد جماهیر شوروی در داخل و خارج این کشور به‌طور مداوم ادامه داشت. در داخل شوروی مقاله‌های روزنامه‌ها عمدتاً در ستایش «استالین، رهبر بزرگ پرولتاریا و نجات‌دهنده رنجبران جهان» بود. تصاویر بزرگ لنین، استالین و مارکس در خیابانهای اصلی همه شهرهای شوروی به چشم می‌خورد. در مدارس، دانش‌آموزان سرودهای بسیار یاد می‌گرفتند و با صدای بلند می‌خواندند. در دانشگاه‌ها استادان مزدور از عظمت و نبوغ بزرگترین مرد تاریخ جهان یعنی استالین سخن می‌گفتند.<sup>۱۶</sup> احزاب کمونیست طرفدار استالین در خارج از شوروی هر ساله روز تولد او را جشن می‌گرفتند و به زحمتکشان و کارگران مژده می‌دادند که به زودی پرتو اندیشه‌های تابناک «خورشید جهان» بر همه جای جهان می‌تابد و

نشستم. او وجود قحطی و گرسنگی را در روسیه کاملاً منکر شد. در همان وقت من قطعه کوچکی نان را که دیگر قابل خوردن نبود در ظرف آشغال انداختم. مسافری که در کوپه ما بود و معلوم بود دهاتی است به سرعت آن را از ظرف آشغال برداشت و با اشتیهای عجیبی آن را خورد. چند لحظه بعد پوست پرتقالی را که در دست داشتم در ظرف انداختم. باز هم مرد دهقان آن را قاپید و حریصانه آن را بلعید. مرد کمونیست در حالی که سخت تحقیر شده بود سخنی نگفت. ادامه ناراضیتی و اغتشاش در منطقه کوبان قفقاز شمالی موجب شد که سربازان این منطقه را اشغال کنند. در همه جا سربازان به چشم می‌خوردند. در ایستگاه قطار، در خیابانها، در همه جا... آنان با مردم بومی تفاوت بسیار داشتند. اما تفاوت اصلی آن بود که از چهره‌شان معلوم بود که غذای کافی داشته‌اند. اما مردم بومی گرسنه بوده‌اند، گرسنه به معنای واقعی کلمه. نه اینکه غذای کافی نداشتند، بلکه به این معنا که برای هفته‌ها چیزی برای خوردن نداشته‌اند.

از مردی پرسیدم «اوضاع چطور است» مضطربانه نگاهی به اطراف انداخت و چون مطمئن شد که سربازی در اطراف نیست گفت: «ما هیچ چیز نداریم. مطلقاً هیچ چیز نداریم. آنها همه چیز را از ما گرفته‌اند» و بعد با عجله دور شد... آنها واقعاً هیچ چیز نداشتند همه چیز آنها را گرفته بودند. این یک قحطی سازمان یافته و عمدی بود. دهقانان به‌خوبی می‌دانستند که مواد غذایی که به زور از آنها

۱۶. استالین به تدریج با ستایش استادان دانشگاه‌ها خود را یک نابغه بزرگ علمی تصور کرد و نظریات شگفتی درباره زیست‌شناسی و علم وراثت مطرح ساخت. او نظریات مندل را نادرست خواند. او تروپیم لیسکو مرد شایدی را که جز چا پلوسی و تملق هنر دیگری نداشت و نظریات استالین را در مورد علم وراثت تبلیغ می‌کرد به ریاست آکادمی علوم شوروی منصوب نمود و ده‌ها زیست‌شناس از جمله واولوف زیست‌شناس معروف شوروی را به سبیری تبعید کرد. برای آگاهی بیشتر به کتاب ماشین قدرت و اختناق تألیف لورن گراهام، ترجمه محمود حکیمی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۵، مراجعه کنید.

یک سال بعد سوتلانا دختر استالین به خارج از شوروی گریخت. وی خاطرات خود را در کتابی با عنوان **فقط یک سال** منتشر ساخت. سوتلانا هم از خشونت‌ها و جنایات پدر خویش مطالب بسیار نوشته است، اما آنچه بر ارزش کتاب او افزوده، بررسی علل و عواملی است که سبب پدید آمدن فردی چون استالین است. او در جایی از کتاب خود نوشت:

« من هیچ وقت نخواهم توانست انگیزه‌های اقدامات پدرم را توضیح بدهم. برای اینکه من استعداد روانکاوی داستایوسکی را ندارم که قادر بود به روح هر کسی راه یافته و آن را از درون بررسی کند. صادقانه بگویم اصولاً من دیگر تمایلی هم به بررسی این روح تاریک از درون ندارم. آنجا دیگر مرا به خود جلب نمی‌کند...»

پدرم گاهی از دوران کودکی خود با من سخن می‌گفت. در خانواده تقریباً بی‌سواد پدرم که سر دودمان آن دائم شراب می‌خورد، کتک‌کاریها و خشونت‌ها حوادث نادری نبودند. پدرم را مادرش کتک می‌زد و مادرش را شوهرش...

مادر پدرم رؤیاها و غرورهای بزرگی در سر داشت. او می‌خواست یگانه فرزندش را کشیش بار بیاورد و بدین ترتیب زندگی خود را از حسیضی که در آن به سر می‌بردند بیرون بکشد... در مدرسه علوم دینی شهر تفلیس او (استالین) یکی از بهترین طلبه‌ها بود ولی بدون اینکه موفق به پایان تحصیل بشود

همه کارگران و رنجبران در پرتو اندیشه‌های استالین رهایی خواهند یافت.

پیروزی شوروی در جنگ دوم جهانی بر موج تبلیغات کمونیستها در ستایش از رهبران خود افزود. در این میان فریاد کسانی که از بیدادگاههای استالین و اردوگاههای کار و محاکمات نمایشی مسکو سخن می‌گفتند به هیچ جا نمی‌رسید. ستایش از استالین حتی تا چند سال پس از مرگ او در سال ۱۹۵۳ همچنان ادامه داشت. در فوریه ۱۹۵۶ نیکیتا خروشچف<sup>۱۷</sup> (۱۸۹۴ - ۱۹۷۱ م.) در بیستمین کنگره حزب کمونیست در یک نطق محرمانه به بخشی از جنایات دوره هولناک استالین اشاره کرد. خروشچف در مورد کشتار مردم در زندانها و مرگ تدریجی زندانیان در اردوگاههای کار سخن گفت و به شیوه بازجوییهای پلیس مخفی و شکنجه‌های هولناک در بازداشتگاهها حمله کرد. ولی از مرگ میلیونها دهقان در قحطی عمدی سخنی نگفت. نطق محرمانه خروشچف به خارج درز کرد و مدتی بعد از دیوارهای آهنین هم گذشت به زبانهای مختلف ترجمه شد. مارکسیستها ابتدا باورشان نمی‌شد که خروشچف چنان نطقی را ایراد کرده باشد. این افراد بیست سال تمام منکر شکنجه‌ها و آزارهایی شده بودند که در زندانهای شوروی رواج داشت و آنها را شایعاتی می‌دانستند که «امپریالیستها و رسانه‌های دروغپرداز امپریالیستی» منتشر می‌ساختند. اما چند ماه بعد دولت شوروی بر صحت و درستی نطق خروشچف مهر تأیید زد.

مدرسه را ترک گفت...

پدرم هیچ وقت احساسات مذهبی نداشت. مراسم مداوم دعا و نماز، آموزش اجباری مذهبی در جوانی که حتی یک دقیقه هم به روح و خداوند اعتقاد نداشت تأثیر معکوس بخشید. شک و تردید عمیق به هر چه که مربوط به آسمان و الوهیت می‌باشد. روی این اصل نتیجه تحصیلات او در مدرسه دینی، درست مخالف آن بود که انتظار می‌رفت: ماتریالیسم شدید و اعتقاد سخت به مظاهر زمینی... پدرم در وجود خود چیزهای دیگری را پرورش داد... از همان روزهای اولیه هدف اساسی زندگی او معطوف سیاست‌بازی مزورانه و بی‌رحم و متلون شد... حریفان و رقیبان همه نابود گردیدند. کشور و حزب، قدرت مطلقه او را به رسمیت شناختند. سکوت همه جا را فرا گرفت و به نظر می‌رسید که همه رام شده‌اند. حتی در خارج کشور شوروی هم به او تملق می‌گفتند. بدین ترتیب او می‌بایستی خود را سعادتمند احساس بکند و از زندگی لذت ببرد و همه را دوست بدارد... ولی او نمی‌توانست از عهده این کار برآید. او از محصول کار خود خشنود نبود. روح او نمی‌توانست از عهده این کار برآید. او از محصول کار خود خشنود نبود. روح او خالی بود. او تمام همبستگی انسانی را فراموش کرد. او را ترس فرا گرفت تا آنجا که در اواخر چنین احساس می‌کرد که مدام تحت تعقیب و تهدید است.<sup>۱۸</sup>

سولتانا پس از شرح دوران ترور، از مرگ

پدر خویش هم سخن می‌گوید:

«استالینسم در روسیه مطرود همه نبود. در روز مرگ پدرم، مردم نه فقط شادمانی نمی‌کردند، بلکه صمیمانه اشک هم می‌ریختند. من دیدم که مارشال روکوسوفسکی در سر قبر پدرم تمام لباسهای خود را از اشک خیس کرد. در نتیجه رفتار عمال پلیس مخفی یک نوع بیماری روانی ناشی از نادانی دامنگیر همه شده بود و آن اینکه کودکان از مادران بازداشت شده خود روگردان می‌شدند و شاگردان مدرسه به شکار جاسوسان می‌پرداختند. بنا به گفته «گوت» دانشمند روشنفکر و عضو فرهنگستان آلمان «جهالت بدترین عیبهاست» زمانی که جهالت به قدرت می‌رسد، جهالت را تشویق کرده و به جهالت متکی می‌شود.<sup>۱۹</sup>»

از آثار دیگری که واقعیتهای عصر استالین را به صورت عریان و همراه با اسناد و مدارک نشان داد کتاب معروف در **دادگاه تاریخ** اثر مدودف<sup>۲۰</sup> نویسنده نامدار روسی بود. وی در پاسخ کسانی که ظلم و ستم عصر استالین را فقط یک «عارضه موقت» می‌دانستند و معتقد بودند که ژاکوبنها (گروه افراطی دوره انقلاب فرانسه) هم در دوره انقلاب فرانسه کارهای تند و

۱۸. سولتانا، فقط یک سال، ترجمه فتح‌الله دیده‌بان، انتشارات خانه ترجمه، تهران ۱۳۶۵، ص ۳۴۵.

۱۹. همان، ص ۳۵۸.



افراطی، نظیر استالین انجام دادند نوشت:

«در دوره ترور ژاکوبنها، دادگاههای انقلابی هفده هزار نفر را به زیر گیوتین فرستادند و تقریباً همین تعداد نیز بی محاکمه اعدام شدند و یا در زندان مردند. معلوم نیست دقیقاً چند نفر «مشکوک» زندانی شدند. بالاترین تخمینها رقم هفتاد هزار نفر را عنوان می کنند. در روسیه قرن نوزده، دهها نفر به علل سیاسی اعدام شدند و صدها یا حداقل هزاران زندانی سیاسی در زندان یا تبعید جان دادند.

دامنه ترور استالینی وجه اشتراکی با این حرفها ندارد. طبق محتاطانه ترین ارزیابیها بین سالهای ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹، چهار تا پنج میلیون نفر به علل سیاسی هدف اقدامات سرکوبگرانه قرار گرفتند. دست کم چهارصد تا پانصد هزار تن از آنان - به ویژه کارمندان دون پایه - بدون محاکمه اعدام شدند. بقیه به زندانهای طولانی محکوم گردیدند. در برخی روزها فقط در شهر مسکو، تا هزار نفر را اعدام کردند. نه جوی خون، که رودخانه های خون، خون خلق شریف شوروی جاری شد. حقیقت را نباید پنهان کرد، هیچ یک از جباران و هیچ یک از مستبدان تاریخ، این همه از هموطنان خود را کشتار و شکنجه و آزار نکرد.<sup>۲۱</sup>»

دوران استالین یک بار دیگر این حقیقت بزرگ تاریخ را به اثبات رساند که ستایش غیر خدا مصیبت های بزرگ برای انسان به وجود می آورد. پرستش خدایان ساختگی در یونان باستان، پرستش امپراتوران در روم باستان، ستایش بی حد و حصر پادشاهان در ایران، دردها و رنج های بزرگ برای جوامع بشری پدید آوردند. اطاعت بی چون و چرا از پاپ و کشیشان در قرون وسطا، محکمه های هول انگیز تفتیش عقاید را به وجود آورد. ستایش انسانهایی چون موسولینی و هیتلر به تأسیس حکومت های فاشیستی منجر شد و پرستش پدیده ای به نام طبقه کارگر هیولایی چون استالین را در قرن ما در جامعه بشری به وجود آورد که هنوز هم شنیدن نامش لرزه بر اندام مردم روسیه می اندازد.

این حقایق تاریخی این واقعیت را مسلم می سازد که ستایش غیرخدا شرک و بت پرستی را گسترش می دهد. انسان تنها باید خدا را پرستش کند و پرستش خدای بزرگ تنها در جامعه ای امکان رشد می یابد که نور آزادی و دموکراسی بر آن تابیده باشد. جامعه ای که در آن آزادی نباشد، جامعه ای بدون خدا و شرک آلود است. این یک حقیقت مسلم تاریخی است.

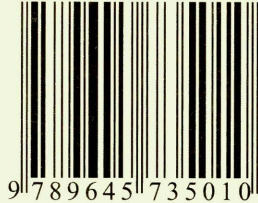
۲۱. مددوف، در دادگاه تاریخ، انتشارات خوارزمی، تهران

## پرسش‌ها و فصل ۱۰۲

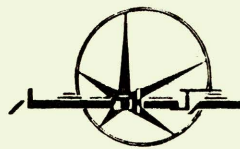
به پرسشهای زیر پاسخ دهید:

- ۱- تاریخنگاران عصر استالین را به چند دوره تقسیم می‌کنند؟
- ۲- آیا خردمندان هم فریب واژه‌ها و عبارات ستایش آمیزی که برای دیکتاتورها به کار می‌روند، می‌خورند؟
- ۳- چرا گزارش آندره ژید از جامعه شوروی موجب حیرت و شگفتی بسیاری از مردم جهان شد؟
- ۴- «تصفیه بزرگ» از چه زمانی آغاز شد؟
- ۵- چهار تن از بی‌رحمترین همکاران استالین را نام ببرید.
- ۶- چرا محاکمات مسکو در سالهای ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ را «محاکمات نمایشی» می‌نامند؟
- ۷- سوتلانا دختر استالین چه عواملی را در ساختار شخصیت پدرش مؤثر می‌دانست؟
- ۸- آیا از نظر مدودوف مؤلف کتاب در دادگاه تاریخ می‌توان عصر استالین در شوروی را با عصر ژاکوبینها در فرانسه دوره انقلاب یکی دانست؟

ISBN:964-5735-01-7



دوره



شرکت سهامی انتشار

دفتر مرکزی: خیابان جمهوری اسلامی - نبش ملت - پلاک ۱۰۲ - کدپستی ۱۱۴۳۹

تلفن ۳۱۱۴۰۴۴ - فاکس ۳۹۰۴۵۹۲

فروشگاه: تهران - میدان انقلاب - بازارچه کتاب - تلفن ۶۴۱۳۶۸۴